



مجموعه فنون و مفاهیم ادبی - ۱

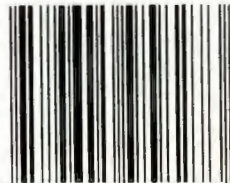
تاریخ زبان فارسی

دکتر مہری باقری



نشر قطرہ

ISBN 964-5958-27-X



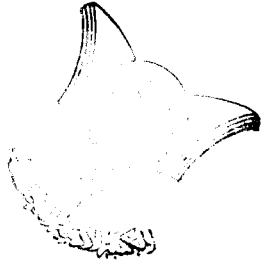
9 789645 958273

سلسله انتشارات

نشر قطرہ - ۱۰۹

مجموعه فنون و مفاهيم ادبي - ۱
۱۳۰۰

مجموعه فنون و مفاهيم ادبي - ۱



نشر قطرہ

تاریخ زبان فارسی

(ویرایش جدید)

دکتر مهری باقری



نشر قطره

تاریخ زبان فارسی

دکتر مهری باقری

مشاور مجموعه: دکتر حسن انوری

چاپ هشتم: ۱۳۸۲

چاپ: سارنگ

تعداد: ۱۱۰۰ نسخه

بها: ۱۵۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

باقری، مهری، ۱۳۲۴ -
تاریخ زبان فارسی / مهری باقری؛ مشاور مجموعه: حسن انوری. -
تهران: نشر قطره، ۱۳۷۳.
۲۱۲ ص. - (سلسله انتشارات نشر قطره، ۱۰۹: مجموعه فنون و مفاهیم
ادبی؛ ۱)
کتابنامه: ص ۲۰۹-۲۱۲.
۱. فارسی - تاریخ. ۲. فارسی - دستور. الف. عنوان.
ت ۲ ب / PIR ۲۶۵۵ ۴۶۵

شابک: X-۲۷-۵۹۵۸-۹۶۴-۹64-5958-27-X ISBN:

خیابان انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۹، طبقه همکف

صندوق پستی ۳۸۳-۱۳۱۴۵

۶۴۶۶۳۹۳ - ۶۴۶۰۵۹۷

Printed in The Islamic Republic of Iran

فهرست مطالب

۷	یادداشتِ مجموعه.....
۹	پیش‌گفتار.....
۱۲	الفبای آوانگاری.....
	بخش اول
۱۵	تحوّل زبان و علت تحول و دگرگونیهای زبانی.....
۲۳	انواع زبانها و خانواده زبانی.....
۳۷	ادوار تاریخی تحوّل زبانهای ایرانی.....
۴۱	دوره باستان.....
۶۹	دوره میانه.....
۱۰۵	دوره جدید.....
	بخش دوم
۱۲۳	بررسی اجمالی دگرگونیهای آوایی زبان فارسی از دوره باستان تا دوره جدید.....
۱۵۹	بررسی اجمالی دگرگونیهای تاریخی دستگاه صرفی و نحوی زبان فارسی.....
۲۰۹	کتابنامه.....



یادداشتِ مجموعه

ادبیات فارسی به حق یکی از مهم‌ترین حلقه‌ها، در سلسله آثار ادبیات جهانی و گوهر ممتاز مدنیّت و فرهنگ مشرق زمین و دنیای اسلام، و در اصل محصول فرایندی عظیم از مبادلات فرهنگی، برخوردها و تأثیرپذیری‌های متقابلی است که در طول قرن‌ها انجام پذیرفته و یکی از بزرگ‌ترین موارث فرهنگ بشری است؛ آنچنان که بسیاری از فرهیختگان جهان، ما را به آثار ادبی‌مان می‌شناسند. و اگر بنا باشد بیست سی نفر از نوابغ ادبی جهان را از سپیده‌دم تاریخ تا به امروز، انتخاب کنند، بی‌تردید، چهار پنج تن از بزرگان ادب ما، در این مجموعه جای خواهند گرفت. با این مقدمه اگر گفته شود بزرگ‌ترین نمود و جلوه‌ی فرهنگی ما، در طول قرون متمادی، آثار ادبی فارسی است، سخنی به‌گزارفته نشده است. این میراث عظیم با همه‌ی جلالتش نیاز به آن دارد که از نو نگریسته شود، درباره‌اش تدقیق شود، ظرایف و لطایفش بررسی گردد. در این بازنگری و تدقیق و بررسی چند نکته هست: نخست آن که غنّ و ثمین از هم باز شناخته شود؛ دیگر آن که مایه‌ای باشد برای ادب امروز و آینده، آنچنان که، تداوم ادب امروز، تداوم منطقی ادب گذشته باشد، نه برگرفته‌ی محض از ادب سرزمین‌های دور و نشان خودباختگی و بی‌اعتنایی به موارث گذشته؛ و سوّم آن که تذکّاری باشد برای زندگی، از آن‌که ساختن جهان امروز، بی‌تردید، نیاز به ایثار و تزکیه و پاک‌دلی و پاک‌اندیشی دارد و این همه را می‌توان از ادب گذشته فراآموخت.

طبیعی است که برای بازنگری و شناخت آثار ادبی باید ابزاری در اختیار باشد. به خصوص باید این ابزار به زبانی ساده در اختیار جوانان و دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان آثار ادبی قرار گیرد. تا آنچنان که بایسته است این آثار را بشناسند، به آنها بیندیشند و هر

کدام را به درستی ارزش‌گذاری کنند و در جایگاه واقعی خود قرار دهند. فی‌المثل در شعر خاقانی، سعدی، خواجه و حافظ و بسیاری دیگر ظرایفی هست که بدون شناخت دقیق آرایه‌های سخن (بدیع) درک آنها ممکن نیست. در آثار سنائی و عطار و مولانا و دیگر شاعران عارف نکته‌هایی هست که بی‌شناخت مفاهیم و دقایق عرفانی، رهیافت به شعر آنان دشوار و بلکه ناممکن است. علل پیدایی برخی از انواع ادبی و افول برخی دیگر در طول زمان، بی‌شناخت تاریخ تطوّر ادبیات امکان ندارد. همچنان که سنجش و ارزش‌گذاری این همه آثار ادبی بزرگ و کوچک، نبوغ‌آمیز و متوسط و ضعیف، بی‌ابزار نقد ادبی راه به جایی نخواهد برد. چنین است آنجا که از زبان و ادبیات عربی و تاریخ و اخبار و احادیث و قصص و روایات اسلامی آگاهی نداشته باشیم. و به هر تقدیر آشنایی با انواع ادبی، تاریخ ادبیات، آرایه‌شناسی، سبک‌شناسی، عرفان‌شناسی، تاریخ زبان، دستور، عروض و قافیه و... هر کدام به نحوی راه را برای شناخت بهتر آثار ادبی باز می‌کنند.

پیش از این گزیده‌های «مجموعه‌ی ادب فارسی» و گزیده‌های «گنج ادب»، را برای آن پایه‌گذاری کردیم تا نمونه‌های مناسبی از آثار ادبی همراه با شرح و توضیح در اختیار جوانان و دانشجویان قرار دهیم و اینک مجموعه‌ی «فنون و مفاهیم ادبی» را بنیاد نهاده‌ایم تا ابزاری باشد برای رسیدن به هدفی که در پیش گفته شد و پایگاهی باشد برای جوانان و علاقه‌مندان ادبیات فارسی تا بتوانند آن آثار را بهتر رصد کنند و در نتیجه به آنها دل‌بستگی بیشتر پیدا کنند و رشته‌ی پیوند فرهنگ گذشته‌ی کشورمان با روح و اندیشه‌ی آنان هر چه بیشتر استحکام پذیرد. نیز گفتنی است که این مجموعه پاسخی هم هست به نیاز برخی از واحدهای درسی دانشگاهی در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌ها و امیدواریم در اعتلای کیفیت دروسی که به زمینه‌های مورد بحث مربوط می‌شود مؤثر باشد و بایسته است از همه‌ی کسانی که این کتاب‌ها را به عنوان کتاب درسی در مطالعه خواهند گرفت - چه اساتید دانشمندی که آنها را تدریس خواهند کرد، چه دانشجویان عزیزی که برای پاسخ‌گویی به استادان، به آنها خواهند نگرست - خواهش کنیم با یادآوری کاستی‌های آنها و نیز آنچه را باید بدانها افزود، بر ما منت گذارند و ما را یاری دهند.

بهر روزی و نیک فرجامی بهره‌ی همه‌ی دوستداران زبان و ادبیات فارسی باد.

پیش‌گفتار

«تاریخ زبان» دانش نوینی است که در میان علوم عدیده انسانی موقعیت خاص و قابل توجهی یافته است. پس از تکوین علم جدید زبانشناسی در سالهای آغازین قرن بیستم، با توجه به اهداف بررسیها و پژوهشهای زبانی، این علم به دو شاخه اصلی یعنی «زبانشناسی توصیفی» (descriptive linguistics) و «زبانشناسی تاریخی» (historical linguistics) تقسیم شد و از آن پس تحقیق و تتبع درباره پیشینه زبانها، صورتهای مختلف هر زبان در زمانهای مختلف، شناخت تغییرات و تحولات زبانها و یافتن قواعد و قوانین حاکم بر این تحولات، در محدوده کار «زبانشناسی تاریخی» قرار گرفت.

زبانشناسی تاریخی در میان علوم انسانی دیگر از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. زیرا با توجه به اینکه زبان مهم‌ترین وسیله برقراری ارتباط در جوامع بشری است، ساختار هر زبان وابستگی و ارتباط نزدیکی با ساخت و زیربنای جامعه زبانی خاص خود دارد. چون جوامع انسانی هیچ‌گاه ثابت و یکسان نمی‌مانند و همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند، زبان نیز به عنوان «امری اجتماعی» پیوسته و به تبع تحولات اجتماعی، به گونه‌ای متناسب با نیازهای جامعه، متحول و دگرگون می‌شود. از اینرو، هر زبان در هر زمان، به صورت آینه‌ای است که می‌تواند بافت و ساخت جامعه خاص آن عهد را در خود منعکس کند. بدین ترتیب بسیاری از مشکلات و مسائل ادوار گذشته و مبهمات مربوط به تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، قوم‌شناسی، فرهنگ و ادبیات، به کمک مکتوبات برجای مانده از زبان آن جامعه، گشوده و روشن می‌شود.

البته یادآوری این نکته ضروری است که بررسی تاریخی زبان از زمان تکوین علم

زبان‌شناسی نوین آغاز نگشته است. بلکه در اعصار و قرون گذشته نیز به صورتهای پیشین و گذشته زبانها توجه می‌شد. بویژه در اروپا، از قرن هجدهم به بعد، بر اثر رواج فقه‌اللغه و دست‌نویسی تطبیقی و مقایسه‌ای، تتبعات تاریخی زبان رواج و رونق چشم‌گیری یافت.

در اواخر قرن هجدهم میلادی، توجهات خاص دانشمندان به زبانهای خاموش دنیا بویژه: لاتین، یونانی باستان، فارسی باستان، سنسکریت و مقایسه و تطبیق آثار مکتوب بازمانده این زبانها موجب شد تا یکی از مهم‌ترین خانواده‌های زبانی دنیا به نام «هند و اروپایی» شناخته شود. هم‌چنانکه می‌دانید، زبانهای ایرانی نیز از اعضای این خانواده زبانی به شمار می‌روند.

ادامه و رواج این قبیل تتبعات زبانی در ازمنه گذشته سبب شد که «بررسی تاریخی زبان» در قرن بیستم نیز به عنوان یکی از اهداف زبان‌شناسی نوین منظور گردد و اصول و قواعد خاصی برای این رشته از دانش بشری تعیین شود.

علت اینکه مطالعات مربوط به تحولات زبانی را «تاریخ زبان» نام نهاده‌اند به شرح زیر است:

هم‌چنانکه برای بررسی تحولات جوامع بشری و پی‌بردن به علل و موجبات این تحولات و شناختن حوادث و رویدادهایی که منجر به پیدایش عناصر جدید و پدیده‌های نوین می‌شوند از تاریخ مدد می‌جوییم و هم‌چنانکه «تاریخ»، سرگذشت اقوام و ملت‌های مختلف و حوادث گذشته بر آنها را در زمانهای مختلف شرح می‌دهد، تاریخ یک زبان نیز تغییرات و دگرگونیهای آن زبان را در گذار زمان و در طول دوره دوام و رواج آن زبان مشخص می‌کند و به کمک بررسیهای تاریخی هر زبان است که می‌توان، هم تغییرات و تحولات آن زبان را در ادوار تاریخی مختلف شناخت و هم قواعد و قوانین حاکم و ناظر بر آن تحولات را به دست آورد.

بنابراین، در تحقیقات تاریخی هر زبان نخست می‌باید تمام اسناد و مدارک موجود از آن زبان را که در طول زمانهای مختلف به طرق گوناگون باقی مانده است جمع‌آوری کرد و سپس این اسناد و مدارک را به ترتیب تاریخی منظم و مرتب نمود و آنگاه با توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری و صوتی زبان به کار رفته در این اسناد و با مقایسه صورتهای مختلف زبانی، آن مدارک را دسته‌بندی و طبقه‌بندی نمود. بدین ترتیب

مشخص می‌شود که هر زبان از زمانی که قدیم‌ترین آثار مکتوب آن موجود است تا زمان حاضر، دستخوش چه تحولات و تغییراتی شده است و این دگرگونیهای زبانی بر مبنای چه اصول و قواعدی صورت گرفته‌اند.

در میان زبانهای هند و اروپایی، زبان فارسی این ویژگی ممتاز را دارد که می‌توان تاریخ آن را بر اساس منابع و مدارک موجود در تمامی ادوار تاریخی از قرن ششم پیش از میلاد تا زمان حاضر به طور پیوسته‌ای بررسی کرد.

البته بررسی «تاریخ زبان فارسی» امر خطیری است که درین مجمل به عنوان کتابی درسی نمی‌گنجد و آنچه در این دفتر گرد آمده مختصری است که در حقیقت باید «درآمدی بر تاریخ زبان فارسی» محسوب شود.

کتاب حاضر در دو بخش تنظیم شده است. در بخش یکم، نخست مقاطع و دوره‌های تحوّل زبان فارسی از زمان قدیم‌ترین متون موجود تا زمان حاضر مشخص شده است. به عبارت دیگر، با مقایسه مواد و منابع زبانی موجود، معین گردیده که زبان فارسی چند دوره تحوّل را پشت سر گذاشته است و سپس منابع و مدارک متعلق به هر دوره که بررسیهای تاریخی زبان بر مبنای آن صورت می‌گیرد، دسته‌بندی و معرفی شده است.

در بخش دوم، تحولات دستگاه صوتی و ساختمان دستوری زبان فارسی در دوره‌های تاریخی به اجمال بررسی شده است.

منابع و مآخذ تتبعات تاریخی زبان فارسی بسیار زیاد است و فهرست گزیده‌ای از منابع، در پایان کتاب جهت مراجعه علاقمندان قید گردیده است.

مهری باقری

زمستان ۱۳۷۲

الفبای آوانگاری که در بررسی تاریخ زبان فارسی به کار می‌رود:

a		آ
ā		آ
i	(کوتاه)	ای
ī	(کشیده)	ای
o	(کوتاه)	اُ
ō	(کشیده)	اُ
u	(کوتاه)	او
ū	(کشیده)	او
e	(کوتاه)	اِ
ē	(کشیده)	اِ
ə	(شوا)	مصوت بیرنگ

b	ب	s	س
p	پ	ʃ	ش
t	ت	ɣ	غ
θ	ث	f	ف
ʃ	چ	k	ک
č	چ	g	گ
x	خ	l	ل
d	د	m	م
ð	ذ	n	ن
r	ر	v	و
z	ز	h	ه
ž	ژ	y	ی
		◌	همزه

بخش اول

الف - تحوّل زبان و علّت تحوّل و دگرگونیهای زبانی

ب - انواع زبانها و خانواده‌های زبانی

ج - ادوار تاریخی تحوّل زبانهای ایرانی:

دوره باستان

دوره میانه

دوره جدید

تحوّلِ زبان

و

علّتِ تحوّل و دگرگونیهای زبانی

تحوّل زبان

زبان صورت واحد و ثابتی ندارد. زیرا زبان امری اجتماعی است و در جوامع بشری به عنوان وسیله‌ای برای برطرف کردن نیاز افراد جامعه به برقراری ارتباط با یکدیگر و تفهیم و تفاهم به کار می‌رود و هم‌چنانکه می‌دانیم، هر جامعه همانند موجود زنده‌ای پیوسته دستخوش دگرگونی و تحوّل است و به تبع و بر اثر تغییر و دگرگونی بنیادهای آن از قبیل: سیاست، مذهب، آداب و رسوم، حرّف و مشاغل، ابزارهای زیستن و نظایر اینها، تغییر می‌کند. از اینرو هر گونه تغییر و تحوّل که در جامعه حاصل شود به ضرورت، نیازهای آن جامعه را دگرگون می‌سازد و این دگرگونی به ناچار در تغییر و تحوّل زبان نیز تأثیر و دخالت بسزایی دارد.

تغییراتی که در زبان رخ می‌دهد تصادفی و اتفاقی نیست بلکه این تحوّلات تابع قوانین و قواعد معینی هستند و به همین دلیل با اینکه هر زبانی از صورت اصلی خود بسیار دور شده است، می‌توان رابطه آن را با اصل و با زبانهای دیگری که از آن منشعب شده‌اند تشخیص داد. همین نکته موجب شده است تا در دانش نوین زبانشناسی، شناخت تغییرات و تحوّلات زبان در طول تاریخ و کشف قواعد و قوانین حاکم و ناظر بر تحوّلات زبانی، به عنوان یکی از اهداف پژوهشهای زبانی مورد توجه قرار بگیرد.

مختصر اینکه، زبان مانند یک امر طبیعی، به طریقی مشخص تحوّل و تکامل می‌یابد و به همین دلیل باید دانست که دور شدن یک صورت زبانی از اصل و فرم قدیمی، یا تغییر یکی از صورتهای زبانی خطا و غلط شمرده نمی‌شود بلکه معلول رویدادهای اجتناب‌ناپذیر زمان است. به عنوان مثال عبارت آغازین کتیبه داریوش در

نقش رستم^۱ را که به زبان فارسی باستان و مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است با معادل آن عبارت در فارسی جدید بررسی و مقایسه می‌کنیم:

«baga: vazraka: Auramazdā: hya: imām: būmīm: adā: hya: avam: asmānam: adā: hya: martiyam: adā: hya: šiyātim: adā: martiyahyā.»

«اهورامزدا خدای بزرگ است که این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، آدمی را آفرید و شادی را برای آدمی آفرید.»

در این دو عبارت «فارسی» که اولی مربوط به قدیم‌ترین صورت مکتوب زبان و دومی جدیدترین صورت آنست، اختلافات و دگرگونیهای متعددی به شرح زیر به چشم می‌خورد:

۱- صورت تلفظی اغلب واژه‌های این عبارت در فارسی جدید تغییر کرده است چنانکه در واژه *baga* = بغ، واج "g" به "γ" بدل شده و مصوّت پایانی آن هم حذف گشته است. در *vazraka* = بزرگ، «v آغازی» به "b" و "K" به "g" و هر دو مصوّت "a" به "o" بدل شده و مصوّت پایانی این واژه نیز حذف گردیده است. تکواژ "ima" بدل به «این» و "martiya" با حذف هجای پایانی و تبدیل "t" به "d" به «مرد» و "šiyāti" با تحولات آوایی بدل به «شادی» و "būmi" با حذف مصوّت پایانی به «بوم» تبدیل شده است.

۲- برخی از واژه‌های این عبارت مهجور گشته به جای آنها کلمات دیگری در زبان رایج شده است مانند: بغ = خدا، بوم = سرزمین، مرد = انسان.

۳- پاره‌ای از واژه‌های این عبارت از نظر معنا و مفهوم تغییر یافته است مانند "adā" به معنی «آفرید» که فعل ماضی از ریشه *dā* - به معنی خلق کردن و آفریدن است ولی مصدر «دادن» در فارسی جدید در مفهوم دیگری غیر از خلقت و آفرینش به کار می‌رود.^۲ همچنین است واژه «مرد» که از ریشه *mar* - به معنی «مُردن» مشتق است. این واژه که در اصل به معنی «میرا» و «مُردنی»^۳ است در فارسی باستان در مفهوم کلی «انسان» و «آدمی» به کار می‌رفت و در فارسی جدید محدودیت معنایی پیدا کرده است و بر جنس مذکر از نوع آدمی دلالت می‌کند.

۱. این عبارت در آغاز چندین سنگ‌نوشته دیگر فرس قدیم از جمله کتیبه‌های داریوش در شوش، سوئز، الوند و چندین کتیبه خشیارشا در تخت‌جمشید و نیز کتیبه‌های اردشیر اول و اردشیر سوم در تخت‌جمشید، آمده است.

۲. تنها کلمه‌ای که از این ریشه مشتق است و در فارسی امروزی مفهوم اصلی خود را حفظ کرده واژه «دادار» به معنی «آفریدگار» می‌باشد.

۳. مطابق اساطیر ایرانی، نخستین انسان با توجه به اینکه موجود زندهٔ میرنده‌ای بود «گیومرت = کیومرث» یعنی «زندهٔ میرا» نامیده شده است.

۴- از جهت صرف یا ساخت کلمات نیز در زبان تغییراتی رخ داده است. در دوره باستان هر اسم به هشت حالت مختلف صرف می‌شد و علایم صرفی نیز تکواژهایی بود که به صورت لاحقه‌هایی به پایان صورت ساده واژه می‌پیوست. این اجزای صرفی به اعتبار شمارهای سه گانه (مفرد - مثنی - جمع) و اجناس سه گانه (مؤنث - مذکر - خنثی) در هر یکی از حالات هشتگانه تغییر می‌یافت. از اینرو یک اسم می‌توانست به هفتاد و دو صورت متفاوت صرف شود. لذا "šiyātim" و "būmim" مفرد مؤنث و "asmānam" و "martiyam" مفرد مذکر و هر چهار واژه در حالت مفعول صریحی می‌باشد. در حالی که "martiyahyā" مفرد مذکر در حالت اضافی است.

در فارسی جدید با حذف تکواژهای پایانی، نه تنها سیستم صرف اسامی به کلی از بین رفته بلکه ساخت جنس دستوری و شمار مثنی نیز از دستگاه زبان خارج شده است. ۵- برخی از واژه‌ها از زبان خارج شده و واژه‌های دیگری به جای آنها به کار می‌رود نظیر "hya". این واژه مفرد مذکر در حالت فاعلی و ترکیبی است از ضمیر اشاره و موصول به معنی «او، که». کاربرد این واژه در فارسی جدید به کلی منسوخ شده و گاهی به جای آن از تکواژ «که» استفاده می‌شود.

۶- دگرگونی دیگری که در فارسی جدید مشاهده می‌شود، تغییر ترتیب اجزای جمله است. به عبارت دیگر، قواعد نحوی و روابط همنشینی در دستگاه این زبان از دوره باستان تا دوره جدید دستخوش تحوّل شده است. چنانکه می‌بینیم در عبارت فارسی باستان، فعل «adā = داد» پیش از «martiyahyā» آمده است در حالیکه در فارسی جدید، فعل در آخر عبارت می‌آید و نیز در جملات اسمی، واژه‌ای به نام «رابطه» با مسند و مسندالیه همنشین می‌شود و به همین دلیل در ترجمه فارسی، واژه «است» پس از «اهورامزدا خدای بزرگ» افزوده می‌گردد.

با توجه بدانچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که هر زبانی در هر زمان در حال تحوّل است و از جهات مختلفی تغییر می‌کند. آواها و شیوه ترکیب آنها با وضع پیشین تفاوت می‌کند و آواهایی جدید با قوانین واج‌آرایی نوینی در زبان معمول می‌گردد. همچنین در گذار زمان الفاظی مهجور مانده، واژه‌هایی جدید جایگزین واژه‌های کهن می‌گردد و نیز الفاظی نوین که بر معانی جدیدی دلالت دارد، رایج و متداول می‌شود. طرزهای نو در ساختمان جمله و عبارت ایجاد می‌شود و به طور کلی صورت قدیمی زبان رفته‌رفته از رواج می‌افتد تا یکسره فراموش شود.

علت تحوّل و دگرگونی زبان

علل و عوامل تحوّلات زبانی را می‌توان تحت دو عنوان کلی دسته‌بندی کرد:

۱- علل خارجی یا «برون زبانی».

۲- علل داخلی یا «درون‌زبانی».

علل خارجی تحوّل و دگرگونی زبان

همچنانکه قبلاً نیز گفته شد زبان به دلیل وابستگی اش به جامعه همواره به تبع و متناسب با تغییرات و تحولاتی که در اجتماعات بشری رخ می‌دهد، دگرگون و متحوّل می‌شود. بنابراین دگرگونی و تحوّل یک زبان همراه و هم‌آهنگ با تحولات جامعه‌ای است که از آن زبان به عنوان وسیله ارتباطی خود استفاده می‌کند. تحولات هر جامعه نیز منوط به تحولات معنوی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن است. نکته جالب توجه اینست که واژگان یک زبان بیش از هر چیز می‌توانند دگرگونیهای اجتماعی را منعکس کنند. هم‌چنانکه در جامعه فارسی زبان کنونی، تغییر شیوه‌های زیستن، متروک ماندن پاره‌ای از مشاغل و در نتیجه آلات و ابزار مربوط بدانها، ظهور مشاغل جدید و وسایل مدرن، پیشرفت علوم و فنون و صنایع، پیدایش رابطه‌ها و پدیده‌های جدید، مهاجرت‌ها و مسافرت‌ها، ارتباط‌های فرهنگی و تجاری با ملل دیگر، باعث خروج پاره‌ای از لغات کهن نظیر: قزاگند، برگستوان، چرخشت، گازر، جولاهه، میزد، آفرینگان و یا ورود لغاتی جدید نظیر: ماهواره، آنتن، کامپیوتر، دیسک، مرسی، سوبسید، سبیرتیک و یا تغییر معانی لغات و اصطلاحات رایج در زبان شده است نظیر: یخچال، پیکان، سوار، تیر، یزدان، دین، دوش گرفتن (بجای حمام کردن)، زنگ‌زدن (به جای تلفن کردن):

به طور کلی این قبیل عوامل که موجب دگرگونیهای در زبان می‌شوند، جزو علل «غیرزبانی» یا «علل خارجی» تحولات زبانی محسوب می‌گردند.

علل داخلی تحوّل و دگرگونی زبان

در مواردی خاص تمایل به «کم‌کوشی» که یکی از علایق انسانی است، عامل مهمی در تغییرات زبانی محسوب می‌گردد. زبان‌شناسان نیز اکثر قوانین ناظر بر تحولات آوایی و صرفی زبان را که موجب راحت‌تر تلفظ شدن واژگان و ساده‌تر شدن شکل عبارات و ساختمان دستوری زبان می‌شود ناشی از همین قانون کلی «صرف کمترین انرژی در گفتار» می‌دانند که علت «داخلی» یا «درون زبانی» دگرگونیهای زبان محسوب می‌گردد. مثلاً تبدیل xšap به šab = شب، čavant به čand = چند، asp به asb = اسب و یا حذف ساخت دستوری جنس و شمار مثنی از دستگاه زبان و ساده‌شدن دستگاه افعال در زبان فارسی را می‌توان به این علت دانست.

البته باید توجه داشت همانطور که دستگاههای صرفی و نحوی و اصوات زبانها متفاوت و متمایز از یکدیگرند، تحوّل زبانها در طول تاریخ نیز یکسان صورت نگرفته است و هر زبان در مسیر و جهتی خاص خود متحوّل و دگرگون گشته است. از اینروست که امروزه زبان فارسی، هندی، آلمانی، انگلیسی، روسی، فرانسه و ایتالیایی با وجود اینکه همگی از یک زبان مادر یعنی «هند و اروپایی» سرچشمه گرفته‌اند، بر اثر عوامل دگرگون‌کننده متفاوت، هر یک زبانی مشخص و متمایز از دیگری است.

با در نظر گرفتن مطالب و موضوعاتی که ذکر آن به تفصیل گذشت، تحولات تاریخی هر زبان را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

- ۱- تحوّل آواها و اصوات.
- ۲- تحوّل ساخت کلمات (تحوّلات صرفی).
- ۳- تحوّل طرز و رابطه همنشینی کلمات در جمله (تحوّلات نحوی).
- ۴- تحوّل واژگان.
- ۵- تحوّل معانی.

پرسشها

۱. به چه دلیل زبان صورت واحد و ثابتی ندارد؟
۲. آیا تحولات زبانی اتفاقی و تصادفی هستند؟
۳. زبانها در طول تاریخ از چند جهت تغییر یافته دگرگون می شوند؟
۴. آیا مجموعه واژگانی یک زبان، می تواند منعکس کننده ویژگیهای اجتماعی آن جامعه زبانی خاص باشد؟
۵. آیا تحوّل و دگرگونی زبان، امری مداوم و پیوسته است و یا در تاریخها و زمانهای مشخصی صورت می گیرد؟
۶. تحوّل و دگرگونی زبان چند علت دارد؟
۷. منظور از «علل زبانی» یا «داخلی» تحوّل زبان چیست؟
۸. منظور از «علل غیرزبانی» یا «خارجی» در تحوّل زبان چیست؟

انواع زبانها
و
خانواده‌های زبانی

انواع زبانها

(بنابر محاسباتی که زبانشناسان در سال ۱۹۶۴ به عمل آوردند شمارهٔ زبانهایی را که تقریباً پنج میلیارد تن سکنهٔ امروزی کرهٔ زمین به کار می‌برند میان چهار تا هفت هزار برآورد کرده‌اند.) علمای فن معتقدند که این زبانهای فراوان و گوناگون همگی از تعدادی زبان مشخص و معدود که مادر آنها به شمار می‌روند منشعب شده هر یک به طریق خاص خود تحول یافته است. لذا مهمترین مسأله، چگونگی دسته‌بندی و طبقه‌بندی این زبانها و پیدا کردن خانواده‌های اصلی زبانی است.

(برخی از دانشمندان زبانشناس، زبانهای دنیا را از روی ساختمان صرفی و نحوی آنها به دسته‌هایی تقسیم کرده و آنها را رده‌بندی کرده‌اند. مطابق این شیوهٔ طبقه‌بندی که اصطلاحاً «نوعی» یا «ساختمانی» نامیده می‌شود، زبانهای دنیا به سه دسته: تک‌هجایی، پیوندی و صرفی تقسیم می‌شوند.

زبانهای تک‌هجایی (monosyllabic languages)

در این قبیل زبانها هر «هجا» یک «تکواژ» است یعنی هر تکواژ از یک هجا تشکیل می‌شود. این هجا همیشه صورت ثابتی دارد، و شکل ظاهری آنها بر حسب نقشهای مختلف دستوری تغییر نمی‌کند بلکه تنها از روی ترتیب همنشینی تکواژها بر روی زنجیر گفتار می‌توان به نوع صرفی آنها پی برد. زبانهای چینی، سیامی، تبتی و برخی از زبانهای دیگر جزو زبانهای تک‌هجائی به شمار می‌روند.

زبانهای پیوندی (agglutinating languages)

در این گونه زبانها ماده اصلی کلمات همیشه صورت واحدی دارد و اگر معانی ثانوی بدان افزوده شود فرم اصلی کلمه تغییر نمی کند بلکه برای نشان دادن معانی فرعی و اضافی، عناصر و اجزای دیگر زبانی در کنار ماده اصلی قرار داده می شود، به عبارت دیگر، با اضافه شدن هر مفهوم جدیدی به معنی اصلی کلمه، جزئی دیگر که نماینده آن مفهوم است به کلمه اصلی می پیوندد و به همین دلیل به راحتی می توان واژه های آنرا به تکواژهای متشکله اش تقسیم کرد.

زبانهای تصریفی (flexional languages)

در این دسته از زبانها برخی از کلمات برای رساندن مفاهیم فرعی و ثانوی، تغییر شکل می دهند. همچنین در زبانهای صرفی کلمات خاصی وجود دارد که معنی جدا و مستقلی ندارند. وظیفه این کلمات که «حرف» خوانده می شود، نشان دادن مفاهیم فرعی و رابطه های خاص میان کلمات اصلی است.

این نوع طبقه بندی که ناظر بر ساختمان زبان است چندان مورد توجه زیانشناسان قرار نگرفت. زیرا مطالعات زیانشناسی نشان می دهد که همه زبانها نمونه هایی از هر سه نوع خصوصیات یاد شده را دربردارند و هیچ زبانی بطور مشخص و جامع شامل تنها یکی از ویژگیهای یاد شده نیست. بلکه می توان گفت در هر زبان یکی از آن مشخصات و ویژگیهای سه گانه رایج تر است. بنابراین نمی توان تفاوت های اصلی و ممیز زبانها را از این طریق ارائه کرد.

رده بندی از حیث خویشاوندی

در جامعه اروپایی از قرن شانزدهم به بعد، علم لغت و اشتقاق بنابر دلایل و عوامل اجتماعی مورد توجه فراوان قرار گرفت. به همین جهت تألیف و تنظیم فرهنگهای ریشه شناسی و تدوین کتابهای دستور تطبیقی و سنجشی و نیز مطالعات و بررسیهای تاریخی زبانها برای دست یافتن به موارد مشابه و اختلاف زبانها و ارتباط آنها با یکدیگر رایج شد. این نوع بررسیهای تاریخی و تطبیقی موجب شد تا دانشمندان به پاره ای از

مشابهتها و همسانیهای موجود در میان برخی از زبانها پی ببرند. لذا از قرن هیجدهم به بعد زیانشناسان با توجه به تشابهات دستوری و همگونیهای ساختمانی زبانها، شیوه جدیدی را برای طبقه‌بندی زبانها پیش گرفتند که اصطلاحاً «رده‌بندی از حیث خویشاوندی» خوانده می‌شود. معیاری که در این نوع رده‌بندی رعایت می‌شد این بود که اگر دگرگونیهای اصوات و ساختمان چند زبان، تابع قواعدی یکسان و ثابت باشد، می‌توان چنین پنداشت که آن زبانها از یک خانواده‌اند.

بدین ترتیب، از طریق بررسی تاریخی یکایک زبانها و استخراج قواعد حاکم بر ساخت و نظام آنها و سنجش و تطبیق این قواعد درون دستگامی با یکدیگر، برخی از خانواده‌های زبانی دنیا شناخته شد. مهمترین خانواده‌های زبانی شناخته شده عبارتند از: هند و اروپایی، سامی و حامی، اورالی یا فینو - اوگری، آلتایی.

خانواده‌های دیگر

در تحقیقات اخیر، زیانشناسان چندین خانواده دیگر زبانی نیز در قاره‌های مختلف آسیا، آفریقا و آمریکا تشخیص داده‌اند. ولی از آنجا که وجود رابطه خویشاوندی بین بعضی از این زبانها با بعضی دیگر چندان محقق نیست، دانشمندان در شناختن این زبانها به عنوان زبانهای خویشاوند اتفاق نظر ندارند.

زبانهای منفرد

ساختمان برخی از زبانها کاملاً ویژه و مستقل است و هیچگونه رابطه خویشاوندی با زبانهای دیگر ندارد. اینگونه زبانها که نمی‌توان مشترکاتی در آنها جست و تحت عنوان کلی گرد آورد، از زمره زبانهای منفرد محسوب می‌شوند. تنها وجه اشتراک برخی از این زبانها رابطه جغرافیایی آنهاست. لذا محققان گروهی از این زبانهای منفرد را که در یک سرزمین یا یک منطقه از جهان رایج بوده‌اند با یک عنوان کلی می‌خوانند، مانند: زبانهای «آسیایی»، «چینی - تبتی»، «هندی»، «مالایا - پولنزیایی» و مانند اینها.

به طور کلی، گویشهای فراوانی در میان مردم بومی آفریقای مرکزی و جنوبی و نیز بومیان آمریکا و در سرزمین هندوستان و جنوب شرقی و مشرق آسیا رواج دارد که همه آنها از جمله زبانهای منفرد به شمار می‌آیند.

زبانهای ایرانی از کدام خانوادهٔ زبانی است؟

زبانهای ایرانی شاخه‌ای از خانوادهٔ زبانی «هند و اروپایی» است. هند و اروپایی به اقوامی اطلاق می‌شود که در روزگاران بس کهن در نواحی واقع در جنوب سرزمین روسیه امروزی، در دشتهای و استپهای میان جنوب سیبری، دریاچهٔ آرال، شمال بحر خزر و شمال قفقاز می‌زیستند.

چنانکه از مدارک و قراین برمی‌آید، اقوام هند و اروپایی تا اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد در سرزمین مشترک اولیهٔ خود می‌زیستند و از آن زمان به بعد بنابر ضرورت ناچار به مهاجرت از سرزمین اصلی خود شدند. مسیر حرکت و مهاجرت این اقوام، مختلف بود و هر دسته از آنان از طریق دیگری به منطقه‌ای جداگانه رفتند و بدین ترتیب در سرزمینهایی از جنوب آسیا تا شمال اروپا پراکنده گشتند^۱ و بدان دلیل که اقوام مذکور در نقاط مختلفی از اروپا و آسیا از جمله هندوستان سکنی گزیدند، به نام «هند و اروپایی» شهرت یافتند.

(پراکندگی قوم اولیهٔ هند و اروپایی موجبات پراکندگی و گوناگونی زبان را نیز در میان این اقوام مهاجر بوجود آورد.

بنابراین، «هند و اروپایی» به گروهی از زبانهای هم‌ریشه اطلاق می‌شود که مهمترین آنها عبارتند از: «هند و ایرانی»^۲، یونانی^۳، آلبانیایی^۴، ایتالی^۵، هیتی^۶، تخاری^۷، ارمنی^۸،

۱. در قرون متأخر با کشف قاره آمریکا به وسیلهٔ اروپاییان و نفوذ و سلطهٔ سیاسی ممالکی از جمله انگلستان، فرانسه، اسپانیا و پرتغال بر مناطقی در آمریکای شمالی و جنوبی، آفریقای جنوبی و حتی بخشهایی از اقیانوسیه نظیر زلاندنو و استرالیا زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و پرتغالی که خود شعباتی از خانوادهٔ «هند و اروپایی» هستند تا اقصی نقاط گیتی نفوذ یافته است.

۲. هند و ایرانی: از این شاخهٔ زبانهای هند و اروپایی که خود به دو شاخهٔ ایرانی و هندی تقسیم می‌شود، آثاری بس کهن در دست است. قدیم‌ترین اسناد به زبان هندی باستان متنها «ودا» است که به زبان سنسکریت نوشته شده است. دانشمندان زبانی را که در این سرودها به کار رفته جدیدتر از قرن دهم پیش از میلاد نمی‌دانند. به‌طورکلی واژهٔ سنسکریت که «سرودهای ودا» بدان زبان است به معنی «زبان فصیح» است و در مقابل آن، واژهٔ «پراکریت» به معنی «زبان عامیانه» می‌باشد.

کهن‌ترین کتاب جهان در بارهٔ صرف و نحو در قرن چهارم قبل از میلاد توسط «پانی‌نی» برای زبان سنسکریت تدوین شد. قدیم‌ترین شاخه‌های زبان ایرانی که اسناد و مدارکی از آنها در دست است عبارتند از: زبانهای فارسی باستان و اوستایی.

۳. یونانی: اصطلاح یونانی به زبان آن دسته از اقوام هند و اروپایی اطلاق می‌شود که در شبه جزیرهٔ بالکان و جزیره‌های دریای اژه و کناره‌های غربی آسیای صغیر مسکن گزیدند. قدیم‌ترین آثار بازمانده از زبان یونانی، لوح نوشته‌هایی است که از جزیرهٔ کرت (crete) واقع در دریای اژه، در جنوب یونان بدست آمده

بالتو اسلاوی^۹، سلتی^{۱۰} و ژرمنی^{۱۱}.

زبان اصلی هند و اروپایی «مادر» همه این زبانهای یادشده به شمار می‌رود. هر یک از این زبانهای منشعب از زبان «مادر» در گذر زمان به دلیل آمیختن با زبانهای بومی و ارتباطی که زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی با بافت جامعه دارد، به طور جداگانه تطور و تحول یافتند و با اینکه اصل و ریشه همه آنها زبان واحدی بوده است که قوم اولیه هند و اروپایی بدان تکلم می‌کردند، به تدریج از یکدیگر فاصله گرفتند و به صورتهای متفاوتی درآمدند.

→

است و مربوط به اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح است.

۴. آلبانیایی: یکی دیگر از شاخه‌های مستقل زبانهای هند و اروپایی است که امروزه مردم آلبانی بدان تکلم می‌کنند.

۵. ایتالی: زبانهای ایتالیک در سرزمین ایتالیا رواج داشتند و از بین زبانهای این گروه زبان لاتینی از همه مهمتر بود. لاتینی ابتدا گویش خاص شهر رم بود و سپس در سراسر کشور رواج یافت. این زبان که به واسطهٔ امپراطوری رم در تمامی سرزمینهای تابع آن متداول شده بود، به صورت زبان علمی و ادبی سراسر اروپا درآمد. زبانهایی را که از زبان لاتینی منشعب شده‌اند، زبانهای رومیایی (Roman) می‌خوانند. از زمرهٔ زبانهای رومیایی می‌توان از زبانهای ایتالیایی، ساردی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی و رومانیایی، نام برد.

۶. هیتی: اقوام هیتی یا حتی (Hittite) یکی از شاخه‌های هند و اروپایی بشمار می‌روند که چندین قرن در سراسر آسیای صغیر حکم‌فرمایی داشتند و در حدود سالهای ۱۲۰۰ پیش از میلاد، دولت ایشان بر اثر هجوم اقوام دیگر از میان رفت. قسمت عمدهٔ اسناد و مدارک بازمانده از این زبان که خود قدیمترین نمونه‌های بازمانده از زبانهای هند و اروپایی است، در آغاز قرن بیستم در کاوشهای باستان‌شناسی بغازکوی واقع در ۱۵۰ کیلومتری مشرق آنکارا بدست آمده است.

۷. تخاری: زبان یکی از اقوام هند و اروپایی است که در سده‌های پیش از میلاد مسیح در ترکستان چین بسر می‌بردند. تخارها جزو اتحادیهٔ قبایلی بودند که حکومت یونانی باختر (بلخ) را برانداختند و امپراطوری کوشانیان را در شمال هند و ایالت بلخ بنیان نهادند. ولی باید توجه داشت که زبان رسمی دولت کوشانی، زبانی ایرانی (بلخی) بوده است نه زبان تخاری.

۸. ارمنی: زبان یکی از اقوام هند و اروپایی که از حدود قرن ششم پیش از میلاد در نواحی شمال بین‌النهرین و دره‌های جنوبی قفقاز و ساحل جنوب شرقی دریای سیاه سکونت داشتند بدین نام خوانده می‌شود. نام قوم ارمنی در سنگ‌نوشته‌های داریوش نیز آمده است. این زبان امروزه در جمهوری ارمنستان متداول است و ارامنه ساکن ممالک دیگر در آسیا و آمریکا و اروپا بدان تکلم می‌کنند.

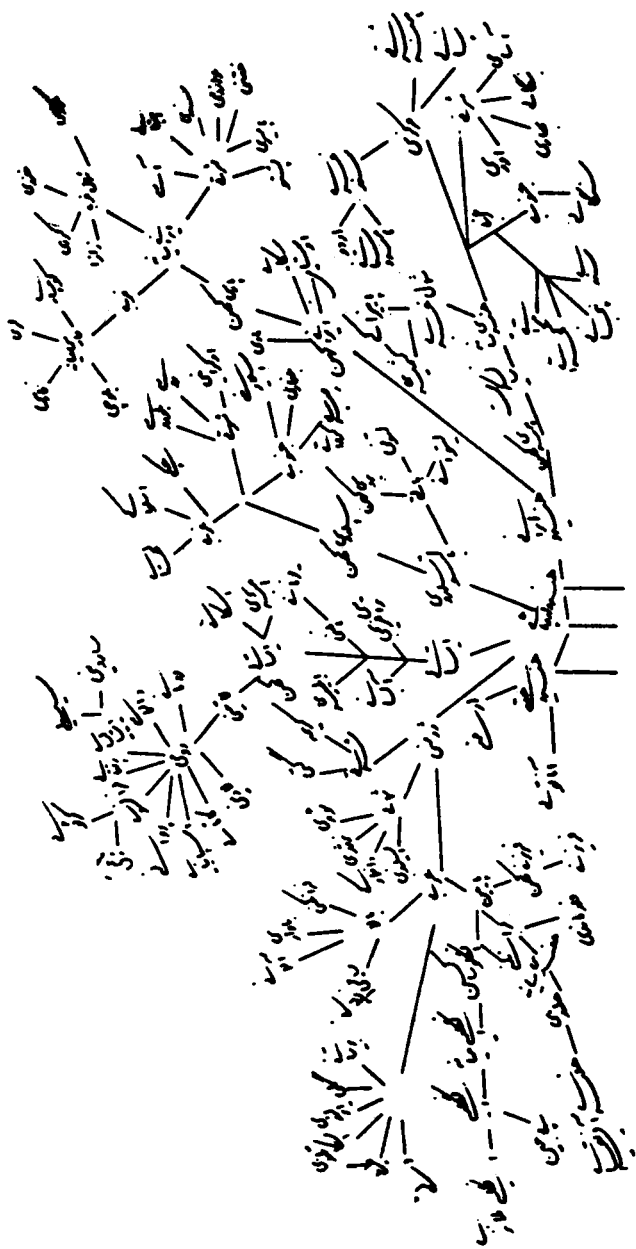
۹. بالتو اسلاوی: این زبان هند و اروپایی به دو شعبهٔ «بالتی» و «اسلاوی» تقسیم می‌شود. زبانهای روسی، لهستانی، چکوااسلاوی و یوگواسلاوی از زبانهای «اسلاوی» و زبانهای جمهوریهای لیتوانی و لتونی از زمرهٔ زبانهای «بالتی» محسوب می‌شوند.

۱۰. سلتی: یکی از زبانهای هند و اروپایی است که در سالهای پیش از میلاد مسیح در مرکز اروپا رواج داشته است و مادر برخی از زبانهای رایج در اروپا از جمله: زبانهای ایرلندی (Irish)، ولزی (Welsh) و گالی (Galish) محسوب می‌شود.

۱۱. ژرمنی: صورت اصلی زبان آلمانی و زبانهای خویشاوندان از جمله زبان انگلیسی بدین نام خوانده می‌شود.

در این نقشه می‌توان سرزمین اولیه اقوام هند و اروپایی و مناطقی را که بدانها مهاجرت کرده‌اند، مشخص نمود.





نقشه تعلیمی زبانهای خانواده هند و اروپایی

مستخرج از:

زبانهای جهان - می به
فرهنگنامه فرانسوی.

زبان هند و اروپایی چگونه شناخته شد؟

همچنانکه متذکر شدیم در قرون شانزدهم و هفدهم، علم الاشتقاق و بررسی تطبیقی و سنجشی زبانها در جامعه محققان اروپایی نضج گرفت. یکی از فواید این گونه پژوهشها، آشکار شدن مشترکات برخی از زبانها و وجود نوعی ارتباط و خویشاوندی در میان آنها بود. از جمله «ولکانیوس» (Vulcanius) متوجه تطابق بعضی از واژه‌ها در زبانهای ایرانی و آلمانی گردید. در همین ایام، محقق دیگری بنام «ساستی» (Sassetti) مطابقت برخی از واژه‌ها را در زبانهای هندی و ایتالیایی متذکر شد و سرانجام در قرن هیجدهم «ویلیام جونز» (W. Jones) از روی مشابتهای فراوانی که بین زبانهای سنسکریت، یونانی و لاتینی مشاهده کرد، متوجه شد که این زبانها باید دارای یک نوع رابطه خویشاوندی باشند. زیرا نه تنها ساختمان اصلی آنها به هم شبیه است بلکه ریشه لغات و کلمات اصلی نیز در این زبانها مشترک است. لذا اعلام کرد که به نظر وی زبانهای نام برده با یکدیگر ارتباط دارند و احتمالاً همگی آنها از زبان کهن سنسکریت مشتق شده‌اند. تحقیقات دانشمندان بعدی از جمله «بوپ» (Bopp) در قرن نوزدهم، نظر «جونز» درباره هم‌خانواده بودن زبانهای سنسکریت، یونانی قدیم، لاتینی و فارسی باستان را تأیید کرد. بالاخره در ادامه این قبیل بررسیها بود که معلوم شد زبان سنسکریت منشأ این زبانها نیست بلکه خود نیز شاخه‌ای از زبان قدیمی فراموش شده‌ای می‌باشد که مقدم بر همه این زبانها بوده است. دانشمندان در تحقیقات بعدی خود به وجود یک زبان اصلی مادر، مقدم بر زبانهای نامبرده، پی بردند. این «زبان مادر» مفروض، زبان «آریایی» یا «هند و اروپایی» نامیده شد.

بدیهی است که از این «زبان مادر» هیچ سند و نوشته‌ای در دست نیست تا بتوان مستقیماً به بررسی آن پرداخت. از اینرو زبانشناسان برای پی بردن به ساختمان صرف و نحو این زبان، ناگزیر به مقایسه و مقابله زبانهای منشعب از آن هستند و از طریق این واسطه‌ها به کشف و استخراج قواعد آن زبان مادر می‌پردازند.

بدین ترتیب خطوط اصلی ترکیب «زبان مادر» از طریق قواعد و مشخصات زبانهایی که در حکم اولاد آن هستند و از روی حدس و قیاس و با استفاده از روش مقایسه زبانهای خواهر و گرفتن میانگین و رعایت اکثریت بازسازی می‌شود. مثلاً برای یافتن صورت فرضی واژه «هفت» در زبان «هند و اروپایی» به ترتیب زیر عمل می‌شود:

سنسکریت	sapta
یونانی	hepta
لاتینی	septem

	1	2	3	4	5	6
سنسکریت	s	a	p	t	a	
یونانی	h	e	p	t	a	
لاتینی	s	e	p	t	e	m
تعداد اکثریت	s	e	p	t	a	

بدین ترتیب صورت بازساخته ما «septa*» است.^۱

زبانهای هند و ایرانی

همچنانکه قبلاً گفتیم یکی از خانواده‌های مهم زبان بشری که اعضای بیشمار آن در سراسر اروپا و قسمت پهناوری از آسیا، آمریکا و حتی اقیانوسیه و آفریقای جنوبی پراکنده شده است، خانوادهٔ زبانی «هند و اروپایی» (Indo - European) می‌باشد که به نامهای مختلف: «هندوهیتی»، «هندوژرمنی» و «آریایی» نیز خوانده شده است.

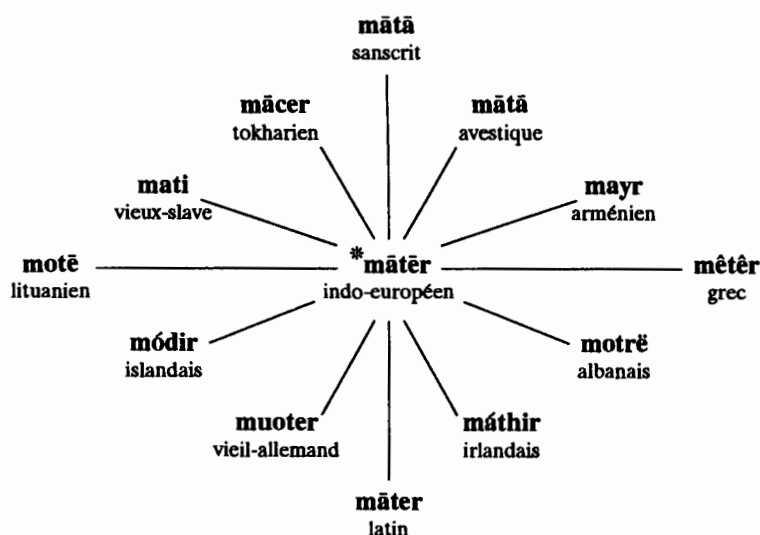
شمارهٔ بازماندگان این زبانِ مادر و اصلی که هم‌اینک در بخش اعظم جهان امروز بدانها گفتگو می‌شود، از صد زبان هم افزوتر است. یکی از مهمترین شاخه‌های زبانی این خانواده شاخهٔ «هند و ایرانی» است.

اقوام «هند و ایرانی» خیلی دیرتر از دیگر قومهای هند و اروپایی از یکدیگر جدا شدند و به همین دلیل نکات مشابه و مشترک میان این دو قوم در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نظیر: زبان، اساطیر، عقاید و آداب و رسوم به طرز بارزی بیش از دیگر اقوام هند و اروپایی است. بدین ترتیب زبان «هند و ایرانی»^۲ زبانی است که میان نیاکان هندیان و ایرانیان

۱. برای تشخیص واژه‌های بازسازی شده از این علامت (*) استفاده می‌شود.

۲. در برخی از منابع، این زبان کهن که زبانهای ایرانی باستان و هندی باستان از آن منشعب شده‌اند «آریایی قدیم = p Ar.» نیز خوانده می‌شود.

مشترک بود و چنانکه از نام آن برمی آید به دو شاخه اصلی: «زبانهای ایرانی» و «زبانهای هندی» تقسیم می شود. زبانهای «هندی کهن» و «ایرانی کهن» همراه با گذشت زمان و دخالت عوامل اجتماعی، هر یک به شاخه ها و شعبات متعددی تقسیم می شوند و می توان گفت که زبانها و گویشهای ایرانی یکی از متنوع ترین شاخه های زبانهای هند و اروپایی بشمار می رود.



māter	لاتین	mātā	سنسکریت
máthir	ایرلندی	mācer	تخاری
motrë	آلبانیایی	mati	اسلاوی
mētēr	یونانی	motë	لیتوانی
mayr	ارمنی	modir	ایسلندی
mātā	اوستایی	muoter	آلمانی

نمودار بالا تلفظ واژه «مادر» را در چندین زبان مختلف که از هند و اروپایی منشعب شده اند نشان می دهد. نقل از کتاب واژگان هند و اروپایی تألیف X.Delamarre

پرسشها

۱. آیا میان برخی از زبانها، رابطه و قرابتی وجود دارد؟
۲. منظور از دسته‌بندی و طبقه‌بندی زبانها چیست؟
۳. اگر زبانهای دنیا را با توجه به ویژگیها و مختصات حاکم بر دستگاه و ساختمان صرفی و نحوی‌شان تقسیم‌بندی کنیم، این نوع طبقه‌بندی چه نام دارد؟
۴. در طبقه‌بندی «نوعی» یا «ساختمانی» چند نوع زبان وجود دارد؟ ویژگیهای هر یک از این انواع چیست؟
۵. طبقه‌بندی «ساختمانی» به چه دلیل در نزد زبانشناسان مقبول نیفتاد؟
۶. منظور از طبقه‌بندی زبانها از حیث خویشاوندی چیست؟
۷. در تاریخ مطالعات زبانی، چه عواملی منجر به شناختن زبانهای هم‌خانواده گردید؟
۸. برای شناختن زبانهای هم‌خانواده از چه معیاری استفاده می‌شود؟
۹. مهمترین خانواده‌های زبانی شناخته شده در دنیا کدامند؟
۱۰. منظور از «زبانهای منفرد» چیست؟
۱۱. زبانهای ایرانی جزو کدامیک از خانواده‌های زبانی دنیا محسوب می‌شوند؟
۱۲. چه اقوامی «هند و اروپایی» خوانده می‌شوند؟ سرزمین اصلی آنان کجا بود و به چه دلیل مهاجرت کرده پراکنده گشتند؟
۱۳. در حال حاضر زبانهای متعلق به خانواده هند و اروپایی در چه نقاطی از جهان رواج دارد؟
۱۴. در میان اقوام هند و اروپایی گذشته از «زبان» آیا در موارد دیگری نیز قرابت و اشتراک وجود دارد؟
۱۵. منظور از «زبان مادر» چیست؟
۱۶. چگونه از یک زبان مادر زبانهای متعددی منشعب می‌شود و چرا در میان زبانهای متعددی که از یک ریشه منشعب شده‌اند اختلاف هست؟
۱۷. زبان هند و اروپایی چگونه و در چه زمانی شناخته شد؟
۱۸. آیا از زبان اصلی هند و اروپایی سند و مدرکی در دست هست؟

۱۹. آیا می‌توان صورتهای زبانی هند و اروپایی را بازسازی کرد؟
۲۰. زبان هند و اروپایی مادر به چند شعبه اصلی تقسیم شده است؟
۲۱. شاخه آسیایی منشعب از هند و اروپایی چه نام دارد؟
۲۲. زبانهای ایرانی با کدامیک از زبانهای دیگر خانواده هند و اروپایی نزدیکی و قرابت بیشتری دارد؟
۲۳. خانواده زبانی «هند و اروپایی» به چه نامهای دیگری نیز خوانده می‌شود؟
۲۴. شاخه زبانی «هند و ایرانی» به چند شعبه تقسیم شد و نام دیگر آن چیست؟

ادوار تاریخی تحوّل
زبانهای ایرانی

تحول تاریخی زبان

از آنجاکه زبان نمی‌تواند صورت ثابت و یگانه‌ای داشته باشد و همواره به تبع دگرگونیها و تحولات جامعه دستخوش تغییراتی می‌گردد، در هر دوره‌ای از تاریخ ویژگیها و مختصات خاصی پیدا می‌کند که شکل آن را از زبان دوره قبل از آن متمایز می‌سازد. لذا می‌توان در بررسی تاریخی یک زبان مسیر تحولات آن را از قدیم‌ترین صورت دنبال کرد و تغییرات و تحولات و قوانین حاکم بر آن تحولات را در طول تاریخ آن زبان تعیین نمود.

همچنانکه پیش از این نیز مذکور افتاد تحولات تاریخی هر زبان از جهات مختلفی صورت می‌گیرد از جمله:

۱. اصوات و واجهای زبان.
۲. نظام یا دستگاه صرفی و نحوی زبان.
۳. واژگان زبان.

هرگاه در یک زبان، در یک مقطع زمانی، به طور کلی در هر سه مورد فوق تغییر و تحولی چشمگیر و قابل توجه روی دهد، یعنی هم در واجها و اصوات آن تغییراتی پدید آید و هم روابط همنشینی و جانشینی تکواژها درون دستگاه یا نظام زبان که همان روابط صرفی و نحوی محسوب می‌شوند دگرگون شود و هم در بخش واژگان آن چه از جهت بار معنایی لغات و چه از نظر کم و یا افزون شدن واژه‌های مهجور یا جدید تغییراتی رخ دهد، یک دوره تحول تاریخی برای آن زبان محسوب می‌گردد.

ادوار تاریخی تحوّل زبانهای ایرانی

با در نظر گرفتن ویژگیها و مختصات زبانی قدیمترین آثار و مدارک بازمانده از زبانهای ایرانی تا زمان حاضر، می‌توان تحوّلات تاریخی زبانهای ایرانی را به سه دوره مهم به شرح زیر تقسیم کرد:

۱. دوره باستان.

۲. دوره میانه.

۳. دوره جدید.

بدین ترتیب می‌توان گفت، «زبان فارسی» که یکی از زبانهای ایرانی است از قدیمترین صورت بازمانده آن تا فارسی دری، سه دوره تحوّل: باستان، میانه و جدید را پشت سر گذارده است.

بنابراین، زبان «فارسی جدید» دنباله طبیعی و صورت تحوّل یافته زبان «فارسی میانه» است و فارسی میانه خود صورت تحوّل یافته زبان «فارسی باستان» می‌باشد. چون زبانهای دوره باستان و میانه، دیگر به صورت زنده به کار نمی‌روند و فقط در مطالعات تاریخی از صورت مکتوب آنها استفاده می‌شود، به‌طور کلی زبانهای «مُرده» یا «خاموش» خوانده می‌شوند.

پرسشها

۱. علت تغییر و تحوّل یک زبان در مقاطع مختلف زمانی چیست؟
۲. منظور از «تاریخ زبان» چیست و چگونه می‌توان تاریخ هر زبان را بررسی کرد؟
۳. زبانها در تحوّلات تاریخی خود از چند جهت تغییر می‌کنند؟
۴. دوره‌های تحوّل تاریخی هر زبان چگونه تعیین و مشخص می‌شود؟
۵. زبانهای ایرانی چند دوره تحوّل تاریخی را پشت سر گذاشته‌اند؟
۶. زبان فارسی، با توجه به آثار و مدارک بازمانده از قدیمترین صورت تا زمان حاضر، چند دوره تحوّل را گذرانده است؟
۷. منظور از «زبانهای خاموش» چیست؟
۸. کدامیک از زبانهای: فارسی باستان، فارسی میانه، فارسی جدید، جزو زبانهای زنده محسوب می‌شوند؟

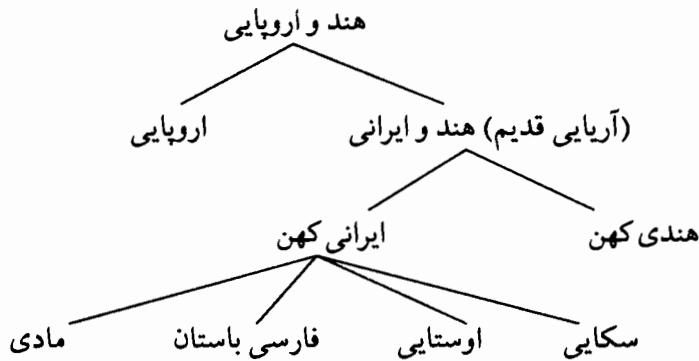
دورهٔ باستان

دوره باستان

قدیمترین دوره‌ای که از زبانهای ایرانی آثار و مدارکی در دست داریم دوره باستان خوانده می‌شود. مسلم اینست که در این دوره زبانهای متعددی در ایران به کار می‌رفت. چنانکه داریوش در کتیبه بیستون از اقوام متعددی که در نواحی مختلف ایران به ویژه در نواحی شرقی و شمال شرقی می‌زیستند نظیر: پارت، سفد، خوارزم، هرات و بلخ نام برده است و به یقین مردمان هر یک از این نواحی به زبان خاص خود تکلم می‌کردند. ولی از آنجا که مدرک و سندی از گونه باستانی این زبانها برجای نمانده است، اطلاعات ما از وجودشان تنها از روی صورت میانه این زبانها و یا ذکری است که مورخان از آنها کرده‌اند. به طور کلی این اطلاعات، شواهد و گواهیهای تاریخی خوانده می‌شوند.

از میان زبانهای متعدد ایرانی در دوره باستان که همگی از زبان ایرانی کهن منشعب شده بودند، تنها آثار و مدارکی از چهار زبان: مادی، سکایی، اوستایی و فارسی باستان بازمانده است.

البته از دو زبان نخستین اثر مستقلی در دست نیست و تنها لغات معدودی از آن زبانها که بیشتر نامهای خاص هستند در مکتوبات زبانهای دیگر ضبط شده است که تا حدودی مختصات آن زبانهای باستانی را مشخص می‌کند. ولی از دو زبان دیگر، آثار نسبتاً قابل ملاحظه‌ای که می‌تواند ویژگی‌های ساختاری و نظام آن زبانها را مشخص کند برجای مانده است.



زبان سکایی

سکاها اقوامی جنگجو و دلاور از زمره قبایل ایرانی بودند که در مناطق وسیعی از شمال و شمال شرقی ایران می‌زیستند و ظاهراً تیره‌هایی از این اقوام بعدها در نواحی جنوب شرقی ایران (سگستان = سیستان) مسکن گزیدند.

از صورت باستانی زبان سکایی، مکتوب یا اثر مستقلی در دست نیست. ولی چندین نام خاص و نیز واژه‌های معدودی از این زبان را می‌توان در گزارشات تاریخی و کتیبه‌ها و سکه‌های بازمانده از فارسی باستان، یونانی، لاتینی و هندی تشخیص داد.

زبان مادی

این زبان در مغرب و مرکز ایران یعنی مناطقی که اقوام مادی در آن می‌زیستند به کار می‌رفت. از زبان مادی نیز سند و اثر مستقلی در دست نیست ولی از سال ۸۳۵ پیش از میلاد در کتیبه‌های شاهان آشور از مردم ماد یاد شده است و بدین وسیله از چند نام خاص «مادی» آگاهی یافته‌ایم. همچنین کلمات چندی از این زبان در مکتوباتی که به زبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده باقی مانده است. ولی مأخذ عمده اطلاعات ما از این زبان، لغات دخیلی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی برجای مانده است و از روی ساخت آوایی و مختصات لفظی این لغات و مقایسه آنها با واژگان زبان فارسی باستان، می‌توان واژه‌های «مادی» را تشخیص داد.

برای مثال با توجه به معادلهای آوایی زیر:

p IE.	p Ar.	Med.	Av.	op.
k		s	s	θ
g, gh		z	z	d
ku		sp	sp	s
gh u		zb	zb	z
tr, tl		θr	θr	ç
ti		θi	θy	ši
su		f	hv, x ^v	(h) u
	tr	tr	tr	ç, š
	km	xm	xm	(h) m

می توان لغات «مادی» موجود در کتیبه های فارسی باستان را مشخص نمود و معادلهای فارسی باستان آنها را نیز چنانچه در کتیبه ها نیامده باشد، قیاسی بازسازی نمود. مثلاً:

Med. (مادی)	Op. (فارسی باستان)
Bāx tr iš	{ *Bāxšiš Baxçiš
zra ⁿ ka-	*Dra ⁿ ka-
taxma-	*ta ^(h) ma-
Vi ⁿ da farnā-	*Vi ⁿ da ^(h) urnā-
xšāya θiya-	*xšāyašiya-
vazraka-	*vadraka-
vispa-	*visa-
aspa-	asa-
asan-	*aθan-
pārsa-	*pārθa-
miθra-	miça-

فارسی باستان

این زبان دوره باستان در نواحی جنوبی ایران (ایالت پارس = فارس) رواج داشت و به همین دلیل نیز «فارسی» خوانده می‌شود.

تنها اثری که از این زبان برجای مانده است، کتیبه‌ها و نوشته‌های متعلق به شاهان هخامنشی است. این نوشته‌ها بر روی الواح سنگی، گلی، سیمین و زرین و نیز سکه‌ها، مهرها، نگین‌ها، وزنه‌ها و ظروفی چند حکاکی شده است. با توجه به زمان فرمانروایی هخامنشیان می‌توان گفت که آثار بازمانده از زبان فارسی باستان متعلق به سالهای ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد است. تاکنون در حدود چهل کتیبه از هخامنشیان بدست آمده که اغلب آنها بسیار کوتاه و شامل عناوین مکرر و مضامین مشترک هستند و بیشترین آنها بر سردر و یا دیواره‌های عمارات و کاخهای شاهی تعبیه شده‌اند. این کتیبه‌ها در نواحی متعددی از جمله: پاسارگاد، تخت جمشید، نقش رستم، همدان، شوش، وان، ترعه سوئز و کوه بیستون قرار دارند.

مهمترین کتیبه فارسی باستان کتیبه بیستون (بهستان = بغستان) است که به فرمان داریوش در دل کوه بیستون کنده شده است. این کتیبه که به تنهایی، چندین برابر بقیه نوشته‌ها و کتیبه‌های دیگر فارسی باستان لغات و مواد زبانی در بردارد، علاوه بر ارج و ارزشی که در بررسی تاریخ زبان فارسی داراست، از جهت اشتغال بر حقایق تاریخی نیز دارای اهمیت بی نظیری است. زیرا وقایع و رویدادهای دوره‌ای باستانی را در همان زمان و به دست پدید آورندگان تاریخ آن عصر، در دل سنگ بازگو می‌کند. برگردان این کتیبه فارسی باستان به دو خط و زبان ایلامی و بابلی در جوار صورت فارسی آن حک شده است. کتیبه بیستون همراه با حجاریهایی است که داریوش و عصیانگران زمانش را که به اسارت وی درآمده‌اند، نشان می‌دهد.

فرمانروایانی که کتیبه‌های فارسی به نام آنهاست به ترتیب عبارتند از: آریارامنه، ارشامه، کورش، داریوش، خشایارشا، اردشیراول، داریوش دوم، اردشیردوم و اردشیر سوم. لازم به تذکر است که اغلب محققان و مورخان بر این اعتقادند که کتیبه‌های فرمانروایان نخستین از جمله آریارامنه و ارشامه در زمان شاهان بعدی هخامنشی نوشته شده است. بهر تقدیر این کتیبه‌ها، ویژگیها و مختصات زبان فارسی باستان را در طول دو سده (ششم تا چهارم پیش از میلاد) بر ما آشکار می‌سازند.

سنگنوشته‌های فارسی باستان از هر حیث مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و از این طریق اطلاعات نسبتاً جامعی از دستگاه و نظام زبان فارسی باستان بر ما مکشوف گشته است.

خط میخی فارسی باستان

خطی که برای نوشتن کتیبه‌های فارسی باستان به کار رفته مرکب از علائم و اشکالی بدین شکل | است که ظاهراً شبیه میخ می‌باشد و به همین دلیل «خط میخی» (cuneiform) خوانده می‌شود. خط میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته می‌شود.

در این خط میخها برای نشان دادن واجها و آوای زبانی به صور گوناگون: | ، ، < ، > به صورت منفرد یا چسبیده، کوچک یا بزرگ، در کنار هم قرار می‌گیرند. شاید علت اینکه نویسه‌های این خط به شکل میخ است، آسانتر بودن کندن این اشکال در سطوحی سخت چون سنگ و فلز و لوح گلی است.

در تاریخ تحول و تکوین خط، خط میخی فارسی باستان که از خطوط سامی رایج در بین‌النهرین اقتباس شده است از زمره خطوط هجانگار محسوب می‌شود. زیرا ارزش صوتی هر علامت برابر یک صامت و یک مصوت است مانند:

$$\text{𐎠} = m^a = \text{م}^ا$$

$$\text{𐎡} = m^i = \text{م}^ی$$

$$\text{𐎢} = m^u = \text{م}^و$$

در این خط تنها سه مصوت بلند: ā ، ū ، ē (ا - و - ی) هر کدام علامتی ویژه دارند. ولی باید توجه داشت که الفبای خط فارسی باستان مانند الفبای خطوط ایرانی دوره میانه و حتی فارسی جدید در واقع خطی هجانگار نیست بلکه به دلیل اقتباس این خطوط از خطوط سامی که در آنها مصوتهای کوتاه معادل حرفی ندارند و نوشته نمی‌شوند، هر صامت به صورت بالقوه می‌تواند یکی از سه مصوت کوتاه را نشان دهد مانند «ب» در بَم، بُمب، بِکر، که به ترتیب ارزش صوتی آن برابر با بَ ، بٓ ، بِ ، bo = بٓ ، be = بِ می‌باشد. ولی چنانچه بعد از واجی صامت، یکی از سه مصوت بلند یعنی «ا، و، ی» قرار گیرد، هر نویسه میخی تنها ارزش صوتی یک صامت را دارد و همچنانکه در خط فارسی جدید مصوتهای بلند سه گانه پس از صامت نوشته می‌شوند مانند: باد، بود، بید، در خط میخی فارسی باستان نیز سه مصوب بلند به شکل زیر نوشته می‌شوند:

𐎠 = ā = ا

𐎡 = ī = ی

𐎢 = ū = و

تفاوت عمده‌ای که نظام خط میخی فارسی باستان با خطوط دیگر ایرانی دارد آن است که برای بعضی از صامت‌ها با توجه به مصوت جانبی آن، علامت‌های جداگانه‌ای به کار می‌رفت مانند:

𐎣 = d^a = د̄

𐎤 = dⁱ = د̇

𐎥 = d^u = د̈

ویژگی دیگر این خط داشتن علامتی است به نام «واژه جداکن». از آنجا که حروف میخی به هم نمی‌پیوندند و حروف پشت سرهم با یک فاصله نوشته می‌شوند، ناچار برای مشخص نمودن حدود یک واژه از علامتی به عنوان «واژه جداکن» استفاده می‌شد. علامت واژه جداکن در کتیبه‌های مختلف متفاوت است. در بعضی از کتیبه‌ها این علامت — و در برخی دیگر از این علامت < استفاده شده است.

ویژگی دیگر خط میخی فارسی باستان آن است که در این خط هشت علامت به کار رفته است که «ایدئوگرام» یا «اندیشه‌نگار» (ideogram) نامیده می‌شود. این علائم که ظاهراً به خط میخی بابلی نگاشته شده‌اند بر پنج مفهوم خاص به شرح زیر دلالت می‌کنند:

𐎧𐎫 = Xš «شاه»

𐎧𐎡 = BG «بغ - خدا»

𐎧𐎢 = BU «بوم - زمین»

𐎧𐎣 } = DH «سرزمین»

𐎧𐎤 } = AM «اهورامزدا»

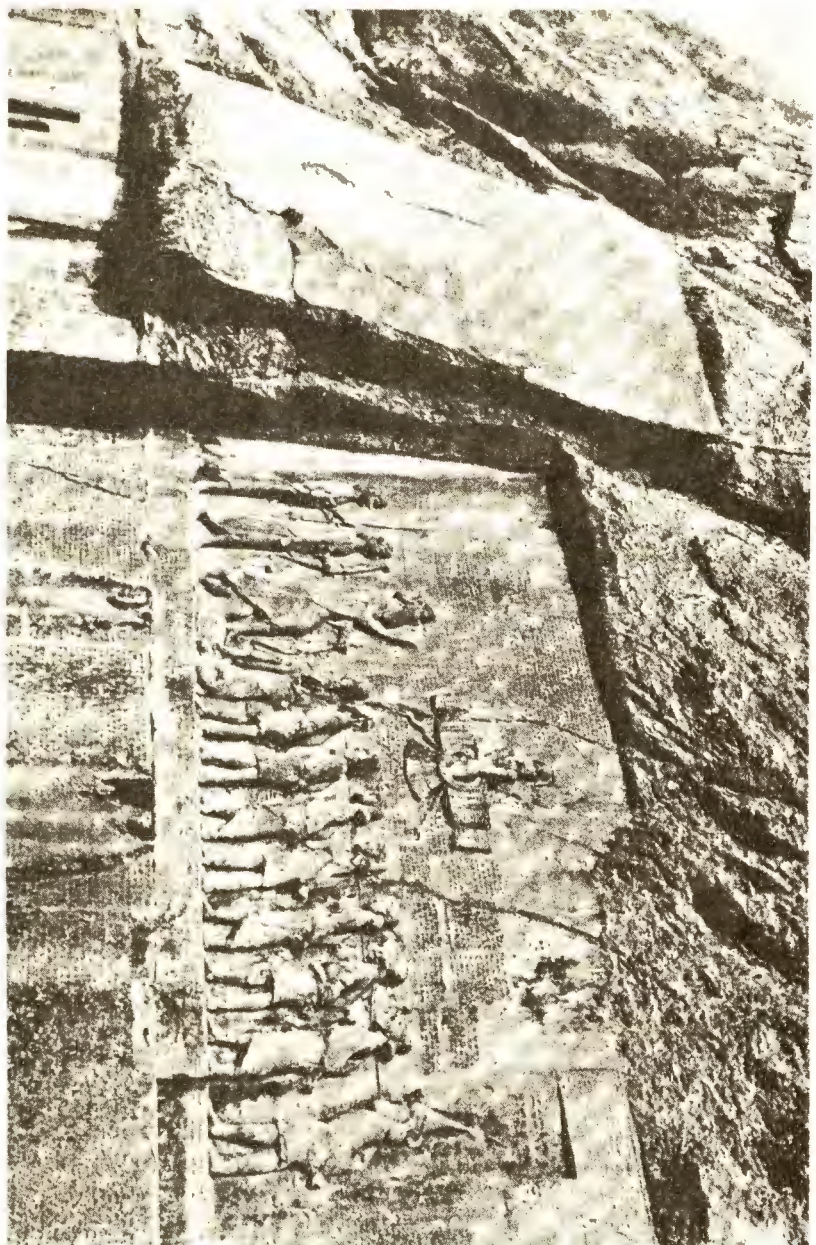
𐎧𐎥 = AMha

همچنانکه پیداست برای آسانتر بودن امر نگارش، تنها با نوشتن یکی دو حرف به صورت اختصاری از نوشتن کامل واژه‌هایی که به صورت مکرر در متون به کار می‌رفتند و جای زیادی از سطح کتیبه را اشغال می‌کردند، از این علائم «ایدئوگرام» یا «معنی‌نگار» استفاده می‌شد و احتمالاً^{۱۰} برای مجزا نمودن این علائم از دیگر نشانه‌های خطی، از خط بابلی استفاده شده است تا ماهیت ویژه آنها مشخص شود.

علاوه بر «۳۶» حرف که نمایانگر واجها و آواهای زبان بودند و دو علامت «واژه جداکن» و هشت علامت «ایدئوگرام»، علامتهای دیگری نیز در کتیبه‌های فارسی باستان وجود دارد که بر اعداد دلالت می‌کنند.

تعداد علائم عددی در این کتیبه‌ها ۲۲ است ولی می‌توان از روی آنها شکل مکتوب اعداد زیادی را بازسازی نمود.

خواندن کتیبه‌های فارسی باستان از سال ۱۸۳۶ میلادی به بعد بر اثر تحقیقات سه نفر از محققان اروپایی به نامهای: «بورنوف» (Burnouf)، «لاسن» (Lassen) و «راولینسون» (Rawlinson) آغاز گردید.



کتیبه بیستون با حجاریهای آن. این کتیبه به فرمان داریوش به سه خط و زبان مختلف: فارسی، باستان، عیلامی و بابلی نوشته شده است.

ک- -په گن زک ا =کک ا -په په هه ک- ا =هه ک- ا <ه گن زک ا =هه هه
-ه ا ه گن <ک ا ه -په ا < ه ه ه -ه ا ه گن <ک -په -ه ا ه
<ک ک- ه -په ا ه ک- گن ه ا ه < ه ه ک- ا ه < ه ه ک- -ه ا
ه -ک ا ه -په ا ه ه -ه ا ه گن <ک -په -ه ا -په زک < ه
ا ه گن ه ه -ه ه -ه ه گن <ک ا ک- ک- ه ا ه < ه ه ک- ا ه
< ه ه ک- -ه ا < ه ه ک- ا -ک =ه ه ه ک- ا ه -ه ه < ه ه ا
ک- -په ه ا ه زک ه -ه ک- ا ه ه =ه ه ه ه ک- ا ه ه =ه ه -ه ا
=ه ک- ا -ه < ه ا <ک ه- ه ا ه -په < ه ا =ه ه ه ه ه ه
ک- ا ک- ک- ه ا <ک ک- ا =ه گن ه ه ه ک- ه ا =ه ک- -ه ا ه
ا گن ک- ه -ه ا < ه ه ک- ا -ک =ه ه ه ک- ا < ه ه ک- ا ه ه
-ه ه ه ه ه ک- ا ک- ه =ه ه ه ک- ا ه ه ه ه ک- -په گن زک ا
=کک ا -په زک < ه ا ه گن ه ه -ه ه -ه ه گن <ک ا ه ه =ه ه
ه ه -ه ا -په ه ه ک- ا =ه ک- ا ه -< گن -په -ه ا < ه ه ک-
ا <ه- ه ک- -په ه ا =ه ه ه -ه ا ه -په ا ه ه -ه ا <ه- ه ک-
-په ه ا ه گن <ک -په -ه ا + + + + ا <ک ه -ه ا -په ه ه
< -ه ا ه ه ه ه ه ا <ک < =ه ه ه ک- ه ا ه -په <ه- -ه ا =ه
ه ا ه -< گن -په -ه ا ه ه ه ه ه ه ا <ک ه- ه ا ه ه -په
ه زک ا ه ا ه ه ه ه -په ا ه ه ه ه ه -ه ا ه گن < ه ه ک-
ه -ه ا ه گن <ک -په -ه ا ک- ه =ه ه ه ه ک- ا ه ه ه ک- -په گن
زک ا <ک ا -ه ه -ه ا =ک ا ه ه ه -گن -په ا <ک ه ه ا ه
<ه- ه ه ه ه زک ا گن =ه ه -ه ه ه ک- ا ه ه ه ک- -ه ا ه گن
=ه ه ه ا =ه ک- -ه ه ه ک- ا < ه ه ه ه زک =ه ه -ه

بخشی از کتیبه داریوش در شوش که به زبان فارسی باستان و به خط میخی نگاشته شده است.

الفبا

𐎠	a	𐎡	j ^o	𐎣	n ^o	𐎥	r ^o
𐎡	i	𐎢	j ⁱ	𐎤	n ⁱ	𐎦	r ⁱ
𐎣	u	𐎤	t ^o	𐎧	p ^o	𐎩	l ^o
𐎥	k ^o	𐎦	t ⁱ	𐎨	f ^o	𐎪	v ^o
𐎧	k ⁱ	𐎩	θ ^o	𐎫	b ^o	𐎭	v ⁱ
𐎨	x ^o	𐎪	ç ^o	𐎬	m ^o	𐎯	s ^o
𐎩	g ^o	𐎫	d ^o	𐎭	m ⁱ	𐎰	š ^o
𐎪	g ⁱ	𐎬	d ⁱ	𐎮	m ^u	𐎱	z ^o
𐎫	ç ^o	𐎭	d ^u	𐎯	y ^o	𐎲	h ^o

اندیشه‌نگارها

𐎣𐎡	XŠ = xšāyabiya	𐎣𐎣	BU = būmiš
𐎣𐎡	} DH = dahyāuš	𐎣𐎡	} AM = Aura-
𐎣𐎣		𐎣𐎣	
𐎣𐎣	BG = бага	𐎣𐎣𐎡	AMha

واژه‌جداکن‌ها

< \

در شکل بالا به ترتیب «الفبای» میخی فارسی باستان و معادل‌های آوایی آنها، سپس علایم «اندیشه‌نگار» و معادل‌های تلفظی آنها و در پایان دو نشانه «واژه‌جداکن» را می‌بینیم.

𐎠	I	𐎠𐎡	XV
		𐎠𐎡𐎢	XVIII
		𐎠𐎡𐎢𐎣	XIX
𐎠	II	𐎡	XX
𐎡	V	𐎡𐎢	XXII
𐎡𐎢	VII	𐎡𐎢𐎣	XXIII
𐎡𐎢𐎣	VIII	𐎡𐎢𐎣𐎤	XXV
𐎡𐎢𐎣𐎤	IX	𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥	XXVI
		𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦	XXVII
<	X	𐎡𐎢	XL
<𐎡	XII	𐎡𐎢𐎣	LX
<𐎡𐎢	XIII	𐎡𐎢𐎣𐎤	CXX
<𐎡𐎢𐎣	XIV		

در این عکس اعدادی را که با علایم میخی در کتیبه‌های موجود از زبان فارسی باستان نوشته شده‌اند می‌بینید.

زبان اوستایی

این زبان چنانکه از قراین برمی آید یکی از زبانهای شرقی فلات ایران است و بدان جهت «اوستایی» خوانده می شود که کتاب دینی ایرانیان قدیم یعنی «اوستا» بدان زبان نوشته شده است. ظاهراً تنها اثر باقی مانده از این زبان نیز همین کتاب مقدس زردشتیان است. از اینرو، هم زبان و هم خطی که «اوستا» بدان نگارش یافته «اوستایی» خوانده می شود.

آنچه امروز از این زبان به نام «اوستا» باقی مانده مجموعه پنج کتاب است به نامهای: یسنا، یشتها، و یسپرد، و نذیداد و خُرده اوستا.

کتاب یاد شده همگی به یک خط و زبان نگارش یافته اند ولی در یکی از آنها موسوم به «یسنا» که مجموعه ای از سرودهای دینی و نیایشی است، هفده سرود وجود دارد که از نظر مختصات و ویژگیهای زبانی از بخشهای دیگر «یسنا» و سایر نوشته های اوستایی بوضوح متمایز و مشخص است. در این سرودها نشانه های کهنگی و قدمت نسبت به بخشهای دیگر اوستا بخوبی مشهود و آشکار است. لذا برای مجزا نمودن آنها از دیگر قسمتهای «یسنا» مجموعه این هفده سرود را «گاهان» می خوانند.^۱

«گاه» در لغت به معنی «سرود» است^۲ و چون هفده یسن مذکور منظوم و دارای پنج وزن آهنگین هستند بدین نام خوانده شده اند. سرودهای گاهانی را به دلیل در برداشتن صورت قدیمتر زبانی به خود زردشت منسوب داشته اند و بنابر سنت زردشتی که زمان زردشت را حدود سیصدسال پیش از اسکندر می داند، می توان زمان رواج زبان گاهانی را حدود ششصدسال پیش از میلاد فرض کرد.

بدین ترتیب با توجه به اختلافی که در گویشهای موجود در آثار اوستایی به چشم می خورد، زبانشناسان آثار زبان اوستایی را به دو بخش به شرح زیر تقسیم کرده اند:

۱. اوستایی متقدم یا «گاهانی».

۲. اوستایی متأخر.

۱. هفده یسنی که بر رویهم «گاهان» را تشکیل می دهند عبارتند از یسنهای: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳.

۲. مقایسه شود با «چهارگاه»، «سه گاه» در دستگاههای موسیقی.

آثار موجود به زبان اوستایی

آثار بازمانده از «اوستایی» نسبت به زبانهای دیگر دوره باستان، زیاد و قابل توجه است. البته اخبار و شواهد موجود، از تعداد فراوان نسکها و کتب اوستا در دوران ساسانی حکایت می‌کند ولی آنچه امروز به نام «اوستا» در دست است تنها مجموعه‌ای شامل پنج کتاب به شرح زیر است:

۱- یسنا: «یسن»^۱ در لغت به معنی سرود، دعا و نیایش است و چنانکه از نام این کتاب برمی‌آید، مجموعه سرودها و دعاهاى مذهبی است. یسنا از هفتاد و دو فصل تشکیل شده است که هر فصل آن یک «هات» خوانده می‌شود و هر «هات» شامل چندین «بند» است.

۲- یشتها: واژه «یشت» و «یسن» هر دو از یک ریشه‌اند و «یشت» در مفهوم نیایش و آفرین است. این کتاب از بیست و یک «یشت» تشکیل شده است و مجموعه سرودهایی در وصف و ستایش ایزدان و نیروهای اهورایی می‌باشد.

۳- ویسپرد: «ویسپ» در لغت به معنی «همه» و «رد» در مفهوم «سرور و داور» است. ویسپرد شامل بیست و چهار فصل است که هر فصل آن یک «کرده» خوانده می‌شود و هر «کرده» شامل چندین بند است. در این کتاب ضمن برشمردن بزرگان دینی و همه مردان مذهبی و نام آور، به روان آنان درود فرستاده شده است.

۴- وندیداد: این لغت صورت تحریف‌شده‌ای است از «وی دیوداد». «داد» به معنی «قانون و نظم» است. لذا این اصطلاح به معنی «قانون ضد دیو» می‌باشد و همچنانکه از نام آن برمی‌آید، مجموعه‌ای است از دعاها و تعویذهایی برای دور راندن دیوان و باطل کردن اعمال اهریمنی و همچنین برخی از اعمال و فرایض دینی. مهمترین قسمت این کتاب، فصلهای نخستین آن است که مشتمل است بر نامهای نواحی و سرزمینهایی که اهورا آفریده است^۲ و اهریمن، در مقابل دست به خلقتی اهریمنانه و دیوانه زده است و نیز داستان جمشید^۳ را در بردارد. وندیداد شامل بیست و دو فصل است که هر فصل آن یک «فرگرد» خوانده می‌شود و هر «فرگرد» چندین «بند» دارد.

۱. صورت تحول یافته این لغت در فارسی جدید «جشن» است.

۲. نامهای مذکور در این فصل از نظر جغرافیای تاریخی اهمیت بسزایی دارد.

۳. داستان جمشید به گونه‌ای رمزآمیز و سمبلیک از مهاجرت نیاکان ما از سرزمین اولیه خود که «ایرانویج» نام داشت و نیز تا حدودی از علت این مهاجرت بحث می‌کند.

۵- خُرده اوستا: «خُرده = خورده» در لغت بمعنی «کوچک و ریز» است و «خرده اوستا» که به معنی اوستای خُرَد و کوچک است، حاوی اوراد و ادعیه دینی و مذهبی می‌باشد. با توجه به آنچه از «اوستا» برجای مانده است و گزارشهای مربوط به مندرجات بیست و یک نسک اوستای دوره ساسانی و نیز گواهیهای موجود در کتابهای دیگر دوره میانه، معلوم می‌گردد که این زبان دوره باستان، بسیار غنی و زبانی علمی بوده است. وجود لغاتی در زمینه‌های تخصصی علوم قدیمه از جمله: نجوم، پزشکی، حقوق، اقتصاد و نظایر اینها مبین برخورداری زبان اوستایی از تواناییها و ویژگیهای یک زبان علمی است.

زمان نگارش اوستا

(مضامین و مطالب اوستا ظاهراً تا دوره ساسانی به صورت شفاهی حفظ شده بود. به عبارت دیگر، روحانیون زردشتی اوستا را سینه به سینه نقل می‌کردند. ولی در دوره ساسانی با توجه به اینکه زبان اوستایی یک زبان باستانی بود و روز بروز نامفهوم‌تر می‌شد، برای احتراز از فراموشی و نیز برای حفظ صورت صحیح آن اقدام به ثبت و ضبط آن به گونه مکتوب شد و از روی خطوط رایج در آن زمان خطی جدید بدین منظور ابداع شد و چون این خط تنها برای نگارش اوستا به کار می‌رفت به «خط اوستایی» موسوم گردید.

بنابر گواهیهای تاریخی در دوره ساسانی خطوط متعددی برای مقاصد و نیات متفاوت به کار می‌رفت. ابن ندیم اسامی و نمونه‌هایی از آن خطوط را در «الفهرست» آورده است. وی بجای «خط» از اصطلاح «دبیره» استفاده می‌کند و لذا «خط اوستایی» را که برای نگارش متون دینی به کار رفته است، «دین دبیره» می‌خواند.

خط اوستایی

این خط از روی خطوط رایج در دوره ساسانی برای نوشتن کتاب مقدس زردشتیان به نام «اوستا» ابداع شد. یادآوری این نکته ضروری است که منشاء خطوط ایرانی رایج در آن دوره «خط آرامی» بود. زیرا که اغلب این خطوط توسط منشیان و دبیران آرامی وضع و اختراع شده بود. بهمین دلیل ویژگیهای خط آرامی که از زمره خطوط سامی

است، در آنها مشهود است.

خط اوستایی نیز مانند خطوط دیگر دوره ساسانی که از خط آرامی اقتباس شده‌اند، از راست به چپ نوشته می‌شود و شکل حروف آنها نیز شبیه بهم است. ولی تفاوت‌های عمده‌ای هم با آنها دارد. از جمله اینکه: حرف‌های آن جدا از یکدیگر نوشته می‌شوند و از هیچ طرف به حرف بعدی نمی‌پیوندند. در خط اوستایی برای هر صوت یک علامت ویژه وجود دارد و نه تنها مصوت‌های کوتاه ـ نوشته می‌شوند بلکه مصوت‌های بلند نیز برحسب آنکه کشیده یا غیرکشیده تلفظ شوند، با حروف مشخص و جداگانه‌ای نوشته می‌شوند. البته علت کمال خط اوستایی در ارتباط با تقدس «اوستا» و مهجوربودن زبان اوستایی است و دقت ملحوظ در آن، برای ثبت گونه دقیق سرودها و ادعیه دینی و احتراز از تلفظ غلط مطالب مذهبی است. زیرا در دوره ساسانی که اقدام به کتابت اوستا شد، دیگر زبان اوستایی که یک زبان باستانی و خاموش بود، برای عامه مردم مفهوم نبود.

الفبای اوستایی

𐬀	𐬁	𐬂	𐬃	𐬄	𐬅	𐬆	𐬇	𐬈	𐬉	𐬊	𐬋	𐬌	𐬍	𐬎	𐬏	𐬐	𐬑	𐬒	𐬓	𐬔	𐬕	𐬖	𐬗	𐬘	𐬙	𐬚	𐬛	𐬜	𐬝	𐬞	𐬟	𐬠	𐬡	𐬢	𐬣	𐬤	𐬥	𐬦	𐬧	𐬨	𐬩	𐬪	𐬫	𐬬	𐬭	𐬮	𐬯	𐬰	𐬱	𐬲	𐬳	𐬴	𐬵	𐬶	𐬷	𐬸	𐬹	𐬺	𐬻	𐬼	𐬽	𐬾	𐬿	𐭀	𐭁	𐭂	𐭃	𐭄	𐭅	𐭆	𐭇	𐭈	𐭉	𐭊	𐭋	𐭌	𐭍	𐭎	𐭏	𐭐	𐭑	𐭒	𐭓	𐭔	𐭕	𐭖	𐭗	𐭘	𐭙	𐭚	𐭛	𐭜	𐭝	𐭞	𐭟	𐭠	𐭡	𐭢	𐭣	𐭤	𐭥	𐭦	𐭧	𐭨	𐭩	𐭪	𐭫	𐭬	𐭭	𐭮	𐭯	𐭰	𐭱	𐭲	𐭳	𐭴	𐭵	𐭶	𐭷	𐭸	𐭹	𐭺	𐭻	𐭼	𐭽	𐭾	𐭿	𐮀	𐮁	𐮂	𐮃	𐮄	𐮅	𐮆	𐮇	𐮈	𐮉	𐮊	𐮋	𐮌	𐮍	𐮎	𐮏	𐮐	𐮑	𐮒	𐮓	𐮔	𐮕	𐮖	𐮗	𐮘	𐮙	𐮚	𐮛	𐮜	𐮝	𐮞	𐮟	𐮠	𐮡	𐮢	𐮣	𐮤	𐮥	𐮦	𐮧	𐮨	𐮩	𐮪	𐮫	𐮬	𐮭	𐮮	𐮯	𐮰	𐮱	𐮲	𐮳	𐮴	𐮵	𐮶	𐮷	𐮸	𐮹	𐮺	𐮻	𐮼	𐮽	𐮾	𐮿	𐯀	𐯁	𐯂	𐯃	𐯄	𐯅	𐯆	𐯇	𐯈	𐯉	𐯊	𐯋	𐯌	𐯍	𐯎	𐯏	𐯐	𐯑	𐯒	𐯓	𐯔	𐯕	𐯖	𐯗	𐯘	𐯙	𐯚	𐯛	𐯜	𐯝	𐯞	𐯟	𐯠	𐯡	𐯢	𐯣	𐯤	𐯥	𐯦	𐯧	𐯨	𐯩	𐯪	𐯫	𐯬	𐯭	𐯮	𐯯	𐯰	𐯱	𐯲	𐯳	𐯴	𐯵	𐯶	𐯷	𐯸	𐯹	𐯺	𐯻	𐯼	𐯽	𐯾	𐯿	𐰀	𐰁	𐰂	𐰃	𐰄	𐰅	𐰆	𐰇	𐰈	𐰉	𐰊	𐰋	𐰌	𐰍	𐰎	𐰏	𐰐	𐰑	𐰒	𐰓	𐰔	𐰕	𐰖	𐰗	𐰘	𐰙	𐰚	𐰛	𐰜	𐰝	𐰞	𐰟	𐰠	𐰡	𐰢	𐰣	𐰤	𐰥	𐰦	𐰧	𐰨	𐰩	𐰪	𐰫	𐰬	𐰭	𐰮	𐰯	𐰰	𐰱	𐰲	𐰳	𐰴	𐰵	𐰶	𐰷	𐰸	𐰹	𐰺	𐰻	𐰼	𐰽	𐰾	𐰿	𐱀	𐱁	𐱂	𐱃	𐱄	𐱅	𐱆	𐱇	𐱈	𐱉	𐱊	𐱋	𐱌	𐱍	𐱎	𐱏	𐱐	𐱑	𐱒	𐱓	𐱔	𐱕	𐱖	𐱗	𐱘	𐱙	𐱚	𐱛	𐱜	𐱝	𐱞	𐱟	𐱠	𐱡	𐱢	𐱣	𐱤	𐱥	𐱦	𐱧	𐱨	𐱩	𐱪	𐱫	𐱬	𐱭	𐱮	𐱯	𐱰	𐱱	𐱲	𐱳	𐱴	𐱵	𐱶	𐱷	𐱸	𐱹	𐱺	𐱻	𐱼	𐱽	𐱾	𐱿	𐲀	𐲁	𐲂	𐲃	𐲄	𐲅	𐲆	𐲇	𐲈	𐲉	𐲊	𐲋	𐲌	𐲍	𐲎	𐲏	𐲐	𐲑	𐲒	𐲓	𐲔	𐲕	𐲖	𐲗	𐲘	𐲙	𐲚	𐲛	𐲜	𐲝	𐲞	𐲟	𐲠	𐲡	𐲢	𐲣	𐲤	𐲥	𐲦	𐲧	𐲨	𐲩	𐲪	𐲫	𐲬	𐲭	𐲮	𐲯	𐲰	𐲱	𐲲	𐲳	𐲴	𐲵	𐲶	𐲷	𐲸	𐲹	𐲺	𐲻	𐲼	𐲽	𐲾	𐲿	𐳀	𐳁	𐳂	𐳃	𐳄	𐳅	𐳆	𐳇	𐳈	𐳉	𐳊	𐳋	𐳌	𐳍	𐳎	𐳏	𐳐	𐳑	𐳒	𐳓	𐳔	𐳕	𐳖	𐳗	𐳘	𐳙	𐳚	𐳛	𐳜	𐳝	𐳞	𐳟	𐳠	𐳡	𐳢	𐳣	𐳤	𐳥	𐳦	𐳧	𐳨	𐳩	𐳪	𐳫	𐳬	𐳭	𐳮	𐳯	𐳰	𐳱	𐳲	𐳳	𐳴	𐳵	𐳶	𐳷	𐳸	𐳹	𐳺	𐳻	𐳼	𐳽	𐳾	𐳿	𐴀	𐴁	𐴂	𐴃	𐴄	𐴅	𐴆	𐴇	𐴈	𐴉	𐴊	𐴋	𐴌	𐴍	𐴎	𐴏	𐴐	𐴑	𐴒	𐴓	𐴔	𐴕	𐴖	𐴗	𐴘	𐴙	𐴚	𐴛	𐴜	𐴝	𐴞	𐴟	𐴠	𐴡	𐴢	𐴣	𐴤	𐴥	𐴦	𐴧	𐴨	𐴩	𐴪	𐴫	𐴬	𐴭	𐴮	𐴯	𐴰	𐴱	𐴲	𐴳	𐴴	𐴵	𐴶	𐴷	𐴸	𐴹	𐴺	𐴻	𐴼	𐴽	𐴾	𐴿	𐵀	𐵁	𐵂	𐵃	𐵄	𐵅	𐵆	𐵇	𐵈	𐵉	𐵊	𐵋	𐵌	𐵍	𐵎	𐵏	𐵐	𐵑	𐵒	𐵓	𐵔	𐵕	𐵖	𐵗	𐵘	𐵙	𐵚	𐵛	𐵜	𐵝	𐵞	𐵟	𐵠	𐵡	𐵢	𐵣	𐵤	𐵥	𐵦	𐵧	𐵨	𐵩	𐵪	𐵫	𐵬	𐵭	𐵮	𐵯	𐵰	𐵱	𐵲	𐵳	𐵴	𐵵	𐵶	𐵷	𐵸	𐵹	𐵺	𐵻	𐵼	𐵽	𐵾	𐵿	𐶀	𐶁	𐶂	𐶃	𐶄	𐶅	𐶆	𐶇	𐶈	𐶉	𐶊	𐶋	𐶌	𐶍	𐶎	𐶏	𐶐	𐶑	𐶒	𐶓	𐶔	𐶕	𐶖	𐶗	𐶘	𐶙	𐶚	𐶛	𐶜	𐶝	𐶞	𐶟	𐶠	𐶡	𐶢	𐶣	𐶤	𐶥	𐶦	𐶧	𐶨	𐶩	𐶪	𐶫	𐶬	𐶭	𐶮	𐶯	𐶰	𐶱	𐶲	𐶳	𐶴	𐶵	𐶶	𐶷	𐶸	𐶹	𐶺	𐶻	𐶼	𐶽	𐶾	𐶿	𐷀	𐷁	𐷂	𐷃	𐷄	𐷅	𐷆	𐷇	𐷈	𐷉	𐷊	𐷋	𐷌	𐷍	𐷎	𐷏	𐷐	𐷑	𐷒	𐷓	𐷔	𐷕	𐷖	𐷗	𐷘	𐷙	𐷚	𐷛	𐷜	𐷝	𐷞	𐷟	𐷠	𐷡	𐷢	𐷣	𐷤	𐷥	𐷦	𐷧	𐷨	𐷩	𐷪	𐷫	𐷬	𐷭	𐷮	𐷯	𐷰	𐷱	𐷲	𐷳	𐷴	𐷵	𐷶	𐷷	𐷸	𐷹	𐷺	𐷻	𐷼	𐷽	𐷾	𐷿	𐸀	𐸁	𐸂	𐸃	𐸄	𐸅	𐸆	𐸇	𐸈	𐸉	𐸊	𐸋	𐸌	𐸍	𐸎	𐸏	𐸐	𐸑	𐸒	𐸓	𐸔	𐸕	𐸖	𐸗	𐸘	𐸙	𐸚	𐸛	𐸜	𐸝	𐸞	𐸟	𐸠	𐸡	𐸢	𐸣	𐸤	𐸥	𐸦	𐸧	𐸨	𐸩	𐸪	𐸫	𐸬	𐸭	𐸮	𐸯	𐸰	𐸱	𐸲	𐸳	𐸴	𐸵	𐸶	𐸷	𐸸	𐸹	𐸺	𐸻	𐸼	𐸽	𐸾	𐸿	𐹀	𐹁	𐹂	𐹃	𐹄	𐹅	𐹆	𐹇	𐹈	𐹉	𐹊	𐹋	𐹌	𐹍	𐹎	𐹏	𐹐	𐹑	𐹒	𐹓	𐹔	𐹕	𐹖	𐹗	𐹘	𐹙	𐹚	𐹛	𐹜	𐹝	𐹞	𐹟	𐹠	𐹡	𐹢	𐹣	𐹤	𐹥	𐹦	𐹧	𐹨	𐹩	𐹪	𐹫	𐹬	𐹭	𐹮	𐹯	𐹰	𐹱	𐹲	𐹳	𐹴	𐹵	𐹶	𐹷	𐹸	𐹹	𐹺	𐹻	𐹼	𐹽	𐹾	𐹿	𐺀	𐺁	𐺂	𐺃	𐺄	𐺅	𐺆	𐺇	𐺈	𐺉	𐺊	𐺋	𐺌	𐺍	𐺎	𐺏	𐺐	𐺑	𐺒	𐺓	𐺔	𐺕	𐺖	𐺗	𐺘	𐺙	𐺚	𐺛	𐺜	𐺝	𐺞	𐺟	𐺠	𐺡	𐺢	𐺣	𐺤	𐺥	𐺦	𐺧	𐺨	𐺩	𐺪	𐺫	𐺬	𐺭	𐺮	𐺯	𐺰	𐺱	𐺲	𐺳	𐺴	𐺵	𐺶	𐺷	𐺸	𐺹	𐺺	𐺻	𐺼	𐺽	𐺾	𐺿	𐻀	𐻁	𐻂	𐻃	𐻄	𐻅	𐻆	𐻇	𐻈	𐻉	𐻊	𐻋	𐻌	𐻍	𐻎	𐻏	𐻐	𐻑	𐻒	𐻓	𐻔	𐻕	𐻖	𐻗	𐻘	𐻙	𐻚	𐻛	𐻜	𐻝	𐻞	𐻟	𐻠	𐻡	𐻢	𐻣	𐻤	𐻥	𐻦	𐻧	𐻨	𐻩	𐻪	𐻫	𐻬	𐻭	𐻮	𐻯	𐻰	𐻱	𐻲	𐻳	𐻴	𐻵	𐻶	𐻷	𐻸	𐻹	𐻺	𐻻	𐻼	𐻽	𐻾	𐻿	𐼀	𐼁	𐼂	𐼃	𐼄	𐼅	𐼆	𐼇	𐼈	𐼉	𐼊	𐼋	𐼌	𐼍	𐼎	𐼏	𐼐	𐼑	𐼒	𐼓	𐼔	𐼕	𐼖	𐼗	𐼘	𐼙	𐼚	𐼛	𐼜	𐼝	𐼞	𐼟	𐼠	𐼡	𐼢	𐼣	𐼤	𐼥	𐼦	𐼧	𐼨	𐼩	𐼪	𐼫	𐼬	𐼭	𐼮	𐼯	𐼰	𐼱	𐼲	𐼳	𐼴	𐼵	𐼶	𐼷	𐼸	𐼹	𐼺	𐼻	𐼼	𐼽	𐼾	𐼿	𐽀	𐽁	𐽂	𐽃	𐽄	𐽅	𐽆	𐽇	𐽈	𐽉	𐽊	𐽋	𐽌	𐽍	𐽎	𐽏	𐽐	𐽑	𐽒	𐽓	𐽔	𐽕	𐽖	𐽗	𐽘	𐽙	𐽚	𐽛	𐽜	𐽝	𐽞	𐽟	𐽠	𐽡	𐽢	𐽣	𐽤	𐽥	𐽦	𐽧	𐽨	𐽩	𐽪	𐽫	𐽬	𐽭	𐽮	𐽯	𐽰	𐽱	𐽲	𐽳	𐽴	𐽵	𐽶	𐽷	𐽸	𐽹	𐽺	𐽻	𐽼	𐽽	𐽾	𐽿	𐾀	𐾁	𐾂	𐾃	𐾄	𐾅	𐾆	𐾇	𐾈	𐾉	𐾊	𐾋	𐾌	𐾍	𐾎	𐾏	𐾐	𐾑	𐾒	𐾓	𐾔	𐾕	𐾖	𐾗	𐾘	𐾙	𐾚	𐾛	𐾜	𐾝	𐾞	𐾟	𐾠	𐾡	𐾢	𐾣	𐾤	𐾥	𐾦	
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	--

اختلاف زمان نگارش متون فارسی باستان و اوستایی

این نکته شایان دقت و توجه است که زبان اوستایی، یکی از زبانهای ایرانی دوره باستان است و علت اختلاف آن با فارسی باستان اختلاف قلمرو و رواج آنهاست. زیرا همچنانکه ذکر شد، «فارسی باستان» در نواحی جنوبی ایران و «اوستایی» در نواحی شرقی ایران رایج بود و این هر دو زبان باستانی، از زبان ایرانی قدیم منشعب شده‌اند. بهمین دلیل، هم از حیث ریشه لغات و هم از جهت ساختمان زبان قریب و شبیه هستند. ولی اختلاف عمده آنها در اینست که متون فارسی باستان در همان دوره باستان نگارش یافته‌اند؛ در حالی که آثار بازمانده از زبان اوستایی در دوران باستان کتابت نشده بلکه از دوره باستان به صورت شفاهی حفظ و سینه‌به‌سینه به دوره بعدی منتقل شده و در زمان ساسانیان به رشته تحریر درآمده است. لذا خط اوستایی خطی است متعلق به دوره میانه.

زبان اوستایی و اهمیت آن در تتبعات تاریخی زبان فارسی

ارتباط و نزدیکی دو زبان هندی باستان و ایرانی باستان در خانواده بزرگ هند و اروپایی تا حدی است که اصل واحد این دو زبان با اندکی دقت به خوبی آشکار می‌شود. با اینکه قوم «هند و ایرانی» به دو قسمت تقسیم شد و زبانشان اختلاف پیدا کرد ولی شباهت و ارتباط فیمابین، برای اثبات وحدت اصل آنها کافی است. هر دو قوم «ایرانی» و «هندی» در آثار کهن، خود را «آریایی» معرفی می‌کنند (داریوش در کتیبه‌هایش خود را آریایی و آریایی نژاد نامیده است و در زبان هندی نیز آریایی مُعرّف قومی است که به زبان سنسکریت سخن می‌گویند).

پس از تقسیم زبان قوم «آریایی» به دو شعبه ایرانی و هندی، شعبه ایرانی در سرزمین بسیار پهناوری بسط یافت و تکامل پیدا کرد و به شعبی تقسیم شد. از جمله این شعبات یکی فارسی باستان و دیگری اوستایی بود و هر کدام ازین دو زبان که دو شاخه مستقل از یکدیگر بودند در دو مسیر متفاوت تحوّل یافتند. در تحوّل تاریخی، زبان فارسی باستان در دوره میانه به صورت فارسی میانه (پهلوی) تحوّل یافت و همین زبان بود که در ادامه تحوّل خود در دوره جدید به صورت فارسی دری شکل گرفت. لذا از نظر تاریخی، زبان «فارسی جدید» دنباله طبیعی و تحوّل یافته زبان «فارسی باستان» است.

ولی در بررسی تاریخ زبان فارسی با اینکه منابع اصلی مورد استفاده، کتیبه‌های فارسی باستان هستند چون مواد زبانی موجود در این نوشته‌ها - بدلیل قلت این منابع - تمامی اطلاعات لازم را درباره چگونگی پیشینه باستانی این زبان از هر لحاظ در اختیار ما نمی‌گذارد و بتنهایی از عهده روشن ساختن تمامی نظام حاکم بر دستگاه زبان و نیز ریشه هزاران لغت موجود در زبان فارسی بر نمی‌آید، به ضرورت در وهله اول، از آثار بازمانده زبان اوستایی که با فارسی باستان هم‌دوره و هم‌ریشه است استفاده می‌شود. زبان اوستایی ضمن اینکه قرابت و ارتباط نزدیک با فارسی باستان دارد، آثار بالنسبه زیادی نیز از آن در دست است که تا حدی نقیصه موجود در تتبعات تاریخی زبان فارسی را برطرف می‌کند.

همچنین در بررسی‌های تاریخی زبان فارسی در موارد فراوانی، از زبان سنسکریت هم استفاده می‌شود. زیرا با توجه به توضیحات یاد شده فوق، زبانهای ایرانی کهن با زبانهای کهن هندوستان، بخصوص زبان سرودهای «ودا» یعنی قدیمترین اثر بازمانده از زبان هندی باستان، نزدیکی و شباهت چشم‌گیری دارند و غالب افعال، اسامی، پیشوندها و پسوندها اصولاً یکی است و اختلاف مشهود در آنها اغلب اختلاف صوتی است.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که اغلب در استنتاجهای مربوط به زبانهای ایرانی باستان از دیگر زبانهای هند و اروپایی نظیر: لاتینی، یونانی قدیم، بالتواسلاوی و غیره به عنوان شاهد و ملاک و معیار تطبیق استفاده می‌شود.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر از زبانهای «هند و اروپایی» و اشتراک و همسانیهای موجود بین زبانهای این خانواده ر.ک. کتب زیر:

1. A. Meillet, Introduction à L'étude comparative des langues Indo - Européennes, 1964.
2. Emile Benveniste, Indo - European language and society, London, 1973.
3. Karl Brugmann, Elements of the Indo - Germanic languages, 5 vols.
4. Julius Pokorny, Indogermanisches Etymologisches wörterbuch, 2 vols.
5. Alois walde - Julius pokorny, Vergleichendes wörterbuch der Indogermanischen sprachen, Berlin, Leipzig, 1930.

پرسشها

۱. زبان فارسی جزو کدامیک از خانواده‌های زبانی دنیاست؟
۲. قدیمترین اسناد و مدارکی که از زبانهای ایرانی باقیمانده است به کدام دوره تاریخی تعلق دارد؟
۳. از روی چه قراین و شواهدی گمان می‌بریم که در دوره باستان زبانهای مختلفی در ایران زمین متداول بود؟
۴. از چند زبان ایرانی دوره باستان اسناد و مدارکی در دست است؟
۵. زبان «سکایی باستان» چیست و چه آثاری از آن برجای مانده است؟
۶. زبان مادی جزو کدام دسته از زبانهاست و چه آثاری از آن موجود است؟
۷. کدام زبان «فارسی باستان» خوانده می‌شود و چه آثاری از آن زبان هنوز باقی است؟
۸. کتیبه‌های فارسی به چه خطی نوشته شده‌اند؟
۹. مهم‌ترین کتیبه فارسی باستان چه نام دارد، در کجا واقع است و محتوای آن چیست؟
۱۰. چرا کتیبه بیستون در تاریخ زبان فارسی اهمیت ویژه‌ای دارد؟
۱۱. کتیبه بیستون به چند خط و زبان نوشته شده است؟
۱۲. کتیبه‌های فارسی باستان ویژگیها و مختصات زبان فارسی را در چه محدوده تاریخی معین می‌کنند؟
۱۳. کتیبه‌های فارسی باستان به نام چه کسانی هستند و در کدام نواحی قرار دارند؟
۱۴. چرا خطی که کتیبه‌های فارسی باستان بدان نگارش یافته است «میخی» خوانده می‌شود؟ و ویژگیهای این خط چیست؟
۱۵. چه عناصری در خط میخی فارسی باستان «ایدئوگرام» یا «اندیشه‌نگار» خوانده می‌شوند؟
۱۶. منظور از علائم «واژه جداکن» در کتیبه‌های فارسی باستان چیست؟
۱۷. آیا علاوه بر «حروف» علائم عددی هم در کتیبه‌های فارسی باستان وجود دارد؟
۱۸. خط فارسی باستان در چه زمانی و توسط چه کسانی خوانده شد؟
۱۹. زبان اوستایی چیست و به کدام دوره تاریخی تعلق دارد؟

۲۰. خط اوستایی در چه زمانی و از روی چه خطوطی ابداع شد؟
۲۱. خط و زبان اوستایی چرا بدین نام خوانده می‌شوند؟
۲۲. چه آثاری از زبان اوستایی بازمانده است؟
۲۳. منظور از «اوستایی متقدم» و «اوستایی متأخر» چیست؟
۲۴. زبانهای اوستایی و فارسی باستان از چه نظر مشترکند و از چه جهت با یکدیگر فرق دارند؟
۲۵. ویژگیهای ممتاز خط اوستایی چیست؟
۲۶. چرا متون اوستایی در مطالعات و تتبعات تاریخی زبان فارسی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند؟
۲۷. در بررسی «تاریخ زبان فارسی» از زبان سنسکریت چه استفاده‌ای می‌کنیم؟
۲۸. زبان «فارسی جدید» دنبالهٔ تحوّل یافتهٔ کدام زبان باستانی ایران است؟

سایر زبانها و خطهای غیرایرانی در سرزمین ایران باستان

در دوره باستان علاوه بر زبانهای ایرانی، خطوط و زبانهای غیرایرانی دیگری نیز در ایران زمین به کار می‌رفت. علت رواج این زبانها و خطوط غیرایرانی آن بود که پیش از آمدن و استقرار ایرانیان در این سرزمین، در قسمتهای غربی و جنوب غربی ایران ملتهایی می‌زیستند که هر یک از آنان از دیرباز دارای تمدن و فرهنگی شناخته شده بودند و آثار مکتوبی که حاکی از تمدن درخشان و مدنیّت آنهاست، هنوز بر جای مانده است. ایرانیان باستان از این زبانها و خطوطی که برای نگارش آنها به کار می‌رفت، به طرق مختلف استفاده کرده‌اند. از زمره زبانهای غیرایرانی رایج در دوران باستان می‌توان از زبانهای سومری، عیلامی و اکدی نام برد.

سومری

سومریان در بخش جنوبی بین‌النهرین مستقر بودند و به زبان سومری که زبانی مستقل محسوب می‌شود، تکلم می‌کردند. بخشی از اهمیت ویژه‌ای که این قوم در تاریخ تمدن بشری کسب کرده‌اند، به دلیل ابداع شیوه جدیدی در نگارش و نقش مهمی است که در تاریخ تکوین و تکامل خط داشتند. بسیاری از خطوط دوره باستان از خط سومری اقتباس شده است.

عیلامی

عیلامیان در منطقه عیلام که خوزستان امروزی بخشی از آنست می‌زیستند. زبان عیلامی نیز مانند زبان سومری، زبانی مستقل است و ظاهراً با هیچ یک از زبانهای

باستانی خویشاوندی ندارد. خط عیلامی یکی از خطوط میخی هجانگار است که از خطوط رایج در آن زمان اقتباس شده بود. زبان عیلامی در امپراطوری هخامنشی مدتها به عنوان یکی از زبانهای رسمی به کار می‌رفت. از اینرو، در کاوشهای تخت جمشید تعداد زیادی لوحه گلی به خط و زبان عیلامی یافت شده که اسناد مالی و حسابداری و نظایر آنهاست. برخی از کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی مانند کتیبه داریوش در بیستون نیز به سه خط و زبان: فارسی باستان، عیلامی و اکدی نوشته شده است.

اکدی

زبان اکدی از زبانهای سامی است و از هزاره سوم قبل از میلاد مسیح در ناحیه میان‌رودان (بین‌النهرین) به کار می‌رفت و از هزاره دوم پیش از میلاد به جای زبان سومری در قسمت جنوبی هلال اخضر نیز رواج یافت.

زبان اکدی دارای دو گویش است که عبارتند از گویش بابلی که در جنوب بین‌النهرین به کار می‌رفت و گویش آشوری که در شمال بین‌النهرین رایج بود و به همین دلیل گاهی با عنوان «آشور و بابلی» نیز خوانده می‌شود. در هزاره اول قبل از میلاد گویش آشوری از بین رفت و گویش بابلی تنها زبان رایج در ناحیه میان‌رودان شد. پس از سقوط بابل، زبان اکدی اهمیت خود را از دست داد و زبان آرامی جای آن را گرفت. زبان اکدی با آغاز دوره مسیحیت به کلی از بین رفت.

خط اکدی نیز از خط سومری اقتباس شده است و یکی از سه زبان و خطی که در کتیبه داریوش در بیستون به کار رفته، اکدی است.

آرامی

آرامی به مجموع گویشهایی اطلاق می‌شود که از خانواده زبانهای سامی هستند و در دوران باستان، در فاصله قرون هفتم قبل از میلاد تا هفتم میلادی در ناحیه میان‌رودان رواج داشته و به تدریج جای زبانهای دیگر آن منطقه را گرفتند.

مکتوبات چندی از دوران هخامنشیان به زبان آرامی به دست آمده که متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد است. این اسناد حاکی از رواج زبان آرامی در منطقه است. آن گویش از زبان آرامی که در امپراطوری هخامنشی به کار می‌رفت، «آرامی امپراطوری» خوانده می‌شود.

سریانی

زبان رایج در شهر الرّها (اورفه) واقع در شمال بین‌النهرین «سریانی» خوانده می‌شود که یکی از شاخه‌های زبان آرامی است. در دوران باستان، شهر الرّها در حدود چهار قرن (از اواخر قرن دوم قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی) اهمیت ویژه‌ای کسب کرده بود و از سده دوم میلادی با گرویدن ساکنین آن به دین مسیح، این شهر یکی از مراکز مهم علمی و فرهنگی مسیحیت در شرق شد و زبان سریانی به عنوان زبان مهم ادبی پیروان مسیح در آن منطقه رواج یافت و در دوره ساسانی، مسیحیان ایران نیز این زبان را به کار می‌بردند و علاوه بر کتب مذهبی، کتابهای بسیاری را در زمینه‌های فلسفی و علمی از زبانهای یونانی و فارسی میانه، به سریانی ترجمه کردند. خط سریانی نیز از خط آرامی گرفته شده بود.

پرسشها

۱. علت کاربرد زبانهای غیرایرانی در ایران باستان چه بود؟
۲. چه زبانهای غیرایرانی در ایران باستان به کار می‌رفت؟
۳. کتیبه «بیستون» علاوه بر فارسی باستان به چه زبانها و خطوط دیگری نیز نوشته شده است؟
۴. منظور از زبان «آرامی امپراطوری» چیست؟
۵. الواح «عیلامی» یافت شده در تخت جمشید با چه خطی نگاشته شده‌اند؟
۶. چند گویش از زبان «آکدی» شناخته شده است؟
۷. زبانهای «آرامی» و «سریانی» جزو کدام خانواده زبانی محسوب می‌شوند؟

دورهٔ میانه

زبانهای ایرانی میانه

زبانهایی که حد فاصل بین زبانهای باستانی و زبانهای دورهٔ اخیر ایران‌اند، زبانهای دورهٔ میانه نامیده می‌شوند. میزان و ملاک تشخیص زبانهای میانه را از یکسو ساده‌تر بودن نسبت به صورت باستانی آن و تغییر و تحوّل آشکار در سیستم و نظام زبانی قدیم و از سوی دیگر متروک و خاموش بودن آن دانسته‌اند.

البته با توجه به سیر و تحوّل تدریجی زبان از صورتی به صورت دیگر، تعیین تاریخی دقیق و مشخص به عنوان حد فاصل قطعی بین زبانهای باستانی، میانه و جدید میسر نیست. زبان‌شناسان تأسیس سلسلهٔ اشکانی، حدود (۲۵۰ پیش از میلاد) را آغاز دورهٔ زبانهای ایرانی میانه محسوب می‌دارند. این دوره تا پایان فرمانروایی سلسلهٔ ساسانی یعنی (۶۵۱ میلادی) که سال شکست ساسانیان از قوای مسلمین و انقراض این حکومت است، ادامه می‌یابد.

با اینکه انقراض ساسانیان مرزی تاریخی برای زبانهای ایرانی میانه محسوب می‌شود، ولی باید توجه داشت که رویدادهای مهم تاریخی نمی‌توانند موجب تحوّل و دگرگونی ناگهانی و یکبارهٔ زبان از جهات و جنبه‌های مختلف بشوند. بلکه پدیدهٔ تحوّل در طول سالیانی چند صورت می‌پذیرد. بهمین دلیل، با توجه به اینکه در قرون نخستین هجری آثار متعددی به زبانهای ایرانی میانه بوجود آمده و برجای مانده است، می‌باید چند قرن نخستین هجری را نیز به طول دورهٔ میانهٔ زبانهای ایرانی افزود.

با توجه به این که از نظر تاریخی دورهٔ زبانهای باستانی با انقراض هخامنشیان در سال (۳۳۰ پیش از میلاد) به پایان می‌رسد و دورهٔ میانه نیز از (۲۵۰ پیش از میلاد) که سرآغاز حکومت اشکانیان است شروع می‌گردد، فاصله‌ای قریب یکصد سال میان این

دو دوره تاریخی زبانهای ایرانی وجود دارد که در تتبعات تاریخی زبان فارسی به «سالهای تاریک» معروف است. زیرا پس از برافتادن هخامنشیان بدست اسکندر، طولی نکشید که اسکندر خود درگذشت و سرزمینهای تحت تسلط وی میان سردارانش تقسیم شد و فرمانروایی ایران زمین نصیب یکی از سرداران اسکندر موسوم به «سلوکوس» گردید. سلوکوس و اعقابش قریب صد سال در ایران حکومت کردند که در تاریخ ایران به دوران سلوکیها معروف است. مسلم است که به دلیل یونانی بودن فرمانروایان سلوکی، زبان و خط ایرانی کمتر مورد توجه دستگاه حاکمه بود و همین عامل موجب رواج و تأثیر زبان، فرهنگ و هنر یونانی در زبان، فرهنگ و هنر ایرانی گردید. تأثیر مختصات خط یونانی در خطوط ایرانی ابداع شده در دوره میانه نیز به همین دلیل بود.

بنابراین، در تمام دوران سلوکیها اثری مکتوب از خط و زبان ایرانی برجای نماند و بهمین دلیل هیچگونه اطلاع و آگاهی از چگونگی و کیفیت زبان فارسی در این مقطع خاص زمانی نداریم.

آخرین آثار بازمانده از دوره باستان متعلق به دوران هخامنشی است و اولین آثاری که از دوره میانه بدست آمده به دوران حکومت اشکانیان تعلق دارد و دوران حکومت سلوکیان که میان دو سلسله ایرانی هخامنشی و اشکانی است «دوره تاریک» در حلقه مطالعات تاریخی زبان فارسی به شمار می‌رود.

بدین ترتیب، زبانهای ایرانی دوره میانه، زبانهایی هستند که در فاصله زمانی سالهای ۲۵۰ پیش از میلاد (تأسیس سلسله اشکانی) و ۶۵۱ میلادی (انقراض سلسله ساسانی) در سرزمین ایران به کار می‌رفتند.^۱

از میان زبانهای متعددی که در ایران دوره میانه به کار می‌رفتند آثار و اسناد مکتوبی از زبانهای «پهلوی اشکانی»، «پهلوی ساسانی»، «سغدی»، «سکایی»، «بلخی» و «خوارزمی» باقی مانده است. این زبانها با توجه به مختصات و ویژگیهای ساختاری و موقعیت و محدوده جغرافیایی شان به دو گروه اصلی به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

الف. زبانهای گروه شرقی.

ب. زبانهای گروه غربی.

۱. این نکته شایان دقت است که با یک تحوّل اساسی و چشم‌گیر سیاسی و اجتماعی، زبان یک جامعه یکباره متحوّل نمی‌شود. بلکه ایجاد تغییر و تحوّل در سیستم و نظام زبانی امری است که به آهستگی و طی قرنهای متمادی صورت می‌پذیرد.

زبانهای ایرانی میانه گروه شرقی

زبانهای ایرانی میانه متعلق به گروه شرقی که از آنها آثاری باقی مانده است عبارتند از: سغدی، سکایی، بلخی و خوارزمی. اینک به شرح مختصری درباره هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱. زبان سغدی میانه

این زبان در ولایت سغد قدیم که سمرقند و بخارا از مراکز آن بود رواج داشت و ظاهراً زبان سغدی در حدود هزاره اول میلادی مهمترین زبان ایرانی رایج در آسیای مرکزی بود و بدلیل نفوذ بازرگانی سغدیان در مسیر جاده ابریشم، مدت مدیدی زبان رابط بین فرهنگهای شرق و غرب آسیا بود و تا چین نیز نفوذ یافته بود.

از این زبان ایرانی دوره میانه آثار قابل توجهی بجای مانده است از جمله: مسکوکات، اشیاء سیمین، منسوجات، چرم و جواهرهای حکاکی شده و سفالپاره‌هایی مکتوب به سغدی که در مسیر جاده ابریشم بدست آمده است و اغلب متعلق به دوران بین قرن پنجم و ششم میلادی است. همچنین در کشفیات باستانشناسی نیمه اول قرن بیستم که در دو ناحیه «تورفان»^۱ و «کوه مغ»^۲ صورت گرفت، آثار زیادی از زبان سغدی بدست آمده است.

(آثار بازمانده از زبان سغدی میانه را می‌توان بنابر مضمون آنها به چهار قسمت تقسیم کرد:

۱. آثار سغدی مانوی.

۲. آثار سغدی بودایی.

۳. آثار سغدی مسیحی.

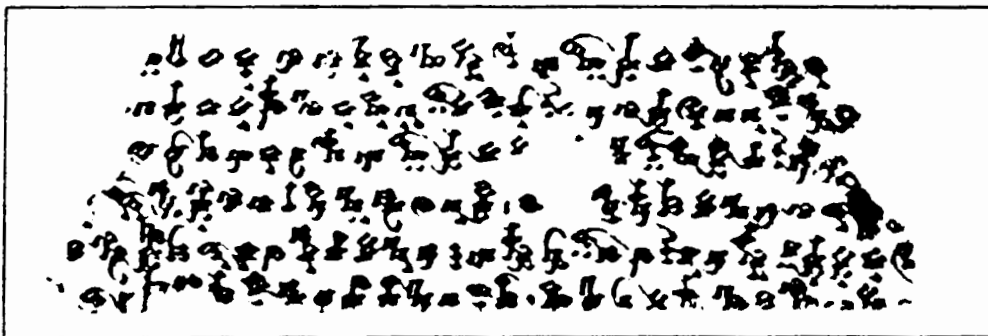
۱. در اوایل قرن بیستم میلادی (۱۹۰۰-۱۹۱۵) گروهی از باستانشناسان چند ملیتی (انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ژاپنی و روسی) ضمن کاوشهایی که در ناحیه «تورفان» واقع در ترکستان چین انجام دادند به آثار و اسناد مکتوبی دست یافتند که این بازیافته‌ها در بررسیهای تاریخی زبانهای منطقه بسیار قابل توجه و باارزش است. این آثار به خطوط و زبانهای مختلف دوره میانه که در این منطقه رایج بود نوشته شده است و به طور کلی به نام آثار و متون «تورفانی» خوانده می‌شوند.

۲. در سال ۱۹۳۳ ضمن تحقیقات باستان‌شناسی که در «کوه مغ» واقع در تاجیکستان صورت گرفت، از ویرانه‌های کاخی که بر روی این کوه قرار داشته مجموعه مهمی شامل بیش از هفتاد قطعه مکتوب سغدی بر روی چرم، کاغذ و تخته بدست آمد که ظاهراً متعلق به قرن هشتم میلادی است.

۲. زبان سکایی میانه

سکاها یکی از اقوام دلاور ایرانی بودند که از حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد در نواحی وسیعی از آسیای مرکزی و جلگه‌های روسیه جنوبی می‌زیستند. آثار مکتوبی که ضمن کاوشها و تحقیقات باستانشناسی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در شمال شهر کاشغر و ختن به دست آمده مؤید این نکته است که اقوام سکایی به چندین گویش و لهجه مرتبط بهم تکلم می‌کردند.

اسناد سکایی مکشوفه از ناحیه «ختن» نسبت به دیگر آثار این زبان قابل توجه است و به دلیل تمایزات ویژه زبانی، اصطلاحاً به نام «سکایی - ختنی» یا «ختنی» شهرت دارد. اغلب آثار به دست آمده از زبان سکایی میانه متعلق به قرن هفتم تا دهم میلادی است.^۱



بخشی از یک نوشته سکایی (ختنی) به خط برهمایی

(نقل از کتاب «تاریخ زبان فارسی» جلد اول تألیف شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری)

۱. مهمترین منبع تحقیق درباره زبان سکایی کتاب زیر است:

R.E. Emmerick, "Saka Grammatical studies", London, 1968.

۳. زبان خوارزمی میانه

این زبان در ناحیه خوارزم یعنی شمالی‌ترین نقطه سکونت اقوام ایرانی متداول بود و ظاهراً تا قرن هشتم هجری نیز صورت جدید آن رواج داشته است. ولی پس از آن تاریخ، زبان خوارزمی جای خود را به زبانهای فارسی و ترکی سپرده است.

قدیمترین آثار بازمانده از زبان خوارزمی کتیبه‌هایی است بر روی چوب و چرم از «توپراق قلعه» متعلق به قرن دوم میلادی و کتیبه‌هایی بر روی استخوانها و ظروف سیمین از قرن ششم و هفتم میلادی.

آثار متأخر خوارزمی که از نظر حجم و مطلب قابل ملاحظه‌ترند در قرون دوازده و سیزده میلادی به خط عربی نوشته شده‌اند. (مهمترین مشکل خواندن این متون نداشتن نقطه و اعراب است.) مانند: «مقدمة الادب زمخشری» که فرهنگ معروف عربی است و جملاتی که به زبان خوارزمی در دو کتاب فقهی به نامهای: «قُنیة المُنیة» و «یتیمه الدهر فی فتاوی اهل العصر»، آمده است.

(علاوه بر کتب یاد شده که حاوی لغات و جملاتی به زبان خوارزمی هستند ابوریحان بیرونی تعدادی از لغات خوارزمی (نامهای ماهها، روزها، چندین جشن و بروج دوازده گانه) را در دو کتاب معروف خود موسوم به «آثار الباقیه عن القرون الخالیة» و «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» نقل کرده است.)

زبان خوارزمی با زبانهای دیگر ایرانی میانه شرقی یعنی سغدی، سکایی و بلخی قرابت و شباهت فراوانی دارد.^۱



۱. یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره زبان خوارزمی کتاب زیر است:

فَتَبَّ أَهْلَابُ عَا
 وَاحِدِ اِثْنَانِ بِلَا نِهْ اَزَلَعَه خَمْسَه سِتَه
 سَعَه ثَمَانَه اِسْتَعَه عَمْرَه اِحْدَى عَشْرَه
 اِمَا عَشْرَ بِلَا نِهْ عَشْرَ اَزَلَعَه عَشْرَ خَمْسَه
 عَشْرَ سِتَه عَشْرَ ثَمَانَه عَشْرَ اِسْتَعَه
 عَشْرَ اِحْدَى عَشْرَ اِسْتَعَه اِسْتَعَه

صفحه‌ای از «ترجمه مقدمه‌الادب بالخوارزمية، للعلامة محمود بن عمر الزمخشري»

چاپ استانبول ۱۹۵۱

(نقل از کتاب «تاریخ زبان فارسی»، جلد اول، تألیف مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری)

واژه‌های خوارزمی این صفحه از سطر دوم به بعد، اعداد از یک تا هجده است که به خط عربی نوشته شده و بالای هر یک از این اعداد، معادل عربی آن ثبت شده است. صورت خوارزمی و ترجمه فارسی این عددها به قرار زیر است:

هرذیس = سیزده	اقد = هفت	ایو = یک
حورذیس = چهارده	اشت = هشت	اذو = دو
پنص = پانزده	شاذ = نه	شی = سه
اخردیس = شانزده	ذیس = ده	حفار = چهار
اقدذیس = هفده	ایونذیس = یازده	پنخ = پنج
اشتذیس = هجده	اذواس = دوازده	اخ = شش

۴. زبان بلخی

یکی از زبانهای ایرانی دوره میانه که آثاری از آن برجای مانده است، زبان بلخی است. این زبان در سرزمین بلخ و نواحی اطراف آن رایج بود. از زبان بلخی آثار چندانی در دست نیست و بیشترین اسناد مکشوفه بدین زبان در قرن بیستم از ناحیه «سرخکتل» واقع در شمال افغانستان به دست آمده که به خط یونانی نوشته شده است. برخی از آثار بازمانده از این زبان به نام آثار «کوشانی - هفتالی» موسومند. بر رویهم از زبان بلخی چندین سکه، مهر و کتیبه به دست آمده است.^۱



در گرداگرد تصویر سکه فوق یک نوشته بلخی را می بینید.

۱. یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره زبان بلخی، واژه‌نامه‌ای است که آقای داوری ازین زبان گرد آورده‌اند. رک.

الفبای بلخی

a (A, α)	Α	o	o	o	o
b (B, β)	B	o	o	o	o
d (Δ, δ)	Δ	o	o	o	o
e (E, ε)	Ε	o	o	o	o
ē (H, η)	Η	o	o	o	o
f (Φ, φ)	Φ	o	o	o	o
g (Γ, γ)	Γ	o	o	o	o
i (I, ι)	Ι	o	o	o	o
k (K, κ)	Κ	o	o	o	o
l (Λ, λ)	Λ, λ	o	o	o	o
m (M, μ)	Μ, μ	o	o	o	o
n (N, ν)	Ν	o	o	o	o
o (O, ο)	Ο, ο	o	o	o	o
ō (Ω, ω)	Ω	o	o	o	o
p (Π, π)	Π	o	o	o	o
r (P, ρ)	P	o	o	o	o
s (Σ, σ)	Σ, σ	o	o	o	o
š (-, -)	Š	o	o	o	o
t (T, τ)	T	o	o	o	o
θ (θ, θ)	θ	o	o	o	o
u (Υ, υ)	Υ	o	o	o	o
x (X, χ)	X	o	o	o	o
z (Z, ζ)	Z	o	o	o	o

در این جدول اشکال مختلف الفبای بلخی و در آخرین ستون، معادل آوا نگار آن را می‌بینید.

(نقل از کتاب «واژه‌نامه بلخی» تألیف G. Djelani Davary)

پرسشها

۱. در تاریخ زبان فارسی منظور از «دوره میانه» چیست؟
۲. چگونه می‌توان زبانهای دوره میانه را از زبانهای دوران باستان و دوره جدید بازشناخت؟
۳. آیا زبان یک جامعه می‌تواند یکباره همراه با یک تحول سیاسی - اجتماعی متحول گردد؟
۴. دوره زبانهای ایرانی میانه از چه تاریخی آغاز می‌شود و تا چه زمانی ادامه دارد؟
۵. به طور کلی دوره زبانهای ایرانی میانه در حدود چند سال است؟
۶. در بررسیهای تاریخی زبان فارسی چه زمانی به نام سالهای تاریک خوانده می‌شود و علت این نام‌گذاری چیست؟
۷. آخرین آثار بازمانده از دوره باستان متعلق به چه زمانی است؟
۸. اولین اثر به دست آمده از دوره میانه به چه زمانی تعلق دارد؟
۹. از دوره میانه آثار و اسناد مکتوب چند زبان برجای مانده است؟
۱۰. به طور کلی زبانهای ایرانی دوره میانه را به چند گروه تقسیم می‌کنند؟
۱۱. زبانهای ایرانی میانه گروه شرقی کدامند؟
۱۲. زبان «سغدی» به کدام گروه از زبانهای ایرانی تعلق دارد و چه آثاری از آن بر جای مانده است؟
۱۳. آیا از زبان سغدی هیچ اثر زنده‌ای در دوره جدید باقی مانده است؟
۱۴. زبان «سکایی» به چه نام دیگری خوانده می‌شود؟ از این زبان چه اسنادی در دست است؟
۱۵. از زبان «خوارزمی» چه آثار مکتوبی باقی است؟
۱۶. زبان «بلخی» جزو کدام گروه از زبانهای ایرانی است و چه آثاری از آن برجای مانده است؟

زبانهای ایرانی میانه گروه غربی

زبانهای ایرانی میانه گروه غربی را به دو زبان شمالی و جنوبی تقسیم می‌کنند. «زبان ایرانی میانه غربی شمالی» زبان ایالت باستانی «پارت» است. نام این سرزمین در کتیبه داریوش به صورت «parθawa = پرتو» ذکر شده است.

زبان ایرانی میانه غربی جنوبی، زبان ایالت «پارس» است که در کتیبه‌های فارسی باستان به صورت «Pārsa = پارس» ذکر شده است.

زبانهای ایرانی میانه غربی را به طور کلی «پهلوی» نیز می‌خوانند. واژه «پهلوی» صورت تحوّل یافته «پرتو» می‌باشد. طبق قوانین مربوط به تحولات آوایی زبان فارسی با تبدیل «θ» به «h» و حذف مصوت پایانی، این واژه به صورت «Parhav» درمی‌آید و سپس با تبدیل «r» به «l» و فرایند «قلب یا جابجایی» بین دو واج «l و h» به «Pahlav» بدل می‌گردد و با افزودن پساوند نسبت بدان به صورت «پهلوی»^۱ به کار می‌رود.

از آنجا که اولین سلسله ایرانی پس از هخامنشیان، اشکانیان بودند، زبان رسمی و اداری رایج در دوره حکمرانی آنها که همان زبان ایرانی میانه غربی شمالی می‌باشد به «پهلوی اشکانی» معروف است.

در تاریخ ایران، پس از اشکانیان ساسانیان روی کار آمدند. در آغاز دوره ساسانی هنوز زبان «پهلوی اشکانی» از رسمیت نیفتاده بود و کتیبه‌ها و فرامین شاهان نخستین ساسانی علاوه بر زبان ایالت پارس به زبان پهلوی اشکانی نیز نوشته می‌شد. بهمین دلیل زبان ایالت پارس هم که به عنوان زبان رسمی و اداری ساسانیان در کنار «پهلوی اشکانی» به کار می‌رفت به نام «پهلوی ساسانی» شهرت یافته است.

«پهلوی اشکانی» و «پهلوی ساسانی» قرابت و نزدیکی خاصی دارند و تنها اختلاف میان آنها، اختلاف لهجه‌ای و آوایی است. «تدیسکو» ایران‌شناس نامی اختلافات اساسی میان زبانهای «پهلوی اشکانی» و «پهلوی ساسانی» را مشخص کرده است.^۲ اختلافات آوایی موجود میان این دو زبان را می‌توان به طور مثال در واژه‌های زیر

۱. به معنی «پارتی».

۲. ر.ک. P. Tedesco, Monde Oriental, xv, 1921, p. 184-268.

ملاحظه کرد.^۱

پهلوی اشکانی	پهلوی ساسانی	
čafar	čahar	چهار
žan	žan	زن
das	dah	ده
kar-	kun-	(ماده فعلی کردن = ساختن)
hirz-	hil-	(ماده فعلی هشتن)

زبان «پهلوی ساسانی» صورت تحوّل یافته و دنبالهٔ بلافصل زبان «فارسی باستان» است و همین زبان است که ادامهٔ تحوّل یافتهٔ طبیعی و بلافصل آن در دورهٔ اخیر به نام «فارسی جدید» معروف است. بنابراین، «پهلوی ساسانی» یعنی زبان «ایرانی میانهٔ غربی جنوبی» که حدفاصل میان زبان فارسی باستان و فارسی جدید است به نام «فارسی میانه» مشهور است.

زبان پارتی

زبان ایرانی میانهٔ غربی شمالی که زبان قوم پارت بوده است در مدّت حکومت اشکانیان (۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) زبان رسمی و اداری ایران بود. زبان «پارتی» به نامهای «پهلوانیک» و «پهلوی اشکانی» نیز خوانده می‌شود. این زبان تقریباً تا حدود قرن چهارم میلادی در ایران رواج داشت و حتی کتیبه‌های شاهان نخستین ساسانی نیز به این زبان نگاشته می‌شد.

زبان پارتی در زبان فارسی میانه تأثیر قابل توجهی داشته است و بسیاری از واژه‌های پارتی از طریق زبان فارسی میانه وارد زبان فارسی جدید شده است.

آثار و اسنادی که از زبان پارتی موجود است به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف. آثاری که به خط پارتی نوشته شده است. خط پارتی از جملهٔ خطوط دورهٔ میانه است که از خط آرامی اقتباس شده، دارای هزوارش می‌باشد.

ب. آثاری که به خط مانوی نگارش یافته‌اند و به نام متون تورفانی مشهورند.

۱. رک. مقالهٔ «زبانهای ایرانی میانه» نوشتهٔ مارک - ج. درسدن، ترجمهٔ احمد تفضلی، ضمیمهٔ مجلهٔ بردسپهای تاریخی، شمارهٔ ۶، سال نهم، ص ۱۶.

الف. اسناد نوع اول عبارتند از:

۱. کتیبه‌ها

کتیبه‌های شاهان نخستین ساسانی از جمله اردشیر و شاپور اول که در قرن سوم میلادی نوشته شده‌اند، به سه زبان: فارسی میانه، پارسی و یونانی می‌باشند. این کتیبه‌ها در نقش رستم (کعبه زردشت)، نقش رجب، بیشاپور و حاجی آباد قرار دارند.

کتیبه‌های شاهان بعدی ساسانی از جمله کتیبه نرسی در پایکولی به دو زبان فارسی میانه و پارسی است و بالاخره کتیبه‌های شاهان آخری ساسانی تنها به زبان فارسی میانه است. بدین ترتیب، کتیبه‌های شاهان اولیه ساسانی از زمره منابع مکتوب بازمانده از زبان پارسی است زیرا این کتیبه‌ها علاوه بر زبان فارسی میانه به زبان پارسی نیز نوشته شده‌اند. به این منابع می‌توان کتیبه‌های «کال چنگال» نزدیک بیرجند در جنوب خراسان که احتمالاً مربوط به نیمه اول قرن سوم میلادی است و کتیبه اردوان پنجم را که در شوش کشف شده افزود.

۲. سکه‌ها

قدیم‌ترین سکه‌های به دست آمده از شاهان اشکانی که دارای نوشته‌هایی به خط و زبان پارسی هستند، متعلق به حدود اواسط قرن اول میلادی است. نوشته این سکه‌های اولیه و قدیمی عبارت است از صورت خلاصه شده نام شاه. مثلاً «WI» بجای wlgšy = بلاش. ولی سکه‌های متعلق به شاهان بعدی نوشته‌های طولانی‌تری دارند مثلاً «MLK = wlgšy» بلاش شاه. در زمانهای متأخر نام و عنوان کاملتر شاهان اشکانی بر روی سکه‌ها نگاشته شده است مانند: «MLKYN MLK = ršk wlgšy» = اشک بلاش شاهنشاه.

علاوه بر این سکه‌ها، سکه‌هایی نیز از شاهان محلی عیلام و نیز شاهانی که در نواحی سیستان یا غزنین و بخشی از هندوستان به صورت دست‌نشانده اشکانیان حکم می‌راندند به دست آمده است که نوشته‌های آنها به پارسی است. از جمله سکه‌های متعلق به «سنابار» شاه «هند - پارسی» که مربوط به قرن اول میلادی است.^۱

۱. بنا بر گواهیهای تاریخی پارسی برای برانداختن سلوکیان، از اقوام سکایی مدد خواسته بودند. ولی پیش از حضور نیروهای سکایی در صحنه نبرد، پارسی توانستند یونانیان را شکست داده قدرت را در دست بگیرند. ولی در ازای پیمانی که با سکاها بسته بودند، فرمانروایی بخشهایی از جنوب شرقی ایران از جمله: کابل و غزنه، سیستان و بخشی از شمال غربی هندوستان را به آنها واگذار کردند. شاهانی نظیر «سنابار» و

۳. سفالینه‌های نسا

«نسا» که در نزدیکی عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان واقع شده است، شهر مشهور و قدیمی پارت است و احتمالاً «مقبره شاهان اشکانی نیز در این شهر قرار دارد. از «نسا» تعداد قابل توجهی قطعات سفالینه یافت شده که متعلق به قرن اول قبل از میلاد است. این آثار سفالی دارای مکتوباتی است که به زبان پارسی و به خطی مخلوط از آرامی و پارسی نوشته شده است.

۴. قباله‌های اورامان

از ناحیه «اورامان» واقع در جنوب کردستان دو قباله ملکی به دست آمده است که به زبان پارسی است. تاریخ قید شده بر روی این بنچاق «سال ۳۰۰، ماه خرداد» است. هنینگ ایرانشناس نامی، این تاریخ را برابر با تاریخی بین هفتم ژانویه و پنجم فوریه سال ۵۳ میلادی می‌داند.^۱ خطی که برای نگارش این سند پارسی به کار رفته شبیه خطی است که بر روی آثار «نسا» دیده می‌شود.

۵. اسناد دورا - اوروپوس (Dura - Europos)

از حفاریات انجام شده در ناحیه دورا - اوروپوس در ساحل رودخانه فرات در سوریه کنونی نزدیک مرز عراق، تعدادی آثار ایرانی میانه، هم به پارسی و هم به فارسی میانه به دست آمده است. در یکی از عبادتگاههای محلی سه دیوار نگاره به زبان پارسی پیدا شده است. همچنین از این ناحیه سفالینه‌هایی به دو زبان فارسی میانه و پارسی به دست آمده است.

ب. متون پارسی مانوی

همچنان که قبلاً نیز یاد آور شدیم، در اوایل قرن حاضر ضمن تحقیقات اکتشافی که در ناحیه تورفان واقع در ترکستان شرقی انجام گرفت، آثار مکتوبی از زبانهای گوناگون کشف شد که به آثار تورفانی مشهورند. بخشی از این آثار به زبان پارسی است و مربوط به ادبیات و مطالب مذهبی مانوی است. از این رو، آثار پارسی تورفانی به «متون پارسی مانوی» مشهورند.

«گندفر» از جمله این شاهان فرمان گزارند. نک.

E. Herzfeld, Sakastan, AMI, IV, 1931-2, S. 91. 116; Archaeological History of Iran, London, 1935, p. 54, 75.

1. W. B. Henning, Mittelliranisch, Handbuch der Orientalistik, IV, 1. 1958, p. 29.

زبان فارسی میانه

«فارسی میانه» زبان ایرانی میانه غربی جنوبی است که زبان ایالت پارس بود و از آن جهت که صورت میانه فارسی باستان و فارسی جدید است «فارسی میانه» خوانده می شود. از این زبان با نامهای «پارسیک» و «پهلوی ساسانی» نیز یاد می شود. «فارسی میانه» در دوره ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) زبان رسمی و اداری ایران بود. ولی برای تعیین مدت رواج فارسی میانه می باید چندین قرن نیز به این تاریخ رسمی افزود. زیرا یک تحول اساسی و مهم سیاسی - اجتماعی، بلافاصله موجب تحول زبان نمی گردد. بلکه دهها سال طول می کشد تا زبان به مرور یک دوره تحولی را پشت سر بگذارد. زبان فارسی میانه هم از این قاعده مستثنی نبود و تحول آن به صورت فارسی جدید در مدت زمان مدیدی بیش از دو قرن به طور انجامید و آثار و اسناد فراوانی به زبان «فارسی میانه» که در بررسیهای تاریخ زبان فارسی اهمیت خاصی دارند در طول قرون اولیه هجری به رشته تحریر درآمد. بنابر گواهیهای موجود، تا اواخر قرن سوم هجری برابر با اواسط قرن دهم میلادی، هنوز این زبان به دوره تحولی جدید خود نرسیده بود و نخستین آثار زبان فارسی جدید که به خط عربی نوشته شده اند و مرحله نوین تحول زبان فارسی را منعکس می کنند، به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) مربوطند.

بدین ترتیب دوره فارسی جدید عملاً "هزارساله اخیر (از قرن چهارم هجری تا زمان حاضر) است.

خط پهلوی

خطی که برای نوشتن متون فارسی میانه به کار رفته بسیار شبیه خط متون پارسی است و به همان نام «پهلوی» خوانده می شود. خط پهلوی در دوره میانه تا حدود قرن سوم هجری در سنگنوشته ها، سکه ها، اسناد معاملات، کتابها و رساله های گوناگونی به کار رفته است.

جدول صفحه بعد شکل های مختلف حروف خط پهلوی را در مواردی که ذکر شد نشان می دهد.

الفبای پهلوی

خط فارسی	کتابچه پهلوانیک	کتاب پیک	پهلوی نوبری	پهلوی کهنابی
ا	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
ب	𐎡	𐎡	𐎡	𐎡
ج	𐎢	𐎢	𐎢	(ځ) د
د	𐎣	𐎣	𐎣	(ڄ) د (څ) د
ه	𐎤	𐎤	𐎤	(ه) د (ه) د
و	𐎥	𐎥	𐎥	ا
ز	𐎦	𐎦	𐎦	و
ح	𐎧	𐎧	𐎧	𐎧
ط	𐎨	𐎨	𐎨	-
ی	𐎩	𐎩	𐎩	(ځ) د (ڄ) د
ک	𐎪	𐎪	𐎪	و
ل	𐎫	𐎫	𐎫	(ل) د
م	𐎬	𐎬	𐎬	و
ن	𐎭	𐎭	𐎭	ا
س	𐎮	𐎮	𐎮	𐎮, 𐎮
ع	𐎯	𐎯	𐎯	ا
ف	𐎰	𐎰	𐎰	و
ص	𐎱	𐎱	𐎱	و
ق	𐎲	𐎲	𐎲	ا
ر	𐎳	𐎳	𐎳	ا
ش	𐎴	𐎴	𐎴	𐎴
ت	𐎵	𐎵	𐎵	𐎵

به نقل از کتاب «تاریخ زبان فارسی»، جلد اول، تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

این جدولها که از صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ جلد اول کتاب «خودآموز پهلوی» تألیف نیبرگ نقل شده است، چگونگی پیوستن الفبای پهلوی و اشکال حاصل از اتصال حروف را نشان می‌دهد.

خط پهلوی در زمان اشکانیان از روی خط آرامی اقتباس شد و نسبت به قومی که حاکم بودند (قوم پرتو) پهلوی خوانده شد و در دوره ساسانیان نیز همین خط با اندکی تفاوت به کار رفت.

همانطور که قبلاً^۱ گفتیم زبانهای ایرانی میانه غربی هم به نام «پهلوی» خوانده می شدند. بر اثر اختلاط دو مفهوم زبان و خط در اذهان، لفظ «پهلوی» علاوه بر زبان به خط نیز اطلاق شد.

خط پهلوی گونه‌های متعددی دارد از جمله:

الف. پهلوی اشکانی: این خط به صورت خطی کتیبه‌ای است و بر روی مهرها و سکه‌های سلاطین اشکانی دیده می شود.

ب. پهلوی کتیبه‌ای: خطی است که در سنگنوشته‌ها و سکه‌های دوره ساسانی به کار رفته است.

ج. پهلوی کتابی: خط تحریری که نامه‌ها و کتابها را بدان می نوشتند.

ظاهراً در دوره ساسانی خطوط متعددی در ایران متداول بود که هر یک از آنها مورد استعمال ویژه‌ای داشت و به جای «خط» لفظ «دبیره» را به کار می بردند. برخی از مورخان اسلامی از جمله حمزه اصفهانی^۱ و ابن ندیم^۲ ضمن نقل مطالبی درباره خطوط ایرانی رایج در زمان ساسانیان، انواع آنها را بر شمرده‌اند و تعدادشان را «هفت» ذکر کرده‌اند.

خط پهلوی از جهت اصول، شبیه خط فارسی جدید است. این شباهت و همسانیهای موجود میان دو خط فارسی میانه و جدید امری اتفاقی و تصادفی نیست؛ بلکه بدان دلیل است که هر دوی آنها از یک آبشخور سرچشمه گرفته‌اند. خطوط ایرانی میانه از خط آرامی که خود ریشه سامی دارد اقتباس شده بودند و خط فارسی جدید همان خط کوفی عربی است که با تغییرات جزئی و ظاهری به صورت کنونی درآمده است. خط عربی خود از زمره خطوط سامی می باشد.

خواندن خط پهلوی دشواریهای عدیده‌ای دارد از جمله اینکه برخی از حروف آن چند صدایی هستند و گاه یک نویسه بر دو یا چند واج دلالت می کند.^۳

۱. التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۳۸۷، ص ۶۴-۶۵.

۲. الفهرست، چاپ مصر، ۱۳۴۸، ص ۱۸-۲۱.

۳. در خط فارسی جدید هم اگر «نقطه» را که تدبیری بعدی است در نظر بگیریم همین مشکل به چشم می خورد: با، یا، نا، نا، نا (ح، خ، ج، چ)، ر، ز، ژ.

مثلاً نویسه‌های «ر»، «ا»، «ه»، «و»، هر یک نشانه‌ی واجهای متعددی به شرح زیر می‌باشند:

ر = ی، د، گ، ج، ذ

ا = ر، ن، و (o, w)

ه = ه، خ، آ

و = ف، پ

مشکل دیگر این خط از پیوستن حروف به یکدیگر ناشی می‌شود. توضیح اینکه گاه بر اثر اتصال دو حرف، یا شکلی حاصل می‌شود که شبیه به حرف سومی است^۱ و یا اشکال گوناگونی از پیوستن آن دو حرف پدید می‌آید که بهر حال تشخیص حروف مکتوب را دشوار می‌سازد.

همچنین در خط پهلوی همانند خط عربی نویسه‌ای برای ضبط مصوت‌های کوتاه یعنی ـِ وجود ندارد و همین امر خود موجب بروز اشکالاتی در خواندن خط پهلوی می‌شود. مهمترین عامل دشواری خط پهلوی این است که در این خط هم مانند اغلب خطوط ایرانی دوره میانه، عنصری به نام «هزوارش» وجود دارد.

هزوارش

هزوارشها کلماتی به زبان آرامی‌اند که به خط پهلوی نوشته می‌شدند و ظاهراً در موقع خواندن، معادل فارسی میانه آنها تلفظ می‌شد. مثلاً:

«MN» می‌نوشتند و «از» می‌خواندند (قس. عربی «من»).

«YDE» می‌نوشتند و «دست» می‌خواندند (قس. عربی «ید»).

«YWM» می‌نوشتند و «روز» می‌خواندند (قس. عربی «یوم»).

«LYLYA» می‌نوشتند و «شب» می‌خواندند (قس. عربی «لیل»).

علت وجود هزوارش در خطوط ایرانی آن است که از دوران هخامنشی کاتبان آرامی به ثبت و ضبط دواوین و امر دبیری و منشیگری در ایران اشتغال داشتند و همین امر موجب اقتباس خطوط ایرانی از خط آرامی شد.

۱. مقایسه کنید با خط فارسی جدید که اگر نقطه‌های «بینه» را در نظر نگیریم پس از پیوستن این حروف به شکل «س» درمی‌آید که شبیه «س» است.

بدین ترتیب، کاتبان آرامی که به زبان خود تسلط بیشتری داشتند هنگام نوشتن زبانهای ایرانی، معادل برخی از کلمات را از زبان خود می‌نوشتند. کلمات هزوارش بیشتر شامل حروف اضافه، ضمائر، بن افعال و برخی اسامی ویژه بود که کاربردشان در زبان زیاد بود و نگارش معادلهای آرامی برای این دبیران متناسب‌تر و سهل‌تر می‌نمود. نکته قابل توجه در مورد هزوارشها این است که حروف اضافه، ضمائر و اسمها تماماً به آرامی نوشته می‌شد. در حالی که وضعیّت افعال فرق می‌کرد. چون دستگاه صرف و ساخت افعال در زبان فارسی با آرامی فرق داشت، ناچار پس از نوشتن صورت آرامی فعل به عنوان ماده و بن، شناسه‌ها و یا پسوند مصدری (جزء صرفی فعل) مطابق روال زبان فارسی بدان افزوده می‌شد. مثلاً «مصدر» «آمدن» به دو بخش تقسیم می‌شد. یکی ماده کلمه که آن را به زبان آرامی «YATWN = یأتون» می‌نوشتند و دیگر علامت مصدر زبان فارسی یعنی «تن» که آن را به دنبال صورت آرامی فعل می‌افزودند. در نتیجه واژه «آمدن» به صورت «یأتوتتن» نوشته می‌شد. همچنین در صیغه‌های دیگر صرفی نظیر «آیم» و «آید»، صورتهای «یأتونم» و «یأتونیت» نوشته می‌شد.

تعداد هزوارشها در متون متقدم پهلوی به مراتب فراوانتر و متنوع‌تر از متون متأخر است. در بعضی از متون متأخر برای یک واژه واحد گاهی هر دو صورت هزوارشی و غیرهزوارشی به کار می‌رود. مثلاً واژه «روز» در این‌گونه متون به دو صورت: «هزوارش YWM = یوم» و غیرهزوارش «rōz = روز» نوشته می‌شد.

در دوره میانه گذشته از انواع خطوطی که آنها را «پهلوی» می‌خواندند برای نوشتن زبانهای ایرانی چند خط دیگر هم به کار می‌رفت که ظاهراً همه آنها از اصل آرامی مشتق بوده‌اند، از جمله «خط مانوی».

خط مانوی

مانی در قرن سوم میلادی به تبلیغ آیین خویش پرداخت و آیین مانوی در قرون سوم و چهارم میلادی رواج فوق‌العاده‌ای داشت و تا قرن هفتم میلادی از ادیان رایج در منطقه بود، بویژه در شمال شرقی ایران. این آیین تا چین نیز نفوذ کرد و در سراسر آسیای شرقی انتشار یافت.

مانی و پیروانش برای نگارش آثار خود از خطی آوانگار استفاده می‌کردند که به «خط مانوی» مشهور است و البته الفبای آن همانند خطوط دیگر این دوره مقتبس از

آرامی است ولی مانوی که استعداد خاصی در هنر نقاشی و کتابت داشت آنرا به شیوه‌ای ممتاز آراست و بهمین دلیل خواندن این خط از خطوط دیگر دوره میانه سهل‌تر است. مهم‌ترین ویژگی خط مانوی نداشتن «هزوارش» و نجسبیدن حروف به یکدیگر و دلالت هر نویسه بر یک واج است. مهمترین آثار مانوی که بر جای مانده مکتوباتی است که در ترکستان چین در ناحیه «تورفان» به دست آمده است. برخی از این کتابها به نقاشیهای زیبایی مزین است. زبان نوشته‌های مانوی متفاوت است زیرا مانویان دین خود را در هر منطقه به زبان رایج در آن دیار تبلیغ می‌کردند و مطالب مذهبی و ادبیات و سرودهای مانوی را به زبان محلی حوزه تبلیغی خود می‌نگاشتند ولی خطی که برای نوشتن زبانهای مختلف به کار می‌گرفتند یکی بود. همان خطی که «خط مانوی» خوانده می‌شود. بخش مهمی از آثار بازمانده از زبانهای پارتی و فارسی میانه بدین خط می‌باشد.

الفبای مانوی

𐭀 = d	𐭁 = h	𐭂 = p
𐭃 = b	𐭄 = t	𐭅 = f
𐭆 = β	𐭇 = y	𐭈 = c
𐭉 = g	𐭊 = k	𐭋 = j
𐭌 = γ	𐭍 = x	𐭎 = q
𐭏 = d	𐭐 = l	𐭑 = r
𐭒 = b	𐭓 = s	𐭔 = t
𐭕 = w	𐭖 = m	𐭗 = n
𐭘 = u	𐭙 = n	𐭚 = t
𐭛 = z	𐭜 = s	
𐭝 = z	𐭞 = c	

در برابر هر یک از نویسه‌های خط مانوی معادل آوا نگار آن نوشته شده است.

آثار بازمانده از فارسی میانه

کهن‌ترین آثار موجود از زبان فارسی میانه متعلق به آغاز دوره ساسانی است. اسناد بازمانده از این زبان نسبت به آثار دوره باستان فراوانتر و متنوع‌ترند. اهم این اسناد عبارتند از:

الف. کتیبه‌ها

یکی از مهمترین منابع بازمانده از زبان فارسی میانه کتیبه‌هایی است که در دوران فرمانروایی ساسانیان بر سنگ نگاشته شده است.

سنگ‌نوشته‌های فارسی میانه اغلب مختصرند و چون صدمه زیادی دیده‌اند به‌طور کامل خوانده نمی‌شوند. این کتیبه‌ها شامل نام و لقب و در پاره‌ای از موارد سلسله نسب و شرح فتوحات و نام نواحی تحت سلطه شاهان ساسانی است. اغلب این کتیبه‌ها دارای نقوش و نگاره‌هایی هستند که مجد و عظمت شاهان ساسانی و حمایت ایزدان از ایشان و تأیید آنها به‌وسیله اهورامزدا را نشان می‌دهد.

نکته قابل ذکر در مورد کتیبه‌ها این است که سنگ‌نوشته‌های اولیه ساسانی مانند کتیبه‌های هخامنشی سه زبانی‌اند. سنگ‌نوشته‌های اردشیر و شاپور اول که در قرن سوم میلادی نوشته شده به زبانهای فارسی میانه، پارتی و یونانی است. در کتیبه‌های بعدی روایت یونانی حذف شده است و کتیبه‌های آخری تنها به زبان فارسی میانه می‌باشد.

مهمترین سنگ‌نوشته‌های عصر ساسانی عبارتند از:

۱. کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم.
۲. کتیبه شاپور اول در نقش رستم (کعبه زردشت).
۳. کتیبه شاپور اول در نقش رجب.
۴. کتیبه شاپور اول در حاجی آباد.
۵. کتیبه نرسی در پایکولی (ناحیه‌ای است میان قصر شیرین و سلیمانیه عراق).
۶. کتیبه هرمز در نقش رستم.
۷. کتیبه شاپور دوم در طاق بستان.
۸. کتیبه شاپور دوم در تخت جمشید.
۹. کتیبه شاپور دوم در مشگین شهر.
۱۰. کتیبه شاپور سوم در طاق بستان.

۱۱. کتیبه کرتیر^۱ در سر مشهد (ناحیه‌ای است در جنوب ایران).
۱۲. کتیبه کرتیر در نقش رستم (کعبه زردشت).
۱۳. کتیبه کرتیر در نقش رجب.
۱۴. کتیبه مهرنرسی (از وزرای نامدار ساسانیان) در فیروزآباد فارس.
۱۵. چندین کتیبه متعلق به اواخر دوره ساسانیان در نواحی: دربند قفقاز، استانبول، تخت طاووس، بیشاپور، مقصودآباد و چند ناحیه دیگر.^۲



کتیبه شاپور اول ساسانی در کعبه زردشت.

(نقل از کتاب «تمدن باستانی ایران» جلد دوم، تألیف ولادیمیر لوکونین)

۱. «کرتیر» روحانی عالی‌رتبه و متنفذ اوایل دوره ساسانی است که عنوان موبد موبدان داشت و مهمترین وظیفه او احیای آیین زردشت و رسمیت بخشیدن به آن در زمان ساسانیان بود. کرتیر در سنگنوشته‌هایی که از خود به یادگار گذاشته خدمات خویش را در ترویج دیانت زردشتی گاه به اختصار و گاهی به تفصیل شرح داده است.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد ویژگیهای کتیبه‌های دوره ساسانی نک.

ب. سکه‌ها

قدیمترین سکه‌هایی که نوشته روی آن به زبان فارسی میانه است مربوط می‌شود به اواسط قرن دوم میلادی. این سکه‌ها توسط فرمانروایان محلی ایالت فارس پیش از آغاز سلطنت ساسانیان ضرب شده است و نوشته‌های روی سکه‌ها شامل است بر نام و نسب شاهی که سکه را ضرب کرده.

نکته قابل توجهی که مربوط به سیستم نگارش خط پهلوی است آن است که حتی در میان نوشته‌های این سکه‌ها نیز هزوارش وجود دارد.

از شاهان ساسانی سکه‌های زر و سیم فراوانی به جای مانده که بر روی آنها علاوه بر صورت شاه، نام و لقب او نوشته شده است. بر روی دیگر این سکه‌ها معمولاً "آتشکده‌ای با دو نگاهبان آتش نقش شده است.

چون پس از برافتادن ساسانیان هنوز سکه‌های آنها در ایران رایج بود برخی از خلفا و امرای تازی در زیر شکل و نوشته پهلوی سکه، به خط عربی نام خود و یا کلمه «بسم‌الله» را می‌افزودند.

ج. مهرها و سنگهای قیمتی و ظروف سیمین

از شاهان ساسانی تعداد قابل توجهی مهر و احجار کریمه که بر روی آنها اشکال و مطالبی به زبان فارسی میانه کنده شده موجود است. همچنین تعدادی ظروف و آلات سیمین که مزین به نقشهای زیبا و کتیبه‌هایی به زبان فارسی میانه‌اند به دست آمده است. این مهرها و سنگهای قیمتی و ظروف نقره‌ای به دلیل دربرداشتن مواد زبانی، جزو اسناد تاریخی زبان فارسی محسوب می‌شوند.

د. آثار یافت شده در دورا - اروپوس

بر اثر تحقیقات اکتشافی از ناحیه‌ای در ساحل رودخانه فرات واقع در سوریه کنونی نزدیک مرز عراق که «صالحیه» نامیده می‌شود، آثاری به دست آمده که بخشی از این آثار به زبان فارسی میانه است.

آن دسته از اسناد دورا - اروپوس که به زبان فارسی میانه است عبارتند از: چندین دیوارنگاره مربوط به قرن سوم میلادی و قطعاتی بر روی پوست و اشیاء سفالی.



سکه‌های کتیبه‌دار شاهان ساسانی.

ه. پاپیروسها

در حدود یک قرن پیش در مصر قطعات پاپیروسی که به زبان فارسی میانه نوشته شده است به دست آمده که یادگار دوران کوتاه دست یافتن ایرانیان بر مصر در اوایل قرن هفتم میلادی است. این پاپیروسها نیز، از زمره اسناد مربوط به تاریخ زبان فارسی به شمار می آیند.

و. ترجمه مزامیر داوود

ضمن اکتشافاتی که در اوایل قرن بیستم در ترکستان شرقی صورت گرفت، مجموعه‌ای مشتمل بر قطعاتی از متون زبور در ناحیه‌ای موسوم به «Bulayiq» واقع در شمال تورفان یافت شد. این متون ظاهراً در اواخر دوره ساسانی از زبان سُرّیانی به فارسی میانه (پهلوی) ترجمه شده است.

ز. متون مانوی

مانویان از نیمه دوم قرن سوم میلادی برای رهایی از آزار و تعقیب ساسانیان مراکز تجمع و فعالیت خود را به شمال شرقی ایران و آسیای میانه انتقال دادند و ظاهراً دیانت مانوی در آن سامان رواج و رونق بسیاری یافت. از آنجا که در میان مانویان آن خطه اقوام ایرانی بسیار زیاد بودند، اغلب متون مانوی یافت شده در تورفان به زبانهای ایرانی از جمله: پارسی میانه، پارتی و سغدی است.

متون فارسی میانه که غالباً مربوط به اواخر قرن هشتم و قرن نهم میلادی است، بخش مهمی از آثار مکشوفه تورفان را تشکیل می دهد.

خطی که برای نگارش این متون به کار رفته همانند متون پارتی و سغدی، خط ابداعی مانوی است که نسبت به خطوط دیگر رایج در دوره میانه مزایایی دارد. از جمله اینکه در این خط هزوارش وجود ندارد. لذا تلفظ کلمات را دقیق تر و روشن تر از خط پهلوی به دست می دهد.

متون تورفانی فارسی میانه در بررسیهای تاریخی زبان فارسی اهمیت بسزایی دارد، زیرا نه تنها مجموعه بازمانده از زبان فارسی میانه را غنی تر می سازد، بلکه بسیاری از مشکلات حل نشده این زبان که ناشی از پیچیدگی و اشکال خط پهلوی است با پیدا

شدن این متون برطرف شده است. بویژه اینکه خط پهلوی املای تاریخی را منعکس می‌کند و از این رو نمی‌تواند تحولات صوتی زبان فارسی را در طول دورهٔ میانه که طی چند قرن صورت گرفته است نشان بدهد. در حالیکه متون مانوی تا حدی تلفظ رایج در قرون اخیر دورهٔ میانه را منعکس می‌کند.

متون تورفانی فارسی میانه شامل نامه‌ها، قطعات ادبی، دعاها، سرودها و مَنتَرهای دینی و نیز قطعاتی از دو کتاب معروف مانی به نامهای: «شاپورگان» و «انجیل مانی» است.

ح. متون پهلوی

مهمترین منابع و مدارک بازمانده از فارسی میانه رسالات و کتابهایی است که به خط پهلوی کتابی نوشته شده‌اند. اکثر این آثار به دورهٔ متأخر ساسانی تعلق دارند و برخی از آنها نیز در قرون اولیهٔ هجری به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. این کتابها را با توجه به مطالب و مضامین‌شان به دو بخش تقسیم می‌کنند:

الف. کتب دینی زردشتی.

ب. کتب غیردینی.

الف. کتب دینی زردشتی

سلاطین ساسانی خود را وارثان هخامنشیان می‌دانستند و در بسیاری از موارد سعی می‌کردند تا رسوم گذشته را دوباره مرسوم بدارند. همچنین دیانت زردشتی را دین رسمی قرار دادند. بهمین دلیل کتب و رسالات بسیار زیادی در زمینهٔ مذهب زردشت در دوران ساسانی تألیف و تدوین شد. با اینکه قسمت اعظم این مجموعهٔ حجیم از میان رفته همین مختصر هم که بازمانده برای پی‌بردن به تحولات تاریخی زبان فارسی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. زیرا این آثار علاوه بر اینکه انباشته از واژه‌ها هستند و این خود می‌تواند تا حدودی تغییرات صوتی، تحولات معنایی و مجموعهٔ واژگانی زبان را معین کند، جملات و عبارات به کار رفته در این کتابها اطلاعات جامعی دربارهٔ دستگاه زبان و ساختمان صرفی و نحوی زبان فارسی در دورهٔ میانه در اختیار ما می‌گذارد.

آنچه به عنوان متون مذهبی زردشتی از فارسی میانه بر جای مانده خود به دو بخش مشخص تقسیم می‌شود. یکی متون مذهبی که در دورهٔ میانه تألیف و تحریر شده و دیگر

ترجمه‌های پهلوی کتاب مقدس زردشتیان به نام اوستا. این ترجمه‌ها اصطلاحاً «زند» خوانده می‌شوند و اینک به شرح هریک از آنها به تفکیک می‌پردازیم.

زند اوستا

همچنانکه پیش از این ذکر شد، اوستا کتاب دینی زردشتیان به یکی از زبانهای باستانی ایران است که اصطلاحاً زبان «اوستایی» خوانده می‌شود. مطالب اوستا قرنهای متمادی به همان زبان کهن به صورت شفاهی سینه‌به‌سینه نقل و حفظ می‌شد و بالاخره در دوره میانه به صورت مکتوب درآمد. ولی چون زبان اوستایی زبان کهن و باستانی بود برای عامه مردم قابل فهم و درک نبود. لذا در دوره ساسانی آنچه که از اوستا حفظ و مدون شده بود به زبان فارسی میانه ترجمه و به خط پهلوی نوشته شد. علاوه بر ترجمه، توضیحات و تفسیرهایی نیز بر این متون افزوده گشت که بر روی هم ترجمه و تفسیرهای اوستا به زبان فارسی میانه و به خط پهلوی «زند اوستا» خوانده می‌شود.

زند و پازند

بزرگترین مشکل «زند اوستا» خطی است که برای ثبت آن به کار رفته است. زیرا از یکسو خط ناساز و ناقص پهلوی نمی‌توانست تلفظ دقیق و صحیح واژگانی را که در نوشته‌های مقدس اوستا به کار رفته بود مشخص کند و از سوی دیگر وجود هزوارش در این خط بر مشکل خواندن آنها می‌افزود. لذا تقدس متون مذهبی و اهمیت درست و دقیق خواندن آنها موجب شد تا برای رفع این نقیصه تدبیری بیندیشند و از خطی استفاده کنند که کاملاً آوانگار باشد و خوانندگان را از لغزش و خطا در تلفظ برهاند. از این رو، از الفبای اوستایی که یکی از کاملترین خطوط دنیاست و چگونگی تلفظ واژگان را دقیقاً ثبت می‌کند، استفاده کرده متون زند را که ترجمه و تفسیر اوستا به زبان فارسی میانه بود به خط اوستایی نگاشتند. این متون که به «زبان فارسی میانه» و به «خط اوستایی» هستند اصطلاحاً «پازند» خوانده می‌شوند.

نکته قابل توجه این است که چون پازندنویسی مشکل خواندن خط پهلوی را برطرف می‌کرد، بعدها برای نگارش متون دیگر فارسی میانه نیز به کار رفت. امروزه آثار قابل توجهی از زبان فارسی میانه به صورت پازند وجود دارد.

بنابراین بخش اعظم متون مذهبی فارسی میانه عبارت است از ترجمه و تفسیرهای اوستا به زبان پهلوی و به خطوط پهلوی و اوستایی که اصطلاحاً به «زند و پازند» معروفند.

گذشته از ترجمه‌های اوستا، متون مذهبی فراوانی به زبان پهلوی موجود است که مهمترین آنها عبارتند از: «دینکرد» (یعنی کتاب تکالیف و اعمال دینی)، «بُنْدَهَشْنُ» (به معنی اساس و بُنِ خلقت)، «ارداویرافنامه»، «روایات پهلوی»، «شایست نشایست»، «گزیده‌های زادسپرم»، «مینوی خرد»، «گزارش گمان‌شکن»، «جاماسب‌نامه»، «پندنامه زردشت»^۱، «ماه فروردین روز خرداد»، «گجستگ ابالیش»، «نامه‌های منوچهر»، «یوشت فریان»، «دادستان دینگ» و غیره.

ب. کتب غیر دینی پهلوی

متون غیردینی پهلوی را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: یکی اندرزنامه‌های پهلوی و دیگر کتب و رسالاتی که در باره موضوعات متعدد تألیف و تدوین شده‌اند. اندرزنامه‌ها که بخش مهمی از ادبیات فارسی میانه را تشکیل می‌دهند پیشینه و اهمیت ادبیات اندرزی را در ایران که موضوع آنها اخلاق، پند و اندرز و امثال و حکم است، نشان می‌دهد.

اکثر این اندرزنامه‌ها به بزرگان و فرزندگان و حکیمان نسبت داده شده‌اند مانند: اندرز بزرگمهر، اندرز آذرباد مهراسپندان، اندرز دانایان به مزدیستان و غیره. گذشته از اندرزنامه‌ها، کتب و رسالات متعددی به زبان پهلوی در زمینه‌های غیردینی تألیف یافته است که مهمترین آنها عبارتند از: یادگار زریوران، کارنامه اردشیر بابکان، درخت آسوریک، شهرستانهای ایران، خسرو قبادان و ریدک، افندیهای سیستان، مادیکان شطرنج، مادیکان هزار دادستان و غیره.

به طور کلی آثار دینی و غیردینی موجود از زبان فارسی میانه که مختصراً به نام «متون پهلوی» خوانده می‌شود، حاوی اطلاعات و آگاهیهای فراوانی دربارهٔ واژگان و دستور زبان فارسی میانه است و اطلاعات سودمندی از چگونگی زبان فارسی در دوره میانه در اختیار ما می‌گذارد که در بررسی تاریخ زبان بسیار با ارزش و مهم است.

۱. این رساله به نام «اندرز پوریوتکیشان» نیز خوانده می‌شود.

پرسشها

۱. زبانهای ایرانی میانه گروه غربی را چگونه تقسیم‌بندی می‌کنند؟
۲. چرا زبانهای گروه غربی «پهلوی» خوانده می‌شوند؟
۳. به جای دو اصطلاح «پهلوی اشکانی» و «پهلوی ساسانی» چه اسامی دیگری به کار می‌رود؟
۴. اختلاف موجود در دو زبان «پارتی» و «فارسی میانه» بیشتر در چه مواردی است؟
۵. زبان «فارسی جدید» بازمانده و صورت تحوّل یافته کدام زبان دوره میانه است؟
۶. زبان «فارسی میانه» دنباله طبیعی و بلا فصل کدام زبان باستانی است؟
۷. زبان «پارتی» در چه مقطع تاریخی، زبان رسمی و اداری ایران بود؟
۸. زبان «فارسی میانه» در چه مقطع تاریخی زبان رسمی و اداری ایران بود؟
۹. منظور از «اسناد تورفانی» چیست و این مدارک در تتبعات تاریخی زبان فارسی چه اهمیتی دارد؟
۱۰. علت اینکه آثار قابل توجهی از زبانهای ایرانی دوره میانه در ناحیه تورفان واقع در ترکستان چین یافت شده چیست؟
۱۱. از زبان «پارتی» چه اسناد و مدارکی موجود است؟
۱۲. به چه دلیل کتیبه‌های دوره ساسانی از زمره مهمترین اسناد بازمانده پارتی محسوب می‌شوند؟
۱۳. قدیمترین سکه‌های مکشوفه دوره اشکانی به چه زمانی تعلق دارند؟
۱۴. «نسا» در کدام ناحیه واقع شده است و سفالینه‌های مکشوفه از آن مکان به چه دلیل جزو منابع تاریخ زبان فارسی به شمار می‌روند؟
۱۵. «اورامان» در کجا قرار دارد و چه سند مکتوب زبانی از آن ناحیه کشف شده است؟
۱۶. «دورا - اروپوس» در کجا واقع است و از نظر منابع تاریخ زبان فارسی چه اهمیتی دارد؟
۱۷. «فارسی میانه» جزو کدام یک از گروههای زبانی ایرانی میانه است و به چه نامهایی خوانده می‌شود؟

۱۸. آیا زمان رواج زبان فارسی میانه با انقراض حکومت ساسانیان به پایان می‌رسد؟
۱۹. به طور کلی دوره میانه زبانهای ایرانی چند سال است؟
۲۰. خطی که متون «پارتی» و «فارسی میانه» به آن نوشته شده چه نام دارد؟
۲۱. «خط پهلوی» از روی کدام خط ابداع شده و چه نکات مشترکی با خط «فارسی جدید» دارد؟
۲۲. اشکالات عمده خط پهلوی چیست؟
۲۳. آیا خط پهلوی «کتابی» با پهلوی «کتیبه‌ای» فرق دارد؟
۲۴. در دوره ساسانیان غیر از خطوط پهلوی کتابی و کتیبه‌ای خطوط دیگری نیز وجود داشت؟
۲۵. «هزوارش» چیست و محققان در مورد علت وجود آن در خطوط ایرانی چه نظری دارند؟
۲۶. متون مانوی که به زبانهای مختلف ایرانی میانه در ناحیه «تورفان» یافت شده با چه خطی نوشته شده‌اند؟
۲۷. «خط مانوی» چه مزیتی بر «خط پهلوی» دارد؟
۲۸. چه آثاری از زبان «فارسی میانه» برجای مانده است؟
۲۹. کتیبه‌های ساسانی از چه جهت با کتیبه‌های هخامنشی شباهت دارند؟
۳۰. قدیمترین سکه‌هایی که نوشته‌های آن به زبان فارسی میانه است متعلق به چه زمانی است و به وسیله چه کسانی ضرب شده است؟
۳۱. بر روی سکه‌های ساسانی که پس از انقراض این حکومت همچنان رواج داشت چه تغییرات زبانی به چشم می‌خورد؟
۳۲. در تتبعات زبانی چرا برخی از اشیاء قیمتی بازمانده از دوره ساسانی نظیر: مهرها، سنگهای قیمتی و ظروف نقره‌ای، از زمره مدارک محسوب می‌شوند؟
۳۳. در ناحیه «دورا - اروپوس» چه آثار و اسنادی از زبان «فارسی میانه» یافت شده است؟
۳۴. غیر از متون مذهبی مانوی و زردشتی آیا متن مذهبی دیگری به زبان فارسی میانه موجود است؟
۳۵. مهمترین و پر حجم‌ترین آثار و مدارک بازمانده از زبان «فارسی میانه» چیست؟

۳۶. کتب دینی زردشتی به زبان فارسی میانه را به چند دسته تقسیم می‌کنند؟
۳۷. ترجمه و تفسیرهای «اوستا» به زبان «فارسی میانه» چه نامیده می‌شود؟
۳۸. «پازند» چیست و چرا در دوره میانه پازندنویسی معمول شد؟
۳۹. منظور از اصطلاح «زند و پازند» چیست؟
۴۰. غیر از ترجمه و تفسیرهای اوستا به زبان فارسی میانه (زند اوستا) آیا کتب مذهبی دیگری نیز به این زبان نوشته شده؟
۴۱. از زبان «فارسی میانه» چه کتابها و رسالاتی در زمینه‌های غیردینی برجای مانده است؟

دورهٔ جدید

زبانهای ایرانی جدید

سومین مقطع در بررسیهای تاریخی زبانهای ایرانی، «دوره جدید» است. این دوره از نظر تاریخی با استیلای تازیان بر ایران آغاز می‌گردد و تا زمان حاضر ادامه دارد.^۱ در این دوره نیز زبانها و گویشهای متعدد و مختلف، هر یک صورت تحوّل یافته و دنباله طبیعی زبانهای ایرانی دوره میانه است. زبانهای ایرانی دوره جدید از آن جهت که در حال حاضر نیز به کار می‌روند «زبانهای زنده» محسوب می‌شوند، از برخی از زبانهای دوره جدید علاوه بر صورتهای ملفوظ، صورت مکتوب نیز باقی است مانند زبان طبری، گیلکی، کردی و غیره. اغلب مورّخان و جغرافی‌نویسان اسلامی از زبانها و گویشهای ایرانی رایج در دوره جدید نام برده‌اند و گاهی شرح و تفصیلاتی هم درباره چگونگی این زبانها نوشته‌اند.^۲ مهمترین زبانهای ایرانی دوره جدید را می‌توان به اختصار به شرح زیر برشمرد:

۱. زبان پَشتو

«پشتو» زبانی است که در قسمتهای شرقی افغانستان متداول است و شهر عمده‌ای که مردمش بدین زبان تکلم می‌کنند، قندهار است. این زبان در قسمتهای شمالی پاکستان نیز به

۱. با اینکه واقعه انقراض ساسانیان مرزی تاریخی برای زبانهای ایرانی میانه محسوب می‌شود، ولی باید توجه داشت که اتفاقات مهم تاریخی تحولات و دگرگونیهای کلی در دستگاه زبان را بطور ناگهانی و یکباره موجب نمی‌شوند. بلکه شکل‌گیری این تحوّل سالها به طول می‌انجامد و بهمین دلیل، تا قرن سوم هجری هیچ اثری به زبان فارسی دری بوجود نیامده است. در حالی که آثار متعددی به زبانهای ایرانی میانه، در قرون نخستین هجری تحریر یافته و موجود است. بنابراین، در بررسی تاریخ زبان فارسی می‌باید سه قرن نخستین هجری را نیز به طول دوره میانه بیفزاییم.

۲. اهم این منابع عبارتند از: احسن التقاسیم (مقدسی)، نزهة القلوب (حمدالله مستوفی)، معجم البلدان (یاقوت)، التنبیه والاشراف (مسعودی)، مسالک و ممالک (اصطخری)، صورة الارض (ابن حوقل).

کار می‌رود. سخنگویانِ پشتو را حدود ۱۲ میلیون نفر برآورد کرده‌اند. این زبان که از زمرهٔ زبانهای ایرانی شرقی به شمار می‌رود، مشحون از لغات دخیل هندی، عربی و فارسی است و تا حدود زیادی ساختار قدیمی ایرانی خود را حفظ کرده است و با الفبای عربی نوشته می‌شود. «پشتو» دارای دو گویش اصلی شمالی و جنوبی و لهجه‌های متعددی است. از ویژگیهای گویش شمالی که بیشتر در پاکستان متداول است، وجود دو واج «خ» و «غ» است که معادل آنها در گویش جنوبی «ش» و «ژ» است و به همین دلیل این زبان با دو گونهٔ «پشتو» و «پختو» که فرمهای تلفظی شمالی و جنوبی آنست خوانده می‌شود. با اینکه ساختمان و قواعد ساختاری این زبان از فارسی دری پیچیده‌تر است، از حدود دو سدهٔ پیش در افغانستان بنابر دلایل سیاسی، بر اهمیت این زبان افزوده و از اهمیت فارسی دری که قبلاً زبان رسمی آن سامان بود، کاسته شده است.

۲. زبان کُردی

زبان کردی در منطقهٔ وسیعی به نام کردستان واقع در غرب ایران متداول است. بخشی از کردستان به کشور ایران و بخشهای دیگر آن به کشورهای عراق و ترکیه تعلق دارد و گویشهای متعددی در نواحی مختلف کردستان به کار می‌رود که همگی آنها «کردی» خوانده می‌شوند. مانند: کُرمانجی، زازا، مُکری، گورانی و غیره. زبان کردی دارای ادبیات کتبی و شفاهی قابل توجهی است.

۳. زبان آسی

یکی دیگر از زبانهای ایرانی دورهٔ جدید که ظاهراً صورت تحول یافتهٔ زبان «سکایی میانه» است زبان «آسی» است که در قسمتهایی از قفقاز متداول است.

۴. زبان یغنایی

این زبان در درهٔ یغناپ واقع در تاجیکستان متداول است و با اینکه گویندگان زیادی ندارد، از آن جهت که مطابق موازین زبانشناسی تنها صورت زنده و دنبالهٔ بلافصل زبان «سُغدی» است که تاکنون شناخته شده است، مورد توجه فراوان زبانشناسان تاریخی قرار گرفته است.

۵. زبان مונجانی

در ناحیه شمال شرقی افغانستان زبانی متداول است که «مونجانی» خوانده می‌شود. این زبان هم یکی از زبانهای ایرانی دوره جدید محسوب می‌گردد.

۶. زبان ارموری

این زبان در ناحیه‌ای واقع در جنوب افغانستان و شمال پاکستان متداول است.

۷. زبان کومزاری

این زبان در ناحیه‌ای واقع در جنوب خلیج فارس و در شمال شبه جزیره عربستان (روبروی بندرعباس) به کار می‌رود.

۸. زبانهای پامیری

در ناحیه کوهستانی مجاور پامیر که بخشی از آن جزو تاجیکستان است و بخشی دیگر جزو افغانستان، گویشهای متعدّد و مختلفی به کار می‌رود که همگی از زبانهای ایرانی دوره جدید محسوب می‌شوند از جمله: شُغنانی، سَریکلی، برتنگی، روشنی، یزغولمی، اشکاشمی، و خنی و غیره.

۹. زبان بلوچی

این زبان در میان بلوچهای ایران و پاکستان متداول است و با اینکه در نواحی مشرق و جنوب شرقی ایران رواج دارد، با توجه به مختصات و ویژگیهای ساختاریش جزو زبانهای ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود.

۱۰. زبان تاتی

«تاتی» یکی از زبانهای ایرانی است که در قسمتی از آذربایجان ایران و برخی از نواحی داغستان و جمهوری آذربایجان بدان تکلم می‌شود.

۱۱. زبان تالشی

زبان تالشی از زبانهای شمال غربی ایران محسوب می‌شود و در ناحیه‌ای واقع در جنوب غربی دریای مازندران به کار می‌رود. تالشی‌های ساکن قفقاز هم بدین زبان تکلم می‌کنند.

۱۲. زبان گیلکی

زبان گیلکی و گویشهای مختلف آن در ناحیه گیلان و دیلم رواج دارند.

۱۳. زبان طبری

این زبان در ناحیه طبرستان (مازندران) متداول است. زبان طبری از جمله زبانهای ایرانی دوره جدید است که دارای ادبیات مکتوب قابل توجهی است.

۱۴. زبان لُری و بختیاری

در منطقه لرستان و در میان قبایل بختیاری گویشهای چندی از جمله «لُری» و «لکی» متداول است که از زمره گویشهای ایرانی جدید به شمار می‌روند.

۱۵. زبانهای ایالت فارس

در استان فارس علاوه بر زبان فارسی که در شهرهای بزرگ به کار می‌رود، گویشهای متعددی در روستاها و شهرهای کوچک آن دیار هنوز متداول است. این زبانها به نام روستاها و مراکز رواج خود معروفند مانند: سیوندی، پاپونی، بورینگونی، ماسرمی، لاری و غیره.

۱۶. زبانهای مرکزی ایران

در نواحی مرکزی ایران در حواشی کویر زبانها و گویشهای متعدّد و مختلفی در شهرهای کوچک و روستاها وجود دارد که غالباً تعداد گویندگان آنها زیاد نیست. ولی هر یک از این گویشها به دلیل مختصات و ویژگیهای ساختاری و صوتی کاملاً از یکدیگر متمایز و متفاوتند. نکته قابل توجه این است که این زبانها با اینکه از نظر جغرافیایی بهم نزدیکند از نظر ساختاری قرابت چندانی ندارند. مهمترین این زبانها عبارتند از:

گوشه‌های مختلف سمنان: با اینکه این گوشه‌ها در یک منطقه رایج است ولی به علت اختلافات بارزی که در بین آنها موجود است به نامهای متفاوتی خوانده می‌شوند از جمله: لاسگردی، سرخه‌ای، سنگسری و شهمیرزادی.

گوشه‌های نواحی بین کاشان و اصفهان: در شهرها و روستاهای این نواحی گوشه‌های مختلفی به کار می‌رود از جمله: گوشه‌های محلات، خوانسار، جوشقان، لیمه، زفره، کشه، ونیشون و غیره.

گوش یزدی: این گوش در میان زردشتیان یزد و کرمان رواج دارد.

گوش نائینی: در منطقه «نائین» واقع در میان اصفهان و یزد رایج است.

گوش انارکی: در ناحیه «انارک» واقع در شمال نائین رواج دارد.

گوش نطنزی: در منطقه‌ای واقع در شمال غربی نائین گوشه‌هایی به کار می‌رود که به نامهای: نطنزی، یارندی و فریزندی خوانده می‌شوند.

گوش خوری: در ناحیه «بیابانک» واقع در جنوب دشت کویر این گوش رواج دارد.

۱۷. زبان فارسی جدید

از میان زبانهای ایرانی دوره جدید زبان «فارسی جدید» زبان رسمی، اداری، علمی و ادبی این دوره است. این زبان دنباله طبیعی و بلافصل زبان «فارسی میانه» است که اصطلاحاً «پهلوی» خوانده می‌شود. زبان فارسی میانه نیز همچنانکه ذکر شد، صورت تحول یافته و بلافصل زبان «فارسی باستان» است که صورت مکتوب آن در کتیبه‌های هخامنشی مضبوط است.

زبان فارسی جدید اغلب با صفت «دری» در مفهوم «اداری و دولتی» و گاهی نیز بدون صفت یعنی «فارسی» خوانده می‌شود.

ظاهراً علت نامیده شدن فارسی جدید با صفت دری آن است که زبان دولتی و رسمی دستگاه ساسانی که مقارن استیلای تازیان بر نواحی غربی و مرکزی ایران، به وسیله مباشران دولتی به مشرق و خراسان بزرگ منتقل شده بود، در زمان نخستین دولتهای نیمه مستقل و مستقل ایرانی که در قرون نخستین هجری در مشرق ایران تأسیس شد، رسمیت یافت و در امور اداری و ادبی به کار رفت. به عبارت دیگر، همان زبان رسمی و اداری ایران پیش از اسلام به طور مستمر بعد از اسلام نیز به صورت زبان

رسمی و ادبی ایرانیان رواج یافت و از این رو به نام «فارسی دری» معروف گردید.^۱ در دوره جدید برای نوشتن زبان «فارسی دری» از خط «عربی» استفاده می‌شود که از نظر منشأ با خطوط ایرانی در دوره میانه تفاوت چندانی ندارد. زیرا این خط نیز جزو خطوط سامی محسوب می‌شود و اصولی که در تکوین خطوط سامی رعایت شده در خط عربی نیز به چشم می‌خورد.

نکته حائز اهمیت این است که تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری اثر قابل توجهی به زبان فارسی جدید و به خط عربی در زمینه علمی و یا ادبی نوشته نشده است. بدین جهت زبان‌شناسان، «دوره فارسی جدید» را از قرن چهارم هجری مقارن با قرن دهم میلادی به حساب می‌آورند و آن را دوران هزار ساله فارسی جدید می‌خوانند.

علت وجود وقفه‌ای چنین طولانی (حدود سه قرن) در پدید آمدن آثار علمی و ادبی به زبان فارسی جدید، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بود. زیرا پس از استیلای تازیان بر ایران، همانند کشورهای دیگری که به وسیله مسلمانان فتح شده بود، اهتمام فرمانروایان غالب بر رواج زبان عربی و استفاده از آن به عنوان زبان رابط بین دستگاه خلافت و نواحی تحت تسلط ایشان بود. بهمین جهت در زمان حکومت حجاج بن یوسف (۹۵-۴۱ هجری) دفتر و دیوان در ولایت عراق از فارسی به زبان عربی نقل شد.^۲

در ولایت خراسان با اینکه مقاومت بیشتری در حفظ دواوین و دفاتر دولتی به زبان فارسی صورت گرفت و تا اواخر خلافت «هشام بن عبدالملک» (۱۰۵-۱۲۵ هجری) نیز همان دستگاه دیوانی ساسانی دوام داشت، بالاخره در زمان حکومت «یوسف بن عمر» دواوین و دفاتر دولتی در آن دیار به وسیله «اسحق بن طلیق» از فارسی به عربی برگردانده شد.^۳ بدین ترتیب زبان عربی در سراسر ایران به عنوان زبان اداری و رسمی به کار رفت و

۱. اغلب مورخان اسلامی مطالبی درباره واژه «دری» نوشته‌اند. از جمله «مقدسی» که گفته وی در این مورد مفهوم واژه «دری» را به طور دقیق تعیین می‌کند. وی در ذکر زبان مردم بخارا می‌نویسد: «زبان‌شان دری است و هرچه از آن گونه باشد دری خوانده می‌شود، زیرا که آن زبانی است که به آن نامه‌های شاه را می‌نویسند و با آن عریضه به شاه می‌فرستند و اشتقاق آن از «در» است که باب (درگاه) باشد ر.ک. احسن التقاسیم، چاپ لیدن، ص ۳۲۵.

۲. «بلاذری» درین باب می‌نویسد که صالح بن عبدالرحمن مولای بنو تمیم، دیوان را از پارسی به تازی گرداند. ر.ک. فتوح البلدان، چاپ مصر، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳. برای توضیحات بیشتر درین مورد ر.ک. جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ترجمه فارسی، صفحه ۱۰۰ به بعد.

طبیعی است که احراز مشاغل و مناصب دولتی مستلزم فراگرفتن و استعمال زبان عربی بود. زیرا که این زبان امکان ارتباط با سراسر قلمرو خلافت را فراهم می‌آورد. تعداد ایرانیانی که در قرون نخستین هجری از زمره استادان و ادیبان زبان عربی محسوب می‌شوند و در زمینه‌های صرف و نحو و شعر و تألیف کتب در علوم عقلی و نقلی و یا ترجمه کتابهای ادبی و علمی ایران به زبان عربی مشهورند، بسیار قابل توجه است.^۱

از قرن سوم هجری که حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل ایرانی در نواحی شرقی و شمال شرقی ایران (خراسان و ماوراءالنهر) تأسیس گردید، توجه به زبان فارسی زیاد شد و امیران سامانی که از عدم اطلاع عامه مردم آن نواحی به زبان عربی آگاه بودند، سیاست ترویج زبان فارسی را پیش گرفتند و از طریق تشویق شعرا و ادیبان و حمایت از آنان و همچنین ترجمه کتابهای مهم تازی به زبان فارسی^۲ و نیز به کار بردن این زبان به عنوان زبان رسمی در مکاتبات دولتی، در رواج دوباره زبان فارسی نقش عمده‌ای ایفا کردند.

بدین ترتیب زبان فارسی دری زبان رسمی و ادبی دولت مقتدر سامانی شد و همین امر موجب گردید که این زبان در ادبیات مکتوب نیز استوار گردد و پس از زمانی قریب دوست سال که بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی و وقایع مربوط بدان در تکامل زبان ادبی فارسی وقفه‌ای پدید آمده بود، بار دیگر زبان «فارسی دری» به صورت مکتوب در منطقه وسیعی از ایران و آسیای میانه انتشار یابد. البته درین میان نقش شعر و شعرای خراسان و ماوراءالنهر که تحت حمایت و تشویق امیران سامانی بودند، اهمیت بسزایی داشته است.

نهضت ترویج زبان فارسی به جای زبان عربی که در زمان فرمانروایی سامانیان آغاز شده بود بسرعت توسعه یافت تا جایی که اندک زمانی بعد، در دوران غزنویان، فارسی دری زبان ادبی کشور گردید و دهها تن شاعر و نویسنده ایرانی تحت حمایت غزنویان به زبان فارسی شعر سرودند و کتابهای متعددی در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی و تاریخی تألیف کردند. در دوره سلجوقیان تمایل و توجه به زبان فارسی به مراتب بیشتر شد. تا جایی که دیگر در امور اداری و مکاتبات دیوانی نیز زبان عربی منسوخ گردید و زبان فارسی دری جای آن را گرفت.

۱. ثعالبی در *یتمه‌الدهر* به یکصد و نوزده تن شاعر ایرانی که در آن زمان تنها در بلاد خراسان و ماوراءالنهر به زبان عربی شعر می‌سرودند اشاره می‌کند.

۲. امیراسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ هجری) دستور داد کتاب «السواد الاعظم» به فارسی ترجمه شود و منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل (۳۵۰-۳۶۵) به ترجمه «تفسیر طبری» فرمان داد.

منطقه رواج فارسی دری نخست در مشرق و شمال شرقی ایران بود و بیشتر شاعران و نویسندگان ایرانی که در دستگاه امیران و بزرگان صفاری، سامانی، غزنوی و سلجوقی به سر می‌بردند از مردمان نواحی خراسان بزرگ و ماوراءالنهر بودند. بنابراین، می‌توان گفت که از قرن سوم هجری به بعد زبان فارسی دری رفته‌رفته جای خود را در تمام شئون سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بسیاری از نواحی ایران و آسیای میانه باز کرد.

پس از سامانیان با وجود تغییراتی که در حکومتها و انتقال قدرت سیاسی به وجود آمد، زبان فارسی دری همچنان در نقش زبان ادبی و اداری سرزمینهای پهناور تحت تسلط غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان باقی ماند. حتی پس از استیلای مغولان، بزرگان آن قوم در مکاتبات خویش زبان فارسی را به کار می‌بردند و در عهد تیمور و بازماندگانش و نیز در زمان سلطه سیاسی خانان بخارا در آسیای میانه زبان فارسی دری همچنان زبان مکاتبات دولتی و اداری آن نواحی بوده است. از قرن دهم هجری که مغولان بر هندوستان استیلا یافتند، زبان فارسی در دربار مغولی هند نیز زبان دولتی و رسمی شد و تا پایان قرن گذشته در شبه قاره هند، زبان فارسی نه تنها زبان ادبی آن دیار بوده است، بلکه در مکاتبات رسمی و اداری و محاکمات حقوقی نیز به کار می‌رفت. همچنین در آسیای صغیر - در دوره حکومت امرای عثمانی - فارسی دری مدتها زبان دیوانی و ادبی می‌بود.

بدین ترتیب، زبان فارسی دری نه تنها در ایران و بخشهایی از آسیای میانه بلکه در میان بسیاری دیگر از اقوام شرق نزدیک و میانه، در مناطقی مانند: هند، آسیای صغیر و افغانستان زبان ادبی و رسمی به شمار می‌رفت و زبانی که نخست بار در نواحی ماوراءالنهر، بلخ، هرات، بخارا و طوس به عنوان زبان ادبی مطرح شد، رفته‌رفته به غرب و مرکز ایران نیز راه یافت.

آنچه شایان توجه است این است که زبان فارسی دری در طول هزار سال دوام خود به عنوان زبان رسمی و ادبی مکتوب در سراسر قلمرو پهناور انتشار آن، وحدت و یکنواختی خود را از دست نداده است و تنها در برخی از موارد، لغات و واژه‌های محلی معدودی در آن راه یافته است. اگر آثار و تألیفات علمی و ادبی فارسی را در طول ده قرن اخیر مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که درین آثار اختلافات چشم‌گیر زبانی از قبیل

ترکیبات لغوی، نحو یا اجزای کلمات که جنبه محلی و ناحیه‌ای داشته باشد وجود ندارد و آثار سخنورانی نظیر: فردوسی، رودکی، ناصرخسرو، قطران، عطار، عنصری، سعدی، حافظ، صائب، خاقانی، نظامی، مولوی، بهار، پروین اعتصامی، شهریار و دیگران، وحدت زبان فارسی دری را به عنوان زبان رسمی و علمی و ادبی در دوره جدید تأیید می‌کند.

بیشترین اختلافی که در زبان فارسی مستعمل در نواحی مختلف مشاهده می‌شود، در زمینه اصوات و لغات است که اصطلاحاً اختلافات لهجه‌ای خوانده می‌شود. این اختلاف لهجه‌ها خود نتیجه تأثیر زبان محلی دوره میانه در زبان فارسی جدید است. مثلاً در لهجه خراسان تأثیر زبان پارتی، در آسیای میانه تأثیر زبان سغدی و در سیستان تأثیر زبان سکایی دیده می‌شود. ولی وجود لهجه‌های گوناگون موجب افتراق و اختلاف زبان نمی‌شود. همچنانکه در زمان حاضر در شهرهای مختلف مرکزی، جنوبی، شرقی، شمال شرقی و غربی ایران زبان فارسی با لهجه‌های مختلفی به کار می‌رود: مانند: تهرانی، کرمانی، مشهدی، اصفهانی، شیرازی، یزدی، همدانی و غیره. متکلمان به این لهجه‌ها با اینکه همگی به زبان فارسی تکلم می‌کنند، می‌توان از روی اختلافات صوتی و برخی از لغات محلی موجود در زبانشان، موضع جغرافیایی و محل نشو و نما را تشخیص داد. به عبارت دیگر از روی لهجه آنها می‌توان دریافت که اهل کدام شهرند.

زبانی که در تاجیکستان به عنوان زبان رسمی و ادبی آن خطه به کار می‌رود و اغلب از آن با عنوان زبان تاجیکی یاد می‌کنند و همچنین زبان فارسی که در بخشی از افغانستان رایج است و آن را «دری» می‌خوانند، گونه‌هایی از زبان فارسی جدید محسوب می‌شوند.

مختصات زبان فارسی جدید

زبان فارسی در «دوره جدید» با اینکه دنباله بلافصل «فارسی میانه» است از چند جهت تحوّل یافته و با فارسی میانه اختلاف آشکار دارد. تحولات عمده زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف. تحوّل اصوات: برخی از اصوات زبان فارسی میانه در دوره جدید به کلی حذف شده‌اند مانند «او معدوله» چنانکه کلمات: خواهر، خواب، خویش در فارسی جدید به صورت «خاھر، خاب، خیش» تلفظ می‌شوند و پاره‌ای از آنها به اصوات دیگری تبدیل یافته‌اند مانند تحولات صوتی در واژه‌های زیر:

فارسی میانه	فارسی جدید
وَرَد	مُکَل
وتارتن	گذاردن
یام	جام
وناس	گناه
بوت	بود
روچ	روز

در مواردی دیگر بعضی از واجهای یک واژه حذف شده است مانند:

اناہیت	ناہید
دشخوار	دشوار
نامیک	نامی
هَگر	اگر
کُنشن	کُنش
ارتخشیر	اردشیر

ب. تحول واژگان: در این مورد نیز با توجه به تغییرات و دگرگونی‌هایی که در بافت جامعه از نظر سیاسی و مذهبی و اقتصادی پیش آمده است، یا واژه‌هایی به دلیل از بین رفتن مصداق و مدلولهایشان از زبان خارج شده و طبعاً واژه‌های جدیدی متناسب با نیازهای جامعه در زبان ظاهر شده است و یا به دلایل یاد شده، رابطه قراردادی میان الفاظ و معانی آنها تغییر یافته است و واژه‌های دوره میانه در دوره جدید در مفاهیمی نو و متفاوت از گذشته به کار می‌روند. به عبارت دیگر الفاظ و کلمات در زبان باقی مانده ولی بار معنایی آنها تفاوت کرده است مانند: یزدان، دیو، دین و غیره.

وجود واژه‌های دخیل فراوان از زبانهای عربی، ترکی، مغولی و اروپایی نیز از مشخصات ویژه زبان فارسی جدید است. زیرا بنا بر دلایل سیاسی و اوضاع خاص اجتماعی از جمله استیلای تازیان، حکومت‌های ترکان و هجوم مغول به خاک ایران و تسلط آنان و اعقابشان در این دیار و توسعه روابط فرهنگی و سیاسی و تجاری ایران و

اروپا از دوره قاجاریه، راه ورود واژه‌های بیگانه به زبان فارسی هموار شد.^۱

ج. تحول صرفی: از نظر «صرف» یا «ساخت کلمات» نیز در فارسی جدید تغییراتی رخ داده است. نظیر ساخت صفت عالی یا فعل مستقبل و یا به کار بردن افعال مرکب اسمی مانند: خواب کردن به جای «خفتن»، زخم زدن به جای «خستن»، گلابه کردن به جای «گزشن».

د. تحول نحوی: در ساخت نحوی و روابط همنشینی زبان فارسی جدید نیز تغییراتی پدید آمده است مانند تغییر جای تکواذهای نفی، نهی، استمرار، شناسه‌ها و غیره.

بسیاری از تغییرات نحوی عارض بر زبان فارسی جدید تحت تأثیر نحو زبان عربی در قرون آغازین این دوره و زبانهای فرنگی در قرن اخیر است.

۱. ورود واژه‌های «عربی» در زبان فارسی از آغاز دوره جدید تا حدود قرن هفتم هجری که زمان حمله مغول است بسیار بارز است. تأثیر زبان عربی در واژگان فارسی جدید و جایگزینی آن با معادل‌های فارسی به صورت گوناگون بوده است. توضیح اینکه گاه واژه دخیل عربی، ترجمه واژه فارسی معادل آن است. مانند: ماوراءالنهر که ترجمه وراورد* است و ریحانةالملوک که ترجمه شاه اسپرم است و نظایر اینها. گاهی کلمات فارسی معرب می‌شوند مانند: خندق، مقرنس، جوهر، فردوس، مجوس و مانند اینها. گاهی نیز کلمات معادل عربی جایگزین واژه‌های فارسی می‌شوند مانند، مراجعت، مکاتبه، تقسیم، دعوت و غیره. باید توجه داشت که صاحبان مشاغل و مناصب دولتی و منشیان و مأموران عالی‌رتبه دستگاه خلافت که با زبان عربی آشنایی داشتند عامل مهمی در ورود لغات فراوان عربی در زبان فارسی بوده‌اند. همچنین از طریق علوم دینی اسلامی و علوم عقلی و نقلی و تصوف که کتب و منابع آنها نخست به زبان عربی تألیف و سپس به فارسی ترجمه می‌شد، واژه‌های بیشماری از زبان عربی در زبان فارسی نفوذ و رواج یافت. زیرا نویسندگان و مترجمان اغلب اصطلاحات آن فنون را عیناً در فارسی به کار می‌بردند. ورود لغات «ترکی» به زبان فارسی دری نیز از قرون اولیه هجری با نفوذ قبایل ترک در آسیای میانه و تماس و ارتباط آنها با ایرانیان نواحی شمال شرقی آغاز می‌شود. واژه‌های دخیل ترکی نخست بیشتر القاب و عناوین رؤسای طوایف ترک زبان یا اصطلاحات نظامی و سازمانهای قبیله‌ای آنها بود و رفته‌رفته واژه‌های دیگر نیز همراه با توسعه روابط و نفوذ و تسلط آنان بر ایران بویژه از زمان سلجوقیان افزوده شد. (برای آگاهی بیشتر درین زمینه رک. «لغات ترکی، مغولی، چینی در تاریخ بیهقی»، قیام‌الدین راعی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، ۱۳۴۹، ص ۱۸۲-۱۹۸).

از قرن هفتم با هجوم مغولان به ایران راه ورود واژه‌هایی از زبان مغولی به فارسی گشوده شد. واژه‌های دخیل مغولی بخصوص در کتابهای تاریخ، فراوان و مکرر به کار رفته است. در زمانهای اخیر نیز با توسعه روابط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران با ممالک اروپایی از جمله: جنگها و تجارت ایران با روسیه، تأسیس دارالفنون و ورود استادان و معلمان خارجی، استفاده از مستشاران فرنگی، اعزام محصلان به خارج و ترجمه کتب از زبانهای اروپایی، واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرات فراوانی از زبانهای مغرب زمین وارد زبان فارسی شده است.

* اگر پهلوانی ندانی زبان

وراورد را ماوراءالنهر دان

فردوسی (به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

پرسشها

۱. در پژوهشهای تاریخی زبان فارسی منظور از دوره جدید کدام مقطع تاریخی است؟
۲. زبانهای دوره جدید به چه دلیل «زبانهای زنده» محسوب می شوند؟
۳. کدامیک از زبانهای ایرانی دوره جدید شناخته شده اند و تقسیمات این زبانها به چه صورتی است؟
۴. زبان فارسی جدید به چه علت با صفت «دری» خوانده می شد؟
۵. فارسی دری دنباله تحوّل یافته کدامیک از زبانهای ایرانی دوره میانه و دوره باستان است؟
۶. به چه دلیل منطقه ترویج زبان فارسی دری در آغاز دوره جدید ناحیه مشرق ایران بود؟
۷. در دوره جدید برای نوشتن زبان فارسی جدید از چه خطی استفاده می شود؟
۸. آیا در قرون نخستین هجری کتابی به زبان فارسی جدید و به خط عربی تألیف شده است؟
۹. در قرون اولیه هجری چه کوششهایی برای انتقال دفاتر و دواوین دولتی از فارسی به عربی صورت گرفت؟
۱۰. فارسی دری در دوره جدید از چه زمانی و به چه ترتیب، زبان ادبی و رسمی ایران شد؟
۱۱. دوره رواج فارسی جدید چند قرن محسوب می شود؟
۱۲. حکومتهای صفاری، سامانی، غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی چه نقشی در ترویج زبان فارسی به عنوان زبان رسمی ایران داشتند؟
۱۳. اختلافات لهجه ای زبان فارسی جدید ناشی از چیست؟
۱۴. آیا اختلاف لهجه ها در زبان فارسی جدید اختلافاتی از نظر کاربرد این زبان در نواحی مختلف مملکت ایجاد کرده است؟
۱۵. فارسی جدید از چه جهاتی با فارسی میانه تفاوت دارد؟
۱۶. در زبان فارسی جدید از نظر اصوات چه تغییراتی روی داده است؟

۱۷. تحوّل واژگان زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید به چه صورتی است؟
۱۸. واژه‌های دخیل در زبان فارسی جدید بیشتر از کدام زبانهاست؟
۱۹. علّت ورود لغات قرضی فراوان از زبانهای مختلف در فارسی جدید چیست؟
۲۰. زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید آیا تحولات صرفی و نحوی نیز داشته است؟

بخش دوم

بررسی تحولات تاریخی زبان فارسی

الف - بررسی اجمالی دگرگونیهای آوایی زبان فارسی از دوره باستان تا دوره جدید
ب - بررسی اجمالی دگرگونیهای تاریخی دستگاه صرفی و نحوی زبان فارسی

بررسی اجمالی
دگرگونیهای آوایی زبان فارسی
از دوره باستان تا دوره جدید

تحوّل تاریخی زبان فارسی

فارسی که زبان رسمی میهن ماست دنباله طبیعی و تحوّل یافته فارسی باستان است و تاکنون سه دوره مهم تحوّل را پشت سر گذاشته است. این زبان در جریان تحوّل تاریخی خود در هر دوره، از سه جهت دگرگون شده است: از جهت اصوات و واجها، از نظر نظام زبانی یا دستگاه صرفی و نحوی و از حیث واژگان و بارهای معنایی آنها. از این رو، نخست تحوّل تاریخی اصوات و واجهای فارسی را در طول سه دوره باستان، میانه و جدید بررسی می‌کنیم. ولی پیش از آغاز این بررسی ناچار از ذکر مقدماتی هستیم.

الفبای آوانگار

برای بررسی تاریخ زبان فارسی در طول سه دوره باستان، میانه و جدید می‌باید مثالهایی از هر سه صورت زبانی ذکر شود و چون با الفبای معمول نمی‌توان گونه درست تلفظی واژه‌های فارسی در هر سه دوره تاریخی را نشان داد، ناچار از الفبای آوانگار مخصوصی استفاده می‌کنیم تا نوشتن صورتهای قدیمی زبان آسان‌تر باشد. این الفبا به ترتیب زیر است:

ا = آ

ای = i

ا = ا

او = u

ا = e

علایم یادشده مخصوص مصوتهای کوتاه است. برای آنکه کشیدگی مصوتهای مشخص شود بالای هر یک از علایم فوق خطی کوتاه کشیده می‌شود. بدین شکل:

ā = آ	ای (کشیده) = Ā
ō = اُ	او (کشیده) = ū
ē = اِ	

در زبانهای ایرانی باستان مصوتی وجود داشت که در تحوّل از دوره باستان به دوره میانه به مصوتهای دیگر بدل شده است. برای نشان دادن این مصوت که اصطلاحاً واکه «بی رنگ» یا (schwa) خوانده می شود، از این علامت «ə» استفاده می شود.

نشانه هایی که برای نوشتن صامتها به کار می رود عبارتند از:

b = ب	δ = ذ	k = ک
p = پ	r = ر	g = گ
t = ت	z = ز	l = ل
č = چ	ž = ژ	m = م
š = ش	s = س	n = ن
h = ه	š = ش	v = و
x = خ	γ = غ	y = ی
d = د	f = ف	∅ = همزه

در زبانهای باستانی ایران صوتی وجود داشت که به هنگام ادای آن نوک زبان میان دندانها قرار می گرفت و صدایی همانند «th» زبان انگلیسی داشت. در الفبای آوانگار این صوت را با علامت «θ» نشان می دهند. در رسم الخط فارسی جدید گاهی برای نشان دادن این صوت از حرف «ث» استفاده می شود همانند واژه «گاناها» که جمع «گاث» به معنی سرود است.

حرف نویسی و آوانویسی

الفبای آوانگار به دو طریق برای بازنویسی آثار بازمانده از زبانهای دوره باستان و میانه به کار می رود. یکی ازین دو طریق را «حرف نویسی» (transliteration) و دیگری را «آوانویسی» (transcription) می خوانند.

در حرف نویسی، معادل حرفهای نوشته شده در متن اصلی به حروف آوانگار برگردانده می شود بدون اینکه چیزی از آن کاسته و یا بدان افزوده گردد. برای حرف نویسی از حروف بزرگ استفاده می کنند. مثلاً حرف نویسی واژه «بابک» به این

شکل است: «BABK» ولی در آوانویسی صورت تلفظی واژگان به خط آوانگار نوشته می‌شود. لذا آوانویسی بابک به این شکل است: /bābak/. به سخن دیگر، «حرف‌نویسی» عبارت است از نوشتن نشانه‌هایی که چشم ما می‌بیند و «آوانویسی» عبارت است از نگاشتن اصواتی که گوش ما می‌شنود.

نظری کلی به تحولات صوتی زبان فارسی

مختصات کلی دگرگونیهای صوتی فارسی از دوره باستان به دوره‌های میانه و جدید را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. حذف مصوت‌های پایانی.
۲. حذف هجای پایانی.
۳. تبدیل آواگروه‌ها به یک مصوت کشیده.
۴. حذف برخی از واجهای سازنده وازه برای ساده‌تر شدن تلفظ آن.
۵. حذف یکی از دو صامت آغازی در برخی از گروه‌های صوتی.
۶. بیرون رفتن بعضی از اصوات از زبان و جایگزین شدن اصوات دیگر به جای آنها.
۷. تبدیل برخی از واجها به واجهای دیگر.

اینک به بررسی و توضیح هر یک از موارد یاد شده می‌پردازیم.

۱. بارزترین ویژگی صوتی فارسی باستان این بود که اغلب وازه‌ها به مصوت ختم می‌گردید و آشکارترین تحوّل صوتی زبان از دوره باستان به دوره میانه حذف همین مصوت‌های پایانی است مانند:

فب. ۱	فم. ۲	فن. ۳
xara-	xar	xar
	خر	

۱. «فب» علامت اختصاری فارسی باستان است. گاهی به جای «فب» از علامت «op» که صورت کوتاه شده (old Persian) است نیز استفاده می‌کنیم.

۲. «فم» علامت فارسی میانه است و می‌توان به جای آن از علامت «mp» که صورت مختصر شده (middle Persian) است استفاده کرد.

۳. «فن» علامت اختصاری فارسی نو است و در بعضی از منابع به جای آن از علامت «np» که مخفف (new Persian) است استفاده می‌کنند.

فرمان	farmān	framān	framānā-
ستون	sutun	stūn	stūnā-
مشک	mašk	mašk	maškā-
راست	rāst	rāst	rāsta-
ماد	Mād	Mād	Māda-
پارس	pārs	pārs	pārsa-
سر	sar	sar	sara-
دست	dast	dast	dasta-
هند	Hind	Hind	Hindu-
تن	tan	tan	tanu-
باج	baǰ	baǰ	bāǰī-
بوم	būm	būm	būmi-
ماه	māh	māh	māha-

۲. تحوّل صوتی دیگر زبان فارسی از دوره باستان به دوره میانه که موجب آسانی تلفّظ این زبان شد، حذف هجاهای پایانی کلمات بود. مثالهای زیر، این تحوّل را نشان می دهد:

	فن.	فم.	فب.
گم	kam	Kam	Kamna-
مرد	mard	mart	martiya-
چرم	čarm	čarm	čarman-
نام	nām	nām	nāman-
ان (علامت جمع)	-ān	-ān	-ānām
به (به معنی بهتر)	beh	vah	vahyah ^۱

۱. هر گاه در بررسیهای تاریخی یک زبان علامت «*» بر بالای واژه‌ای قرار بگیرد، نشانه آن است که واژه موردنظر در متون موجود از آن زبان یافت نشده است و از روی شواهد و قراین بازسازی شده است. برای مثال چون از زبان هند و اروپایی اثری موجود نیست، مثالها و صورتهایی که برای آن زبان ارائه می‌شوند همگی مفروض‌اند و از روی شواهد موجود بازسازی شده‌اند، به همین جهت با علامت «*» مشخص می‌گردند.

	فن.	فم.	او. ^۱
شب	šab	šap	xšapan

۳. یکی از تحولات مهم دستگاه آوایی زبان فارسی از دوره باستان به دوره میانه و جدید، از بین رفتن «آواگروهها»^۲ است. در دوره باستان دو آواگروه وجود داشته است. یکی از آواگروههای فارسی باستان «ai» بود که معادل آن در زبان اوستایی «ae» است. این آواگروه در دوره میانه به مصوت کشیده «ē» و در دوره جدید به مصوت کشیده «ā» بدل می شود. به مثالهای زیر توجه کنید:

	فن.	فم.	او.
(نیم)	nīm	nēm	naema-
(گیس، قس. گیسو)	gīs	gēs	gaesa-
(زین)	zīn	zēn	zaena-
(کین)	kīn	kēn	kaena-
(دین)	dīn	dēn	daena-
(دیو)	dīv	dēv	daeva-
			فب.
(پیش)	piš	pēš	paišiyā-
(هری، جزء نخست واژه هریرود)	harī	hārē	haraiva-
(بین، ماده مضارع دیدن)	bīn	vēn	vaina-

یکی دیگر از آواگروههای فارسی باستان «au» بود که معادل اوستایی آن «ao» است. این آواگروه نیز در دوره میانه بدل به مصوت کشیده «ō» و دوره جدید تبدیل به «ū» می گردد. همچنانکه در مثالهای زیر می بینیم:

۱. از آنجا که مواد زبانی بازمانده از فارسی باستان اندک است و نمی تواند پاسخگوی همه پرسشهای ما درباره ریشه و صورت باستانی واژهها باشد، برای روشن شدن بسیاری از موارد که نوشته های فارسی باستان بسنده نیست، به معادل «اوستایی» آن مراجعه می کنیم. شواهدی را که از متون اوستایی اخذ می کنیم با علامت اختصاری «او» یا «Av» نشان می دهیم.

۲. «آواگروه»، معادل فارسی اصطلاح (diphthong) است و به گروه صوتی مرکب از دو مصوت اطلاق می شود.

	فن.	فم.	فب.
(دروغ)	durūy	drōg	drauga-
(رود)	rūd	rōd	rautah-
(روز)	rūz	rōz	raučah-
(کوه)	kūh	kōf	kaufa-
			او.
(دوش، به معنی شانه)	dūš	dōš	daoša-
(گوش)	gūš	gōš	gaoša-
(گوسفند)	gūsband	gōspand	gaospənta-

۴. یکی دیگر از دگرگونیهای صوتی زبان از دوره باستان به دوره میانه آنست که گاه یک یا چند واج از یک واژه حذف می شود. مانند مثالهای زیر:

	فن.	فم.	فب.
(تیر)	tīr	tīr	tigra-
(همدان)	Hama(e)dān	Hamatān	Hagmatāna-
			او.
(کشور)	kešvar	kišvar	karšvar-
(هزار)	hezār	hazār	hazangra-
آشکار	āš(e)kār	āškār	aviškāra-
(چند)	čand	čand	čavant
(شام، غذای شب)	šām	šām	xšāfnya-
(کرکس)	karkas	karkās	kahrkāsa-
(پشت)	pušt	pušt	paršti-
(دوزخ)	dūzax	dōžax	daožahva-
			فب.
(شاه)	šāh	šāh	xšāyaθiya-

۵. در فارسی باستان برخی از واژه‌ها با دو صامت «ks» و یا «ks̥» آغاز می شد. در تحوّل صوتی از دوره باستان به دوره میانه، صامت نخستین این خوشه‌های صوتی حذف

می شود. به مثالهای زیر توجه کنید:

	فن.	فم.	فب.
(شب)	šab	šap	xšap-
(شاه)	šāh	šāh	xšāyaθiya-
			او.
(شید، به معنی درخشان.)	šīd	šēt	xšaeta-
این واژه جزء دوم کلمات خورشید و جمشید است)			
(شش)	šeš	šaš	xšvaš-
(شرم)	šarm	šarm	fšarma-
(شبان، چوپان)	šabān	šapān	fšupāna-

۶. یکی از جالبترین تحولات صوتی در دستگاه زبان فارسی این است که صوت «θ» که در دوره باستان در کلمات زیادی وجود داشت از دوره میانه به کلی از زبان خارج می شود و به جای آن یا «h = h» و یا «t = t» به کار می رود. مانند:

	فن.	فم.	فب.
(پهلوی، به معنی پهلوان)	pahlō	pahlav	parθava-
(شاه)	šāh	šāh	xšāyaθiya-
(گاه، به معنی تخت و وقت. قس. گاهواره)	gāh	gāh	gāθu-
(راه)	rāh	rāh	*rāθa-
			او.
(شهر)	šahr	šahr	xšaθra-
(مهر)	mehr	mihr	miθra-
(چهر)	čehr	čihr	čiθra-
			فب.
(گیتی، قس. گیهان)	gītī	gētīk	gaiθā-

(تو، ضمیر دوم شخص مخاطب)	to	tō	θuva-
			او.
(زردشت)	zardošt	zartušt	zaraθuštra-
(آبتین، نام پدر فریدون)	Ātbīn		Āθwya-
↓	↓		
(آبتین)	Ābtīn		

۷. مهمترین دگرگونی آوایی که در تحوّل فارسی از دوره باستان به دوره های بعدی در دستگانه زبان رخ داده است، تبدیل واجها به یکدیگر است. به طوری که همه اصوات زبان، اعم از صامت یا مصوت، در طول تاریخ هر کدام به چندین صوت دیگر بدل شده اند. در اینجا به دلیل تنگی مجال تنها به ذکر چند مورد به عنوان نمونه می پردازیم.^۱

۱. تحوّلات تاریخی صوت «ج = چ» در زبان فارسی.

بارزترین دگرگونیهای تاریخی این صوت به شرح زیر است:

الف. گاهی این صوت تا فارسی میانه نیز باقی می ماند ولی در فارسی جدید اگر در مجاورت واج «ن = n» قرار بگیرد بدل به «ج = چ» می شود:

	او.	فم.	فن.
panča-	panč	panj	(پنج)
	vinčišk	gonješk	(گنجشک)

ب. چنانچه صوت «ج = چ» در کنار یکی از مصوتها قرار بگیرد، در تحوّل بدل به «ز = z» می شود.

	فب.	فم.	فن.
hača-	az	az	(از)
raučah-	rōz	rūz	(روز)

ج. اگر صوت «ج = چ» در کنار «ت = t» واقع شود، در تحوّل بدل به «خ = x» می شود.

۱. برای آگاهی بیشتر از تحوّلات آوایی زبان فارسی به مراجع زیر نگاه کنید:

paul Horn, Grundriss der Neupersischen Etymologie, New York, 1974.

W. Geiger and E. Kuhm, Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg, 1898-1901.

این تحول را می‌توان بدین شکل نشان داد: $\check{t} > xt$
 بهترین مثال برای این تحول آوایی، ماده‌های ماضی افعالی هستند که در ریشه آنها صوت «ج = چ» وجود دارد. مانند:

	ف.ن.	ف.م.	$\sqrt{ta\check{c}}$
(تاخت)	tāxt	tāxt	
(ساخت)	sāxt	sāxt	$\sqrt{sa\check{c}}$
(دوخت)	dūxt	dōxt	$\sqrt{du\check{c}}$
(آمیخت)	āmīxt	āmēxt	$\bar{a} + \sqrt{mi\check{c}}$

لازم به توضیح است که ماده‌های ماضی و مضارع افعالی که در ریشه‌هایشان صوت «ج» وجود دارد، دو تحول متفاوت این صوت را نشان می‌دهند. در ماده ماضی «ج» در کنار «ت» قرار می‌گیرد و تبدیل به «خ» می‌شود. در حالی که در ماده مضارع «ج» در کنار مصوتی واقع می‌شود که شناسه با آن شروع می‌گردد، لذا «ج» در کنار مصوت بدل به «ز» می‌شود:

(دوز)	dūz	ماده مضارع	$\sqrt{du\check{c}}$
(دوخت)	dūxt	ماده ماضی	
(تاز)	tāz	ماده مضارع	$\sqrt{ta\check{c}}$
(تاخت)	tāxt	ماده ماضی	
(ساز)	sāz	ماده مضارع	$\sqrt{sa\check{c}}$
(ساخت)	sāxt	ماده ماضی	

۲. تحولات تاریخی صوت «d = د» در زبان فارسی.

این صوت از دوره باستان تا فارسی جدید چندین تحول داشته است از جمله:
 الف. اگر صوت «d = د» در میان یا پایان واژه قرار بگیرد، ممکن است بدل به «h = ه» بشود.

۱. این شکل $\sqrt{\quad}$ نشانه ریشه است.

	ف.ن.	ف.م.	ف.ب.
(سپاه)	sepāh	spāh	spāda-
(دَه - دَهَم، دهی، دهد، قس. دهش)	dah-	dah-	dadā-
(ماه ^۱ ، به معنی ماد. قس. ماه کوفه، ماه بصره)	māh	māh	māda-
ب. صوت «د = d» گاهی در تحوّل بدل به «ی = y» می شود. ^۲ مانند:			
	ف.ن.	ف.م.	ف.ب.
(پای)	pāy	pāy	pāda-
(رای)	rāy	rāy	rādi-
↓	↓		
(را - علامت مفعول بی واسطه. قس. زیرا، برای)	rā		
(بسیار)	besyār	vasyār	*vasidāra-
			او.
(بوی)	būy	bōy	baoda-
			ف.ب.
(مای ^۳ - به معنی ماد)	Māy	Mād	Māda-

۱. واژه «ماه» را در لغت نامه‌ها به گونه زیر معنی کرده‌اند: «ماه به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند.»؛ «نواحی را که امروز ما همدان و کرمانشاه و دینور و نهاوند و پیشکوه گویم در قدیم «کشور ماه» می‌نامیدند.» در جغرافیای تاریخی شهر «دینور» را «ماه کوفه» و «نهاوند» را «ماه بصره» خوانند و این دو شهر را «ماهین» گویند. در ویس و رامین نیز کراراً به «کشور ماه»، «بوم ماه» و «ماه‌آباد» برمی‌خوریم.

۲. لازم به یادآوری است که در فارسی جدید اگر «ی» در پایان واژه قرار بگیرد و صوت پیشین آن نیز مصوتی کشیده باشد اغلب حذف می‌شود مانند:

پای < پا موی < مو
بوی < بو جای < جا

۳. «مای» به معنی «ماد» و جمع آن به صورت «مایان» نام‌دهی است در بخش مرکزی دامغان و نیز دهی در بخش اسکوی شهرستان تبریز. همچنین دو محل در نزدیکی «طرقبه مشهد» به نامهای: «مایان بالا» و «مایان پایین» معروفند. در نزدیکی همان محل نیز جای دیگری به «مایان در باغ» موسوم است. قس. «ماهان» و «ماهات».

۳. تحوّلات تاریخی صوت «h = ھ» در زبان فارسی.

مهمترین تحوّلات تاریخی این صوت به قرار زیر است:

الف. گاهی صوت «h = ھ» در تحوّل تبدیل به «x = خ» می شود:

ایرانی قدیم	فم.	فن.	
*husravah-	husrav	xosrō	(خُسرو)
او.			
huška-	hušk	xošk	(خشک)
hvarə-	hōr	xōr	(خور - به معنی خورشید)
haem-	hēm	xīm	(خیم)
haurvatāt-	xordāt	xordād	(خرداد)

ب. صوت «h = ھ» ممکن است در تحوّل تاریخی از آغاز، میان و یا پایان واژه حذف شود. مانند:

او.	فم.	فن.	
hanjamana-	hanjaman	anjoman	(انجمن)
handāman-	handām	andām	(اندام)
hizvā-	huzvān	zabān	(زبان)
vəhrka-	gurg	gorg	(گرگ)
فب.			
*hazahra-	hazār	hezār	(هزار)
vahumanah-	vahman	bahman	(بهمن)
rautah-	rōt	rūd	(رود)

۴. تحوّل تاریخی «rd = رد» در زبان فارسی.

هرگاه در واژه‌ای دو صامت «ر» و «د» در کنار هم قرار بگیرند، ممکن است دو صوت «rd = رد» به یک صوت «rl = دل» بدل شود. نکته جالب توجه در این مورد آن است که هرگاه در واژه‌ای این دگرگونی رخ دهد، اغلب صورت اصلی آن نیز به موازات شکل تحوّل یافته در زبان به کار می‌رود. مانند:

	فن.	فم.	فب.
سردار	$\left\{ \begin{array}{l} \text{sardār} \\ \text{sālār} \end{array} \right.$	sardār	saradāra
سالار			
			او.
سرد	$\left\{ \begin{array}{l} \text{sard} \\ \text{sāl} \end{array} \right.$	sart	sarta-
سال			
	فن.		او.
پردیس	$\left\{ \begin{array}{l} \text{pardīs} \\ \text{pālīz} \end{array} \right.$	*pardēs	pairidaēza-
پالیز			
خورد -	$\left\{ \begin{array}{l} \text{xord-} \\ \text{xāl} \end{array} \right.$	xvart-	
	↓		
خوالگر = خوالیگر	xāl + gar		
به معنی آشپز.			

۵. تحولات تاریخی اصوات «و = v» و «ی = y» آغازی.

یکی از جالب‌ترین دگرگونی‌های آوایی زبان فارسی، تحوّل دو صوت «ی» و «و» آغازی است. زیرا در جریان تحوّل تاریخی آواهای زبان، اغلب صامتهای آغازی تغییری نمی‌کنند و به همان صورت باستانی خود به دوره جدید می‌رسند. ولی این دو صوت اگر در آغاز واژه قرار بگیرند، در مواردی بسیار نادر به صورت اصلی خود باقی می‌مانند ولی اغلب تغییر می‌کنند. توضیح اینکه صوت «ی = y» آغازی بدل به «ج = ċ» می‌شود. مانند:

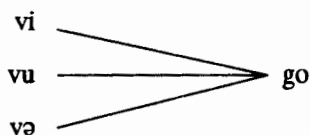
	فن.	فم.	او.
(جم - به معنی جمشید)	Ĵam	Yam	Yima-
قس. جام‌جم)			
(جادو)	ĵādū	yātūk	yātū-
(جام)	ĵām	yām	yāma-
(جاوید)	ĵāvīd	yāvēt	yavaetāt-

همچنین صوت «v = و» آغازی اگر مصوت پس از آن «ā» یا «a» باشد بدل به

(ب = b) می شود. مانند:

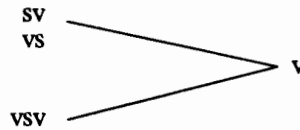
	فن.	فم.	فب.
(بهار)	bahār	vahār	vāhara-
(بس)	bas	vas	vasiy-
(بین - بینم، بینی، بیند...)	bīn	vēn	vaina-
			او.
(باد)	bāt	vāt	vāta-
(برف)	barf	vafṛ	vafra-
(برگ)	barg	vark	varəka-
(بهشت)	behešt	vahišt	vahišta-

اگر مصوت پس از «و = v» آغازی «i» یا «ə» یا «u» باشد در تحوّل تاریخی بدل به «گ = g» می گردد. شایان توجه است که در این مورد مصوت پسین «v» آغازی نیز بدل به «o» می شود. از اینرو، می توان تحوّل یاد شده را بدین صورت نشان داد:



	فن.	فم.	او.
(گرگ)	gorg	gurg	vəhrka-
(گُند - قس. جُند و گندآور)	gond	gund	vindi-
(گُرد - به معنی پهلوان)	gord	gurt	*vərta-
(گُمان)	gomān	gumān	*vimanah-
(گشتاسب)	goštāsb	vištāsp	vištāspa-
(گُزیر - قس. ناگزیر)	gozīr	vičīr	vičira-
(گریختن)	gorīxtan	virēxtan	vi + rič-
(گذاردن - قس. گذر، گذار، گذاشتن)	goḏārdan	vitārtan	vi-tar-

در طبقه‌بندی اصوات، دو صوت «v = و» و «y = ی» جزو نیمه مصوتها (semivowel) محسوب می‌گردند. چنانچه این دو نیمه مصوت در میان یا پایان کلمه در کنار یک یا دو مصوت واقع شوند، رویهم تبدیل به یک مصوت ساده می‌شوند. اگر مصوت را با علامت v و نیمه مصوت را با علامت s مشخص کنیم، می‌توانیم این قاعده تحوّل را به شکل زیر خلاصه نماییم^۱:



	فن.	فم.	او.
خسرو	xosrō	xusrav	husravah-
شش	šeš	šaš	xšvaš-
چند	čand	čand	čavant-
			فب.
در	dar	dar	duvar-
دو	dō	dō	dva-
ی (به معنی یک، اصطلاحاً «یای وحدت» نامیده می‌شود).	ī	ēv-ē	aiva-
هری (در هرپرو)	Harī	Harē	Haraiva-
شاه	šāh	šāh	xšāyaθiya-
شادی	šādī	šādī	šiyāti-
شو - (بن مضارع از مصدر شدن)	šav-	šav-	šiyav-

۱. این قاعده تحوّل نه تنها ناظر بر واژگانی است که از دوره باستان به دوره میانه و یا از دوره میانه به دوره جدید می‌رسند، بلکه در دوره جدید نیز اغلب در زبان محاوره‌ای با این قاعده تحوّل آوایی روبرو می‌شویم:

می‌روم	می‌گویم	می‌آورم
mi rav am	mi guy am	mi āvar am
mi r am	mi g am	mi ār am
		mi(y) ār am

	فن.	فم.
نیک	nīk	nēvak
ناخدا	nāxodā	*nāvx ^v atāy

۶. تحولات تاریخی صوت «p = پ» در زبان فارسی.

مهم‌ترین تحولات این صوت به شرح زیر است:

الف. اگر صوت «p» در میان کلمه‌ای واقع شود و صوت جانبی آن نیز مصوت باشد، ممکنست در فارسی میانه باقی مانده در فارسی جدید بدل به «v = و» بشود:

	فن.	فم.	ایرانی قدیم
اوام / وام	āvām/vām	apām	*apamna-
شیوا	šivā	šēpāk	*xšaiipa-
آویژه / ویژه	āvīža	apēčak	
پیشوا	pīšvā	pēš-o-pāy	

او.

پیدا	peydā	paitāk	paityank-
	↓	↓	
هویدا	hoveydā	hu+paitāk	

ب. صوت p میانی و پایانی از فارسی باستان تا دوره میانه باقی مانده و در فارسی جدید در صورتی که واج جانبی آن مصوت و یا یکی از صامتهای «n = ن» یا «r = ر» باشد، اغلب تبدیل به «b = ب» می‌شود.

	فن.	فم.	فب.
آب	āb	āp	āpi-
بر	bar	apar	upariy-
			او.
باختر	bāxtar	apāxtar	apāxtara-
برنا	bornā	apurnāi	apərənāyu-
بی	bī	apē	

باید	bāyad	apāyet											
چوب	čūb	čōp											
چرب	čarb	čarp											
آشوب	āšūb	āšōp											
آبستن	ābistan	āpustan	ā-puθra-tanu-										
شبان (قس. چوپان)	šabān	šupān	fšupān										
ناب	nāb	anāp	an-āpa										
تب	<table border="0"> <tr> <td>{</td> <td>tab</td> <td rowspan="4">}</td> <td rowspan="4">√tap</td> </tr> <tr> <td></td> <td>tāb</td> </tr> <tr> <td></td> <td>tābiš</td> </tr> <tr> <td></td> <td>tābistān</td> </tr> </table>	{	tab	}	√tap		tāb		tābiš		tābistān		
{		tab	}			√tap							
		tāb											
		tābiš											
	tābistān												
تاب													
تابش													
تابستان													

ج. گاهی ممکنست صوت p در واژه‌ای واحد به هر دو صورت یاد شده تحوّل بیابد. یعنی هم به «b = ب» و هم به «v = و» تبدیل بشود. لذا در فارسی جدید یک واژه خاص با دو تلفظ مختلف به کار می‌رود. گاهی این هر دو گونه تلفظی یک واژه به یک معنی هستند و گاهی معانی آنها فرق می‌کند:

	فن.	فم.	فب.
نوشتن	neveštan	nipištan	ni-pištanaiy
نبشتن	nebeštan	↓	
نُبی (کتاب - قرآن ^۱)	nobī	nipēk	
کابین	kābīn	*kāpēn	
کاوین (مهریه زنان)	kāvīn		
			او.
نبرد	nabard	nipart	ni-parət-
نورد (قس. ناورد، آورد)	navard		
نوه/نواده	nava/navāda	nap	napāt-
نبیره	nabīra	napīrak	

۱. بطن چارم از نُبی خود کس نندید جز خدای بی‌نظیر بی‌ندید (مولوی).

د. ممکنست صوت p باستانی در دورهٔ میانه و با در فارسی جدید تبدیل به «f = ف» بشود:

	فن.	فم.	فب.
افسوس	afsūs	afsōs	apa-çaūça-
کرفه (به معنی ثواب)	karfa	karpak	
افسر (تاج)	afsar	api-sar	*upa-sara-
افسون	afsūn	apsōn	
افزون	afzūn	apzōn	

ه. هرگاه در ریشهٔ کلمه‌ای باستانی صوت p وجود داشته باشد، در واژگان مشتق ازین ریشه، اگر واج p در کنار مصوتی قرار بگیرد تبدیل به «b = ب» و اگر در کنار «t = ت» واقع شود بدل به «f = ف» می‌شود. این تحوّل را می‌توان بخصوص در ماده‌های ماضی و مضارع برخی از افعال فارسی مشاهده نمود:

	فن.	فم.	فب.
روب (بن مضارع)	rūb	rōp	√rup-
رُفت (بن ماضی)	roft		
تاب (قس. تب، تابان، تابه، تابش)	tāb	tāb	√tap-
تافتن (قس. تافته، تفت، تفسیدن)	tāftan	tāftan	
آشوب	āšūb	āšōp	
آشفتن	āšoftan		
			او.
خفتن	{ xoftan	x ^v aftan	x ^v ap-
خواب	{ xāb		

و. در دورهٔ جدید برخی از واژه‌های فارسی که با p آغاز می‌شوند به دو صورت یعنی هم با «p = پ» و هم با «f = ف» تلفّظ می‌شوند^۱:

۱. ظاهراً این تحوّل آوایی تحت تأثیر دستگاه واجی زبان عربی صورت گرفته است. زیرا در واژگان معرب معادل صوت "p" فارسی "f" می‌باشد مانند:

گلپایگان =	جرفاذقان	پردیس =	فردوس	پیش‌پاره =	فیشفارج
پالوده =	فالودج	پرگار =	فرجار		

پیل =	فیل =	پارسی =	فارسی =
پارس =	فارس =	پیروزه =	فیروزه =
پالوده =	فالوده =	پولاد =	فولاد =
پانوس =	فانوس =	پیروزی =	فیروزی =

ح. در چندین مورد، در فارسی جدید واج p در واژه‌ای خاص یا به دو صورت یعنی: b و f و یا به سه صورت یعنی: f، b، v تلفظ می‌شود^۱ مانند:

ابزار - افزار

لابه - لاوه - لاف

تاب - تاو - تَف

ناف - نوه - نییره

۷. تحولات تاریخی صوت g = گ در زبان فارسی.

مهم‌ترین تحولات این صوت به شرح زیر می‌باشد:

الف. در برخی از موارد واج «g = گ» در فارسی جدید بدل به «g = غ» می‌گردد:

ف.ب.	ف.م.	ف.ن.	
baga-	bag	bay	بغ (قس. بغداد، بخپور = فغفور)
magu-	mōg	moy	مغ
drauga-	drōg	durūy	دروغ
Vāti-gaesa- او.	Vātgēs	Bādyīs	باد غیس
mazga	mazg	mayz	مغز
ni + gaoša-	nigōšitan	neyūšidan	نغوشیدن (به معنی گوش کردن قس. نغوشا، نغوشه، نغوشاک)

بخپور = فغفور سپاهان = اصفهان

۱. این صورتهای مختلف تلفظی، گاه با مفاهیم یکسان و گاه با معانی اندکی متفاوت ولی نزدیک بهم به کار می‌روند.

ب. یکی دیگر از تحولات واج «g = گ» تبدیل آن به واج «y = ی» می‌باشد:

	ف.ب.	ف.م.	ف.ن.
	ragā-		rey
	او.		ری
زیرگون (قس). آذرگون =	zairigaona	zargōn	zargūn
آزریون به معنی گل شقایق)			↓
زریون			zaryūn
نغوشیدن	ni+gaoša	nigōšitan	neyūšidan
نیوشیدن			neyūšidan

در این تحول گاهی «y» بدل به «ī» می‌شود. زیرا هم‌چنانکه قبلاً نیز در تحول نیمه مصوتها توضیح داده شد، واج «y» در کنار مصوت «a» بدل به یک مصوت کشیده می‌شود: ay > ī

	ف.ب.	ف.م.	ف.ن.
	baga-		bisutūn
	↓		بیستون ^۱
	*bagastāna-	*bagastān	Bišābūr
		Bagšāhpuhr	پیشابور
	Sakā-		
	↓		
	*Sakā-istāna-	Sakastān	
		↓	
		Sagastān	سیستان

صورت معرب واژه اخیر از روی تلفظ قدیمی آن یعنی «سگستان» به صورت «سجستان» آمده است. قس. سگری.

۱. واژه «بیخ» + «ستان» یعنی «محل خدا». ظاهراً چون ایرانیان اماکن رفیع و فراز کوهها را برای نیایش خداوند مناسب‌تر می‌دانستند، این کوه مرتفع را جایگاه (نیایش) خدا نامیدند. رک. «بیخ» به قلم پورداود - یادنامه دینشاه. این واژه در مفاتیح‌العلوم به صورت «بغستان» و در معجم‌البلدان به صورت «بهستان» آمده است.

ج. یکی دیگر از موارد تحوّل واج «g = گ» حذف آن در دوره‌های میانه و جدید است:

	ف.ن.	ف.م.	ف.ب.
آمدن (قس. گام)	āmadan	matan	*gmatanaiy
همدان	Hamedān	Hamatān	Hamgmatāna-
گرفتن	gereftan	griftan	{ √grab
پذیرفتن	pađiroftan	patigriftan	{ pati+grab-
تیر	tīr		tigra-
دیر	dīr	dēr	darga-

د. در دوره جدید برخی از واژه‌های فارسی که دارای صوت «g = گ» می‌باشند در صورت معرب آنها "g" به «ج» بدل می‌شود و اغلب در این صورت هر دو شکل تلفظی به کار می‌رود:

گوز = جوز

گوهر = جوهر

گرگان = جرجان

گور = جور (قس. گور اردشیر = جور اردشیر، شهر گور = شهر جور)

گَزَر = جَزَر (زردک = هویج)

گاوشیر = جاوشیر (نوعی صمغ درخت)

گُند = جُند (به معنی لشکر، سپاه، خصیه. قس. جُندآور = گُندآور،

گندیشاپور = جندیشاپور، گندیدستر = جندیدستر)

زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید نیز دستخوش تحولات صوتی دیگری

شده است.

مهم‌ترین تحولات آوایی زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید

چشم‌گیرترین دگرگونیهای صوتی زبان فارسی از دوره میانه به دوره جدید را

می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

۱. حذف

یکی از مهم‌ترین تحولات صوتی فارسی از دوره میانه به دوره جدید، حذف برخی از واجهاست. حذف واجی در مواضع مختلف یعنی آغاز، میان و پایان واژه‌ها رخ داده است. حذف پایانی مانند:

	ف.م.	ف.ن.
پاداش	pādāšn	pādāš
همتا	hamtāk	hamtā
فردا	fratāk	fordā
رادی	rātīh	rādī
راستی	rāstīh	rāstī
گربه	gurbak	gurba
پاسخ	pāsax ^v	pāsox
فرخ	farrax ^v	farrox
دوزخ	dōžax ^v	dūzax
خُم	xomb	xom

بارزترین مورد حذف پایانی در فارسی جدید، حذف «g = گ» پایانی می‌باشد. توضیح اینکه در دوره میانه با افزودن چهار پسوند: āk, ūk, āk, ūk به اسم، صفت و بن‌های افعال، واژه‌های زیادی ساخته می‌شد مانند:

دانا	dānāk	←	āk + dān
نیکو	nēvakūk	←	ūk + nēvak
نامی	nāmīk	←	īk + nām
گفته	guftak	←	ak + guft

در پسوندهای چهارگانه فوق، صوت پیش از «k پایانی» یک مصوت است و بهمین دلیل مطابق یک قاعده کلی، در تحوّل آوایی، نخست به «g = گ» بدل می‌شود و سپس در تحوّل بعدی به کلی حذف می‌گردد. مانند:

روا	ravāk	←	ravāg	←	ravā
ترسو	tarsūk	←	tarsūg	←	tarsū

bāmīk ← bāmīg ← bāmī بامی (به معنی روشن)
 dīdak ← dīdag ← dīda دیده

در صورت نوشتاری فارسی جدید، پس از حذف «گ پایانی» در مورد سه پساوند نخستین مشکلی پیش نمی‌آید؛ چون در رسم الخط معمول برای نوشتن مصوت‌های کشیده نویسه‌هایی وجود دارد و با اینکه «گ» حذف شده، هنوز می‌توان باقی‌مانده آن پساوندها را با «ا - و - ی» نشان داد. ولی در مورد پساوند چهارمی یعنی "ag = ak" که پس از حذف «گ» تنها مصوت کوتاه «a = آ» از آن پساوند باقی می‌ماند، خط فارسی با مشکلی روبروست. زیرا الفبای فارسی حرفی برای نوشتن این مصوت کوتاه ندارد و چون "a" نقش ممیز معنایی دارد و در واژه‌هایی نظیر:

نام	nām	با	nāma	نام
جام	ĵām	با	ĵama	جام
چشم	čašm	با	čašma	چشم
دندان	dandān	با	dandāna	دندان
خند	xand	با	xanda	خند
رفت	raft	با	rafta	رفت
مرد	mord	با	morda	مرد
دست	dast	با	dasta	دست
بست	bast	با	basta	بست

تفاوت معنایی تنها با این مصوت کوتاه مشخص می‌گردد، حتماً باید به طریقی نوشته شود. از این‌رو، ضرورت نشان دادن مصوت "a" در خط، که تنها بازمانده پساوند "ak" دوره میانه است موجب شد تا از نویسه «ه، ه» برای ثبت آن استفاده شود. از آنجا که نویسه «ه» در چنین مواردی برخلاف معمول «h = ها» تلفظ نمی‌شود بلکه تنها برای نشان دادن مصوت کوتاه "a" (حرکت فته) می‌باشد، آن را «های غیرملفوظ» یا «های بیان حرکت» خوانده‌اند.

نکته شایان توجه اینست که مطابق قواعد واج‌آرایی فارسی جدید التقای مصوتها (قرار گرفتن دو مصوت در کنار هم) جایز نیست. بنابراین در کلمات مرکب اگر جزو نخستین ترکیب به مصوت ختم شود و جزو دوم نیز با یک مصوت آغاز شود، آنگاه در

میان کلمه مرکب، دو مصوت در کنار هم واقع می‌شوند که در این صورت ناچار یک واج صامت به عنوان میانجی بین دو مصوت ظاهر می‌گردد. بدین ترتیب چنانچه واژه‌های مختوم به یکی از پساوندهای چهارگانه یاد شده در فارسی جدید پس از حذف «گ پایانی» با تکواژ دیگری که با مصوت آغاز می‌شود مانند «ان علامت جمع» و یا «ی علامت مصدر» و نظایر اینها ترکیب شود، مشکل التقای مصوتها پیش می‌آید و در آن صورت «گ محذوف» دوباره به عنوان صامت میانجی برمی‌گردد. البته در مورد سه پساوند: «gā, gā, gā» چون مصوتهای پیش از «g = گ» کشیده است، مطابق قاعده تحولات آوایی، «گ» به «ی = y» بدل می‌گردد.

دانا + ان ← داناگان < دانایان

ترسو + ان ← ترسوگان < ترسویان

رومی + ان ← رومیگان < رومیان

گاهی نیز «ی = y» مطابق یک قاعده دیگر تحوّل بدل به «و = v» می‌شود. چنانکه

واژه «سای» به معنی باج و خراج بدل به «ساو» شده است. مانند:

گیسو + ان ← گیسو (و) ان^۱

آهو + ان ← آهو (و) ان

ابرو + ان ← ابرو (و) ان

باید توجه داشت که در این مورد «و = v» نوشته نمی‌شود ولی تلفظ می‌شود. اما در مورد پساوند چهارم یعنی "ag" واج «گ = g» بدون تحوّل باقی می‌ماند. بنابراین چون دیگر مصوت "a" در چنین مواردی در پایان واژه قرار نمی‌گیرد - با اینکه تلفظ می‌شود - نوشته نمی‌شود. از این رو، به علامتی که برای ثبت آن در صورتهای مفرد به کار می‌رفت دیگر نیاز نخواهد بود.

خسته + ان ← خستگان

سوخته + ان ← سوختگان

مرده + ان ← مردگان

۱. «ابروان»، «آهوان» و «گیسوان» با یک «و» نوشته می‌شود اما همچنانکه توجه دارید، صورت مفرد آنها به مصوت «ā = و» ختم شده و در جمع علاوه بر مصوت «ā» صامت «v = و» نیز افزوده می‌گردد ولی چون در خط فارسی برای هر دو واج «u» و «v» از نویسه واحد «و» استفاده می‌شود، برای رفع تکرار آن را نمی‌نویسند.

دیدگان	←	ان	+	دیده
تشنگی	←	ی	+	تشنه
گرسنگی	←	ی	+	گرسنه
خانگی	←	ی	+	خانه
پوشیدگی	←	ی	+	پوشیده
پوسیدگی	←	ی	+	پوسیده

یکی دیگر از موارد بسیار مشخص حذف پایانی در فارسی جدید مربوط به دو پساوند "išn" و "īh" می‌باشد. این هر دو پساوند از دوره میانه تکواذهای صرفی اسم مصدرساز هستند و در فارسی جدید واج پایانی آنها حذف می‌شود و "išn" بدل به «iš = یش» و "īh" بدل به «ī = ی» می‌گردد. مانند:

iš ← išn :

	فن.	ف.م.
رامیش	rāmiš	rāmišn
جهش	ĵahiš	ĵahišn
روش	raviš	ravišn
کنش	kuniš	kunišn
دانش	dāniš	dānišn
ورزش	varziš	varzišn

ī ← īh :

دوستی	dūstī	dōstīh
سختی	saxtī	saxtīh
تاریکی	tārīkī	tārīkīh
تشنگی	tišnagī	tišnakh
آگاهی	āgāhī	ākāhīh
چیری	čirī	čērīh

چنانچه در واژه‌ای هر دو تکواذ یاد شده موجود باشد، واج پایانی هر دو حذف

می‌شود. مانند:

کُنشی	kunišī	kunišnīh
روشی	ravišī	ravišnīh
گوبشی	guyišī	gobišnīh

حذف میانی نیز از مواردی است که در فارسی جدید فراوان به چشم می‌خورد.

مانند:

دشوار	dušvār	dušx ^v ār
پهن	pahn	pahan
سیمرغ	Sīmory	Sēnmurv
گُشسب (قس. آذرگشسب)	Gošasb	Gošnasp
سیاوش	Siyāvaš	Siyavaršan
اردشیر	Ardešīr	Artaxšēr
آتش	ātaš	ātaxš
دانشمند	dānišmand	dānišōmand
هوشمند	hūšmand	hošōmand
تنها	tanhā	tanīhā

یکی از موارد جالب توجه حذف میانی که از جمله تغییرات مهم صوتی است و موجب ساده‌تر شدن تلفظ فارسی گشته است، حذف «v = و» از گروه صوتی «x^v = خو» می‌باشد. البته چون در اوایل دوره جدید که خط فارسی تغییر کرد و به جای خط پهلوی از خط عربی برای نگارش فارسی استفاده شد، هنوز تلفظ این گروه صوتی رایج بوده است، در رسم الخط جدید نیز صورت «خو» ثبت شده است و در سده‌های بعدی با اینکه در تحوّل صوتی، تلفظ «v = و» از بین رفت، املاهای تاریخی هنوز صورت قدیمی واژه‌ها را ثبت می‌کند، مانند:

خواب	xāb	← x ^v āb
خویش	xīš	← x ^v ēš
خود	xod	← x ^v ad
خوار	xār	← x ^v ār

خواهر	xāhar	←	x ^v āhar
خواهش	xāhiš	←	x ^v āhiš
خواست	xāst	←	x ^v āst
			x ^v ardgar
خوالیگر	xālīgar	←	↓ ī
خواستہ (به معنی ثروت و دارایی)	xāsta	←	x ^v āstak
خواندن	xāndan	←	x ^v āndan
خور (قس. خُراسان)	xor	←	x ^v ar
خواری	xārī	←	x ^v ārīh
خوارزم	xārazm	←	x ^v ārizm
خوش	xoš	←	x ^v aš
خویشاوند	xīšāvand	←	x ^v ešāvand
خوید (به معنی تر، کشتزاری که هنوز تر است)	xīd	←	x ^v ēd
خوی (عرق انسان و حیوانات دیگر)	xay	←	x ^v āi

حذف آغازی:

واج آغازین بسیاری از واژه‌ها در تحوّل از دوره میانه به دوره جدید حذف می‌شود.

مانند:

	فن.	فم.
اگر	agar	hakar
اندرز	andarz	handarz
انداختن	andāxtan	handāxtan
انجمن	anjōman	hanjāman
یار	yār	hayyār
وام	vām	āvām

اغلب واژه‌هایی که در دوره میانه با «ا» آغاز می‌شوند در دوره جدید هجای آغازی^۱ آنها حذف می‌شود. مانند:

اباختر	باختر
اناب	ناب
اویران	ویران
ابا	با
ابر	بر
ابی	بی
اباز	باز
ابرنا	برنا
امرداد	مرداد
اناهید	ناهید
اما	ما

۲. افزایش

برخی از قواعد واج آرایی فارسی از دوره میانه به دوره جدید تغییر کرده است. از آن جمله، روا نبودن دو صامت در آغاز کلمه می‌باشد. هم‌چنانکه از شواهد و مثالهای پیشین برمی‌آید در دوره میانه واژه‌های بسیاری با دو واج صامت آغاز می‌شدند که طبق قاعده، در فارسی جدید بین دو صامت آغازی یک مصوت افزوده می‌گردد. مانند:

فم.	فن.
spāh	sepāh
spās	sepās
brinj	berenj
drōy	durūy
brātar	barādar

۱. یادآوری می‌شود که مطابق قواعد واج آرایی زبان فارسی، کلمه با مصوت شروع نمی‌شود. واژه‌هایی نظیر: ایران، اراک، آگاه، ابر، اردک، اگر، آب، انار، آفتاب، استخوان و نظایر اینها که ظاهراً با مصوت شروع شده‌اند، حتماً در تلفظ آنها پیش از مصوت یک همزه ادا می‌شود. از این رو، همزه و مصوت آغازی این قبیل کلمات رو بهم یک هجا به شمار می‌آید.

فِرود	fūrūd	frōt
سِتُون	sutūn	stun

به دلیل همین تحوّل آوایی، اگر در دوره جدید از آغاز واژه‌ای «آ» یا «اُ» حذف شود و بر اثر این حذف بلافاصله دو صامت پی‌درپی در آغاز واژه واقع شود، میان آن دو صامت آغازی مصوتی افزوده می‌گردد. مانند:

اَفشرد	←	اَفشرد	←	afšord	←	afšord
اَفسوس	←	اَفسوس	←	fosūs	←	afsūs
اَشما	←	اَشما	←	šomā	←	ašmā
اَشکمب	←	اَشکمب	←	šekam	←	aškamb
اَشتر	←	اَشتر	←	šotor	←	oštor
اَفراز	←	اَفراز	←	farāz	←	afrāz
اَفسرده	←	اَفسرده	←	fesorda	←	afsorda
اَبَریشم	←	اَبَریشم	←	barīšam	←	abrišam
اَکَنون	←	اَکَنون	←	kunūn	←	aknūn
اَفَتاد	←	اَفَتاد	←	fetād	←	oftād

۳. قلب

یکی دیگر از دگرگونیهای آوایی از دوره میانه به فارسی جدید که موجب آسان‌تر تلفظ شدن واژه‌ها می‌شود، «قلب» یعنی جابه‌جایی واجها است.

ف.م.	ف.ن.
suxr	sorx
zofr	žarf
hagriz	hargiz
baxr	barx
Baxl	Balx
vaftr	barf
mazg	mayz

۴. ادغام

یکی دیگر از تحولات صوتی که به منظور آسانی تلفظ صورت گرفته است، تبدیل دو واج به واج سومی است که برخی از ویژگیهای هر دو واج قبلی را دارد. مانند:^۱

دماوند	Damāvand	Dunbāvand
کلم	kalam	*kranb
جُم	jom	jonb
پالیز	paīlīz	pardes

۵. ابدال

یکی از مهم‌ترین تحولات آوایی فارسی از دوره میانه به دوره جدید، تحوّل سه بستواج: «پ = p»، «ت = t» و «ک = k» است. این سه صامت انسدادی بی‌واک هستند و مخرجهای آنها به ترتیب: «لبی»، «دندانی»، و «پسکامی» است. هرگاه صامتهای سه‌گانه یاد شده در کنار مصوت و یا صامتهای «ن = n» و «ر = r» قرار بگیرند، تبدیل به فرم واکدار خود می‌شوند. یعنی «پ بدل به ب»، «ت بدل به د» و «ک بدل به گ» می‌گردد: تبدیل پ به ب:

	ف.ن.	ف.م.
شب	šab	šap
چوب	čūb	čōp
باختر	bāxtar	apāxtar
برنا	burnā	apurnāy
چرب	čarb	čarp
آشوب	āšūb	āšōp
باید	bāyad	apāyet
آبادان	ābādān	āpātān
آب	āb	āp

۱. در سه مثال نخستین، دو واج «mb» ادغام شده تبدیل به واج «m» گشته‌اند و در مثال چهارم «rd» ادغام شده به واج «d» بدل شده است.

تبدیل ت به د:

فرزند	farzand	frazant
دندان	dandān	dantān
سپند	sepand	spant
کرد	kard	kart
داد	dād	dāt
بود	būd	būt
دید	dīd	dīt
خدا	xodā	x ^v atāy

تبدیل ک به گ:

نگاه	nigāh	nikāh
جگر	ǰigar	ǰakar
آگاه	āgāh	ākāh
برگ	barg	vark
سگ	sag	sak
دیگ	dīg	dēk
اگر	agar	hakar
سوگند	sogand	sokant

همین قاعده تبدیل «ت به د» موجب شده است تا تکواژ «تن = tan» که در دوره میانه علامت مصدر بود در فارسی جدید به دو صورت: «تن = tan» و «دن = dan» به کار می‌رود. زیرا اگر این تکواژ صرفی مصدرساز به ریشه فعلی افزوده شود که به مصوت و یا یکی از دو صامت «ن = n» یا «ر = r» ختم شده باشد، مطابق قاعده یاد شده، واج نخستین این تکواژ یعنی «ت» بدل به «د» می‌گردد و بدین ترتیب یک علامت مصدر تبدیل به دوگونه تکواژی می‌شود. برای روشن‌تر شدن مطلب لطفاً به مثالهای زیر توجه کنید:

خوردن	xordan	xortan
بردن	bordan	bortan

خواندن	xāndan	xāntan
کندن	kandan	kantan
دویدن	davīdan	davītan
پريدن	parīdan	parītan
بودن	būdan	būtan
نمودن	nimūdan	nimūtan
دادن	dādan	dātan
نهادن	nihāidan	nihātan
	* * *	
نوشتن	nivištan	nivištan
کاشتن	kāštan	kāštan
رُفتن	ruftan	ruftan
رَفتن	raftan	raftan
باختن	bāxtan	bāxtan
ساختن	sāxtan	sāxtan
بستن	bastan	bastan
رُستن	rustan	rustan

پرسشها

۱. چند دوره کلی تحوّل و دگرگونی را می‌توان در تاریخ زبان فارسی باز شناخت؟
۲. هر زبان در طول تاریخ از چند جهت دگرگون می‌شود؟
۳. چرا در بررسیهای تاریخی زبان فارسی، از القبای آوانگار استفاده می‌کنیم؟
۴. آیا در زبان فارسی نقش تمایز معنایی مصوت‌های کوتاه و مصوت‌های کشیده متفاوت است؟
۵. علامتی که برای مشخص نمودن کشیدگی مصوت‌ها به کار می‌رود چیست؟
۶. در بررسی‌های تاریخی یک زبان از «حرف نویسی» و «آوانویسی» به چه منظور استفاده می‌شود؟
۷. دگرگونیهای آوایی دستگاه زبان فارسی را به‌طور کلی به چند دسته می‌توان تقسیم کرد؟
۸. بارزترین دگرگونی آوایی فارسی از دوره باستان به دوره‌های پسین چه بوده است؟
۹. چه اصواتی از دوره باستان به بعد، دیگر در زبان فارسی وجود ندارد؟
۱۰. به‌طور کلی علت اصلی تحوّل‌ات آوایی زبان چیست؟
۱۱. تحوّل تاریخی آواگروه‌های زبان فارسی چگونه است؟
۱۲. در زبان فارسی صوت «θ» به چه صورتی تحوّل یافته است؟
۱۳. صوت «ç = ʕ» در زبان فارسی چه دگرگونی‌هایی یافته است؟
۱۴. صوت «d = d̄» در تاریخ زبان فارسی چه دگرگونی‌هایی داشته است؟
۱۵. چرا ماده‌های مضارع و ماضی بعضی از افعال همچون: سوختن، باختن، پختن، تافتن، کوفتن و مانند اینها متفاوتند؟
۱۶. صوت «h = ʰ» در زبان فارسی چه دگرگونیهای تاریخی داشته است؟
۱۷. گروه صوتی «rd = rd̄» در فارسی چگونه تحوّل یافته است؟
۱۸. اگر صوت «v = v̄» در آغاز واژه‌ای قرار بگیرد چگونه تحوّل می‌یابد؟
۱۹. اگر صوت «y = ȳ» در آغاز واژه‌ای واقع شود چگونه تحوّل می‌یابد؟
۲۰. صوت «g = ḡ» در زبان فارسی چه دگرگونی‌هایی یافته است؟
۲۱. صوت «p = p̄» در زبان فارسی چه تحوّل‌اتی داشته است؟

۲۲. مهم‌ترین تحولات آوایی فارسی از دورهٔ میانه تا فارسی جدید چه بوده است؟
۲۳. چرا «های بیان حرکت» در خط فارسی ظاهر می‌شود و در چه مواردی این نویسه را نمی‌نویسند؟
۲۴. در تحولات آوایی چرا صوت «گ = g»، از پایان برخی از واژه‌ها حذف می‌شود و در مواردی دیگر دوباره ظاهر می‌گردد؟
۲۵. به چه دلیل اگر واژه‌های مختوم به «های غیرملفوظ» نظیر «دیده» با تکواژ «ان» جمع بسته شوند، نباید «ه» را نوشت؟
۲۶. چگونه در دگرگونی‌های آوایی زبان فارسی یک علامت مصدر یعنی «تن = tan» به دو صورت: «tan = تن» و «dan = دن» تبدیل می‌شود؟
۲۷. چرا در فارسی جدید گروه صوتی «خا = xā» را به صورت «خوا = x^vā» می‌نویسیم؟
۲۸. ساخت آوایی زبان فارسی از چه دوره‌ای دو صامت آغازی را نمی‌پذیرد؟

بررسی اجمالی
دگرگونیهای تاریخی دستگاه صرفی
و نحوی زبان فارسی

تاریخ تحوّل نظام یا دستگاه صرفی و نحوی زبان فارسی

همانطور که پیش از این گفته شد زبان فارسی دنباله طبیعی و تحوّل یافته زبان فارسی میانه است و فارسی میانه نیز خود صورت بازمانده پارسی باستان است. به سخن دیگر، فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی جدید زبانهای متوالی هستند. آنچه در بررسی تاریخ زبان فارسی بسیار چشم گیر است دگرگونیهای پدید آمده در دستگاههای صرفی و نحوی این زبان و تحولات حاکم بر روابط عناصر زبانی است. توضیح اینکه زبان فارسی باستان به استناد متونی که از آن بازمانده است، از حیث ساختمان و روابط صرفی و نحوی، یکی از پیچیده ترین دستگاههای زبانی بوده و کثرت شکل های ناشی از ساخت های گوناگون صرفی و نحوی، آن را به صورت زبانی کاملاً ترکیبی و دشوار درآورده بود. در حالی که فارسی جدید یکی از تحلیلی ترین و ساده ترین زبانهای خانواده هند و اروپایی است که بازمانده همان زبان پیچیده و دشوار دوره باستان است. دگرگونی های اساسی در ساختمان زبان فارسی در ضمن تحوّل از دوره باستان به دوره میانه رخ داده است و به طور کلی ساخت دستوری فارسی میانه به فارسی جدید نزدیک تر است.

ساخت دستوری فارسی باستان

زبان فارسی در دوره باستان زبانی ترکیبی بود. یعنی ساخت و مشخصات ظاهری هر کلمه بر روی زنجیر گفتار معرف موقعیت صرفی و نحوی کلمه بود و لاحق های پایانی و اجزای صرفی سازنده کلمات، نشانه های دستوری بودند که موجب شناسایی نقشهای صرفی و نحوی هر کلمه می شدند. از این رو، شناخت نقش دستوری کلمات از روی

شکل ظاهری آنها میسر بود. به عبارت دیگر، ترکیب صوری واژه‌ها نقش دستوری آنها را مشخص می‌نمود.

ساخت اسم

مهم‌ترین ویژگی ساختمان زبان فارسی باستان که آن را به صورت یک زبان ترکیبی درآورده بود «صرف اسامی» (Déclinaison) می‌باشد. اسم^۱ در فارسی باستان از لحاظ شمار سه صورت (مفرد، مثنی، جمع) و از نظر جنس سه صورت (مذکر، خنثی، مؤنث) داشت. بدین ترتیب یک اسم به اعتبار جنس و شمار آن می‌توانست به ۹ صورت متفاوت صرف شود. گذشته از آن هر اسم هشت حالت داشت که نقش نحوی کلمه را در جمله مشخص می‌کرد.

بنابراین، هر اسم یک جزء ثابت و تغییرناپذیر و چند جزء صرفی داشت که به صورت لاحقه‌های پایانی برای دلالت بر یکی از صورت‌های یاد شده بدان افزوده می‌گشت. به طور کلی چون یک اسم می‌توانست به اعتبار سه جنس و سه شمار، ۹ صورت صرفی داشته باشد و هر یک از آن صورت‌ها به اعتبار حالت‌های ۸ گانه نحوی به اشکال مختلف درآید، در فارسی باستان امکان صرف یک اسم در ۷۲ صورت صرفی وجود داشت.

حالت‌های هشتگانه اسم در فارسی باستان

در فارسی باستان اسم برای نشان دادن موقعیت نحوی خود در جمله به هشت حالت صرف می‌شد. حالت‌های هشتگانه صرف اسم عبارت بود از:

۱. حالت نهادی یا فاعلی: همچنان‌که در دستور زبان فارسی خوانده‌ایم هرگاه واژه‌ای در جمله فاعل یا مستدالیه واقع شود در حالت فاعلی یا نهادی است. این حالت در زبان‌های فرنگی با اصطلاح (nominative) خوانده می‌شود و علامت اختصاری آن (nom.) است. مانند واژه «اسب» در این جملات: اسب آمد. اسب خسته است.

۱. واژه «اسم» معادل کلمه (noun) می‌باشد که در فارسی آن را با «نام» (اسم، صفت، ضمیر) برابر دانسته‌اند.

۲. حالت مفعولی: هرگاه واژه‌ای در جمله مفعول واقع شود^۱ در حالت مفعولی است و چون در فارسی جدید اغلب پس از این مفعول حرف «را» می‌آید آن را «حالت رایی» نیز خوانده‌اند. معادل این اصطلاح در زبانهای فرنگی (accusative) است که با علامت اختصاری «acc.» نشان داده می‌شود. مانند واژه «اسب» درین جمله: اسب را آوردم.
۳. حالت وابستگی یا اضافی: هرگاه واژه‌ای در جمله مضاف‌الیه باشد در حالت اضافی یا وابستگی است. این اصطلاح معادل (genitive) و علامت اختصاری آن «gen.» است. مانند واژه «اسب» در جمله «پای اسب شکست».
۴. حالت ندایی: هرگاه واژه‌ای در جمله منادی واقع شود در حالت ندایی است. معادل این اصطلاح (vocative) است که با علامت اختصاری «voc.» مشخص می‌شود. مانند واژه اسب در این جمله: ای اسب آهسته برو.
۵. حالت متمم «ازی»: هرگاه واژه‌ای در جمله متمم با حرف اضافه «از» باشد در حالت «متمم ازی» است. این اصطلاح معادل (ablative) است و صورت مختصر شده آن «abl.» می‌باشد. مانند واژه «اسب» در این جمله: از اسب پیاده شد.
۶. حالت متمم «بایی»: هرگاه واژه‌ای در جمله متمم فعل با حرف اضافه «با» باشد در حالت «متمم بایی» است. معادل آن (instrumental) است که با علامت اختصاری «inst.» نشان داده می‌شود. مانند واژه «اسب» در این جمله: با اسب رفت.
۷. حالت متمم «به‌ای» یا «برایی»: هرگاه واژه‌ای در جمله متمم فعل باشد و پیش از آن حرف اضافه «به» یا «برای» بیاید در حالت «متمم برایی» است. معادل این اصطلاح (dative) و علامت اختصاری آن «dat.» است. مانند واژه «اسب» در این جملات: برای اسب یونجه آورد. به اسب آب داد.
۸. حالت متمم «دری»: هرگاه واژه‌ای در جمله متمم فعل با حرف اضافه «در» باشد در حالت «متمم دری» است. معادل این اصطلاح (locative) است که علامت اختصاری آن «loc.» می‌باشد. مانند واژه «اسب» در این جمله: در اسب نجابتی است که در حیوانات دیگر نیست.
- لازم به یادآوری است که چهار حالت آخری را مفعول‌های باواسطه نیز می‌نامند. زیرا متمم‌هایی هستند که با واسطه حروف اضافه‌ای که پیش از آنها می‌آید مشخص می‌شوند و از

۱. مفعول صریح یا مفعول بی‌واسطه.

این روست که می‌توان آنها را حالت‌های: ازی، بایی، برایی و اندری (= دری) نیز خواند. این حالتها معادل مفعول‌منه، مفعول‌معه، مفعول‌به و مفعول‌فیه زبان عربی هستند.

علاوه بر موارد یاد شده، نکته دیگری که بر دشواری و پیچیدگی دستگاه زبان فارسی باستان می‌افزود این بود که اصوات پایانی کلمات نیز اعم از صامت یا مصوت در نوع اجزای صرفی دخالت داشت و در لاحق‌های صرفی به اقتضای صوتی که در پایان ریشه ظاهر می‌شد، تغییراتی حاصل می‌گشت.

البته منابعی که از فارسی باستان برجای مانده است اندک است و در آن مختصر نمی‌توان برای یک نام واحد تمامی حالات گوناگون صرفی را باز یافت و از هر نام تنها چند حالت صرفی موجود است. ولی می‌توان از روی مجموع شکل‌های بازمانده از اسامی مختلف، لاحق‌های صرفی فارسی باستان را تا حدودی جمع‌آوری کرد. برای مثال از واژه «مرد = martiya» به معنی «بشر» که مفرد، مذکر و مختوم به صوت a می‌باشد، در کتیبه‌های موجود حالت‌های زیر دیده می‌شود^۱:

martiya ^h	حالت نهادی:
martiyam	حالت مفعولی:
martiyahyā	حالت اضافی:
martiyā	حالت ندایی:
martiyāt	حالت متمم ازی:
martiyā	حالت متمم بایی:
martiyai	حالت متمم دری:

از همین کلمه به صورت جمع اشکال زیر بازمانده است:

martiyāha	حالت نهادی:
martiyāh	حالت مفعولی:
martiyānām	حالت اضافی:
martiyaibiš	حالت متمم بایی:
martiyaišuvā	حالت متمم دری:

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد چگونگی صرف اسامی در فارسی باستان و دیدن مثال‌های فراوان‌تر به کتاب «فارسی باستان» تألیف «کنت»، صص ۷۵-۸۰ مراجعه کنید.

انحلال سیستم صرف اسامی در زبان فارسی

مهم‌ترین تحوّل‌ی که در زبان فارسی از دوره باستان به دوره میلفه رخ داد، از بین رفتن «سیستم صرف اسامی» بود. در قدیم‌ترین نوشته‌ای که از فارسی میانه بازمانده است کوچک‌ترین نشانی از صرف اسم دیده نمی‌شود و ساختمان زبان فارسی به طرز بسیار شگفت‌آوری ساده شده است. زیرا اولاً ترکیب صوری اسم برای نشان دادن هشت حالت نحوی تغییر نمی‌کند. دوّم اینکه جنس دستوری به کلی از ساختمان زبان خارج شده است و دستگاه شمار نیز ساده‌تر گشته است و تنها دارای دو صورت مفرد و جمع می‌باشد. بنابراین، از دوره میانه به بعد برای شناختن حالت‌های نحوی یک کلمه می‌باید به روابط آن با واژه‌های دیگری که در جمله وجود دارند توجه نمود و با تحلیل روابط اجزای موجود در زنجیر گفتار نقش دستوری واژه را تعیین کرد. از این رو، زبان فارسی در دوره میانه و جدید جزو زبان‌های تحلیلی محسوب می‌شود. تبدیل زبان فارسی از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی مهم‌ترین تحوّل تاریخی است که در ساختمان این زبان از دوره باستان به دوره میانه و جدید روی داده است.

با توجه به این که فارسی باستان زبانی کاملاً ترکیبی بود و به گواهی نخستین آثار بازمانده از دوره میانه، این زبان به صورت کاملاً تحلیلی درآمده است، این پرسش پیش می‌آید که چنین تحوّل شگرف و مهمی چگونه و طی چه مراحل در زبان فارسی روی داده است. زیرا که به هیچ‌وجه امکان تبدیل سریع و یکباره زبانی از صورت ترکیبی به تحلیلی وجود ندارد و چنین تحوّل‌ی می‌باید در طول سالیانی دراز و طی مراحل چند صورت بگیرد.

اگر به ساخت دستوری زبان در کتیبه‌های شاهان آخری هخامنشی دقت کنیم متوجه می‌شویم که آثار انحلال سیستم صرف اسامی در متون متأخر هخامنشی نیز به چشم می‌خورد. در کتیبه اردشیر (۳۳۶-۳۶۱ ق.م.) اغلاط دستوری فراوانی از نظر صرف اسامی دیده می‌شود. این غلط‌ها و سهوهای دستوری را نمی‌توان مربوط به غفلت و اهمال کتیبه نگار دانست بلکه باید قبول کرد که در اواخر دوره باستان در دستگاه صرفی و نحوی فارسی قدیم دگرگونی‌هایی روی داده بود و این کتیبه و نظایر آن به تقلید از یک شیوه و اسلوب سنتی ادبی قدیمی نگاشته شده است و به علت عدم تسلط کتیبه‌نگار به قواعد قدیمی زبان، اغلاطی چند به چشم می‌خورد.

در کتیبه‌های آخری هخامنشی اصوات پایانی ریشه‌ها اغلب در ساختِ واژه دگرگونی ایجاد نمی‌کنند و تقریباً امتیاز جنس کلمات نیز نظیر امتیاز ریشه‌ها از بین رفته است. به طور کلی ازین ملاحظات پی می‌بریم که زبان به روالی نزدیک می‌شود که جز یک ریشه و یک جنس نخواهد داشت و به سخن دیگر، دستور زبان فارسی دیگر از لحاظ ریشه و جنس امتیاز و تشخیص نخواهد داشت.

متأسفانه از زبان فارسی هیچ‌گونه اثری متعلق به فاصلهٔ زمانی میان آخرین کتیبه‌های شاهان هخامنشی که در اواسط قرن چهارم پیش از میلاد نگاشته شده تا نخستین اثری که به زبان فارسی میانه بدست آمده است و در نیمهٔ دوم قرن اول پیش از میلاد نوشته شده، برجای نمانده است. لذا چگونگی و مراحل تحوّل و تبدیل این زبان از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی و انحلال سیستم صرفی آن که درین سه قرن فاصلهٔ زمانی روی داده است در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند.

آنچه مسلم است آخرین مدارک و اسناد فارسی باستان به زبانی ترکیبی است و نخستین آثار فارسی میانه به زبانی تحلیلی. پس از انقراض دودمان هخامنشی و تسلط یونانیان بر ایران و در طول حکومت سلوکیان تا زمان روی کار آمدن اشکانیان، زبان فارسی دست‌خوش چه دگرگونی‌هایی شده است و مراحل تحوّل را چگونه گذرانده نکته‌ایست پوشیده و مسکوت در دل تاریخی که از خود هیچ شاهد و مدرکی برجای نگذاشته است. از همین‌روست که این فاصلهٔ زمانی سه‌قرنی را «حلقهٔ گمشده» یا «دوران تاریک» در بررسی‌های تاریخی زبان فارسی به شمار می‌آوریم.

به یقین یکی از دلایل سادگی دستگاه زبان فارسی و تبدیل آن از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی تحولات و دگرگونی‌های صوتی آن است. زیرا اغلب حالات صرفی اسم به کمک لاحق‌های پایانی نشان داده می‌شد و چون مصوت‌های پایانی و حتی گاه هجاهای پایانی واژه‌ها در تحوّل از دورهٔ باستان به دورهٔ میانه حذف شده، دیگر نشانی از لواحق صرفی در دستگاه زبان برجای نمانده است و به ناچار در مقابل این سادگی و آسانی که با حذف اجزای پایانی واژه‌ها در زبان پدیدار شده، برای این که خدشه‌ای به کل زبان در رساندن معانی و مفاهیم وارد نشود و بتواند به گونه‌ای تحلیلی از عهدهٔ بیان تمامی آن مفاهیم برآید، از عناصر دیگری که در دستگاه زبان موجود بود یاری گرفته است. بدین ترتیب که اسم در زبان فارسی از دورهٔ میانه به بعد صورت واحدی دارد و

برای استنباط حالات مختلف نحوی آن، یا از رابطه‌های همنشینی و وابستگی معنایی عناصر حاضر در پیام سود جسته یا از تکواژهای دیگری که در دستگاه زبان فارسی باستان موجود بودند و هر یک نقش معنایی ویژه‌ای داشتند به شرح زیر استفاده می‌شود:

حالت اضافی یا وابستگی

رابطه مالکیت و اختصاص و نظایر آنها در زبان فارسی از دوره میانه به بعد، با یک مصوت «e» که اصطلاحاً «کسره اضافه» خوانده می‌شود و میان نام مملوک و مالک یا مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد، بیان می‌شود. این شیوه ارتباط «اضافه» یا «نسبت» نامیده می‌شود مثل: «کارِ من»، «افتخارِ من»، «فرزندِ من»، این طرز بیان حالت اضافی در فارسی میانه و جدید از یک ساختمان فارسی باستان گرفته شده است. در فارسی باستان برای بیان مفهوم «لشکرِ من» از دو روش استفاده می‌کردند:

مطابق روش نخست، واژه «من» را که مضاف‌الیه است در حالت اضافی به کار

می‌بردند: "manā kāra"

(کار به معنی لشکر و سپاه)، (من در حالت اضافی یعنی از آنِ من)

معنی تحت‌اللفظی آن می‌شود: «از آنِ من لشکر».

مطابق روش دیگر، جای مضاف و مضاف‌الیه را تغییر داده میان آنها ضمیر موصول "hya" می‌آوردند: "kāra hya manā" یعنی «لشکر که از آنِ من است». چون روش دوم مشخص‌تر از روش نخستین بود و کاربرد بیشتری در زبان داشت، همین شیوه به دوره‌های بعدی یعنی میانه و جدید نیز رسید. بدین ترتیب که با از بین رفتن لاحقه‌های پایانی نشانه‌های حالت اضافی از واژه‌های «کار» و «من» حذف شد و وظیفه بیان این حالت به موصول یعنی "hya" منتقل گردید. تکواژ "hya" خود از دو جزء تشکیل یافته است که عبارتند از: علامت اشاره -ha و ضمیر موصول -ya. از تکواژ "hya" بر اثر تحوّل آوایی زبان، صوت «h آغازی» حذف می‌شود و "ya" که یک نیمه مصوت و یک مصوت است بدل به یک مصوت کشیده "ē" می‌گردد و بدین ترتیب "hya" بدل به "ē" می‌شود و در زبان فارسی از دوره میانه به بعد نقش بیان حالت اضافه به این مصوت واگذار می‌گردد. چون در فارسی جدید به مصوت "ē" کسره نیز می‌گویند، این تکواژ به نام «کسره

اضافه» موسوم گشته است. بنابراین «کسره» یا «علامت اضافه» که در زبان فارسی میانه و جدید نشانه حالت اضافی است در واقع همان ضمیر موصول یا حرف ربط است که پس از افتادن لاحقه صرفی از پایان اسم، وظیفه بیان حالت اضافی از اسم به این ضمیر موصول منتقل شده است. تحوّل آوایی این تکواژ را می توان به گونه زیر نشان داد:

hya > ya > ē

رابطه مفعولی

این رابطه در فارسی باستان با افزوده شدن لاحقه های صرفی به پایان اسم نشان داده می شد. در دوره میانه با از بین رفتن سیستم صرف اسامی، حالت مفعولی واژه یا از روی رابطه همنشینی واژه ها بر روی زنجیر گفتار و ساخت جمله مشخص می شد مانند: «اسب آوردند» و یا تکواژ «رای» بدین منظور به کار می رفت مانند: «اهرزد اهرمن رای بیورزند» یعنی «هرمزد اهریمن را بکشد».

در فارسی جدید نیز برای نشان دادن حالت مفعولی از «را» استفاده می کنند و آن را «نشانه مفعول یا مفعول صریح یا مفعول بی واسطه» می خوانند. به همین دلیل اسمی که با «را» همراه باشد «مفعول رایی» هم خوانده می شود.

تکواژ «رای» که گونه دیگر آن «را» می باشد، دوشادوش وظیفه گرامری خود، در دستگاه زبان دارای معنی و مفهوم خاصی است. این کلمه «سبب»، «علت»، «توجه»، «نظر» معنی می دهد چنانکه ترکیب: «به + رای = برای» در واقع مفهوم «به سبب»، «نظربدان» و «باتوجه بدان» را دارد. این تکواژ یعنی «رای = را» همان "rādiy" است که در کتیبه های فرس قدیم در مفهوم «به خاطر» و «به سبب» به کار رفته است. صورت اصلی این واژه "rād" است که در حالت «متمم دری» (locative) به صورت rādiy صرف می شود. تحوّل آوایی "rādiy" بدین شکل است که ابتدا با حذف لاحقه صرفی «-iy» به صورت (rād) درآمده است و با تبدیل صوت "d" به "y" بدل به (rāy = رای) شده است. در فارسی جدید در یک دگرگونی آوایی بعدی، «y پایانی» آن نیز حذف شده است.^۱

تحوّل این تکواژ را می توان به شکل زیر نشان داد:

۱. این قاعده تحول آوایی در فارسی جدید قاعده ای عام است و هرگاه صوت پیش از «y پایانی» مصوتی کشیده باشد، «y» حذف می شود مانند: بوی < بو پای < پا موی < مو جای < جا.

rādiy > rād > rāy > rā

تذکر این نکته ضروری است که تکواژ یاد شده در دورهٔ میانه و جدید گذشته از وظیفهٔ نقش نمایی جدید، در معنی اصلی خود یعنی «به سبب» و «نظر به» یا «به موجب» و مانند اینها نیز به کار رفته است. مانند این عبارت فارسی میانه: «هرویسپ آگاهی اهورامزدا رای» یعنی «به موجب آگاهی کامل اهورامزدا».

همچنین تکواژ «را» از دورهٔ میانه به بعد ضمن ارتباط با اشخاص مفهوم «متمم به‌ای یا برای» را پیدا می‌کند و در متون متقدم فارسی جدید نیز کاربرد «را» درین موضع دستوری فراوان به چشم می‌خورد مانند: «آنچه نمی‌دانستی تو را گفتند» یعنی «به تو گفتند» یا این جمله: «او را گفت = به او گفت».

نکته قابل ذکر در این مورد آن است که در اوایل دورهٔ فارسی جدید بر سر واژه‌هایی که در حالت مفعولی یا متممی بودند چه با معاقبهٔ «را» و چه بدون «را» تکواژ «مر» واقع می‌شد مانند:

«مر آن زخم گرزش که یارد چشید؟»

«مر او را رسد کبریا و منی.»

مسلم است که «مر» در زبان فارسی نقش دستوری ویژه‌ای از جهت مشخص کردن حالات اسم نداشته است و به همین جهت با واژه‌هایی که در حالت نهادی هستند نیز به کار رفته است مانند: «مر او هست پروردهٔ کردگار». قابل توجه است که «مر» ظاهراً فقط در مواقعی فارغ از «را» می‌باشد که بر سر «آن»، «این»، «او» و نظایر اینها آمده باشد مانند: مر این دست و گلرنگ در زیر من که آیسد برگرز و شمشیر من

حالات دیگر اسم از دورهٔ میانه به بعد

به طور کلی پس از ساده شدن ساختمان زبان فارسی از دورهٔ میانه به بعد تکواژهایی که با عنوان عام «حروف اضافه» خوانده می‌شوند، برای نشان دادن برخی از حالت‌های هشتگانهٔ اسم با آن همراه می‌شوند.

اسم در حالت فاعلی یا نهادی هیچ نشانی ندارد و تنها از تحلیل رابطهٔ معنایی واژه‌های حاضر در زنجیر گفتار می‌توان آن را باز شناخت.

در حالت «متمم ازی» حرف اضافهٔ «از» پیش از اسم واقع می‌شود مانند: «از خانه»،

«از باغ»، «از دبستان». واژه «از» در فارسی باستان به صورت "hača" به معنی «از» به کار می‌رفت و در دوره میانه با حذف مصوت پایانی به صورت "hač" و سپس با حذف «h آغازی» و تبدیل "č" به "z" به صورت «az = از» درآمده است. تحوّل آوایی این تکواژ را می‌توان بدین‌گونه نشان داد:

hača > hač > az

در حالت «متمم بایی» حرف اضافه «با» پیش از اسم قرار می‌گیرد. مانند «با آره»، «با هواپیما»، «با فرنگیس»، این تکواژ نیز در دوره باستان به صورت "upaka" به کار می‌رفت و در تحوّل آوایی با حذف مصوت پایانی و تبدیل مصوت آغازی آن به "a" در دوره میانه به صورت "apāk" درآمد. در یک تحوّل دیگر آوایی که در دوره میانه رخ داد واج‌های "k" و "p" در مجاورت مصوت به صورت‌های واکبر خود یعنی "g" و "b" بدل شدند و بدین ترتیب به صورت "abāg" درآمد. در آغاز دوره جدید با حذف «g پایانی» این تکواژ به صورت «abā = ابا» به کار می‌رفت. در یک دگرگونی آوایی دیگر که در فارسی جدید روی داد و منجر به حذف «آ» آغازی بسیاری از واژگان شد^۱، این تکواژ به «با» مبدّل گردید که معنی همراهی و معیت می‌دهد. تحوّل آوایی این تکواژ را می‌توان بدین‌گونه نشان داد:

upaka > apāk > abāg > abā > bā

در حالت «متمم دری» نیز از تکواژ «در» استفاده می‌شود مانند: «در کتاب نوشته بود»، «این پیش آمد در روحیه او تأثیر می‌گذارد»، «در باغ میوه فراوان است». تکواژ «در» بازمانده "antar" فرس قدیم است به معنی «میان». در تحوّل آوایی "antar" بدل به "andar" می‌شود و در فارسی جدید گاهی با حذف هجای آغازی به صورت «dar = در» و گاهی به همان صورت مستعمل در فارسی میانه یعنی «andar = اندر» به کار می‌رود. صورت دیگر این واژه نیز به دو صورت: «اندرون» و «درون» به کار می‌رود.

در حالت «متمم به‌ای» اسم همراه با حرف اضافه «به» می‌آید مانند: «به مادرم گفتم»، «به گل‌های باغچه آب دادم». لازم به یادآوری است که تکواژ «به» همیشه درین معنی به کار نمی‌رود چنانکه در عبارات: «به فلاکت جان سپرد»، «به نادانی بمرد»،

۱. از جمله واژه‌های: ای، ایر، اناب، امرداد، اناهد، ایادگار، ایرنا، پرویز... که به صورت: بی، بر، ناب، مرداد، ناهید، یادگار، برنا، پرویز... درآمدند.

«بسختی گفت»، «به» در معانی مختلف: «به سبب»، «بر اثر»، «با» آمده است. در فارسی جدید گاهی برای نشان دادن این متمم به جای «به» از «برای» استفاده می‌شود مانند: «برای دوستم کتابی خریدم»، «داستان تازه‌ای برای بچه‌ها گفتم». تکواژ «به» در فارسی باستان به صورت "pati-" و در دوره میانه "pat-" تلفظ می‌شد و بر اثر دگرگونی‌های آوایی به صورت «به = ba» درآمده تحول آوایی این تکواژ را از فرس قدیم تا فارسی امروزی می‌توان به شکل زیر نشان داد:

pati > pat > pad > pa > ba > be

برای بیان حالت ندایی نیز از تکواژهایی چند که با اسم همنشین می‌شوند مانند:

ای، یا و نظایر اینها استفاده می‌شود.

مختصر اینکه، زبان فارسی جدید که دنباله طبیعی فارسی میانه است از زمره زبانهای تحلیلی به شمار می‌رود. چنانکه درین جملات:

آیا مرد آمد.

آن مرد را دیدم.

داستان را به مرد گفتم.

کتاب را از مرد گرفتم.

ساسان با مرد رفت.

نشانه‌های جوانمردی را در مرد دیدم.

خانه مرد خراب شد.

ای مرد گلابه مکن.

کلمه «مرد» در تمامی جمله‌های بالا یکسان است و نقش فاعلی، مفعولی، منادایی، اضافی و متممی آن از روی اجزای دیگر جمله که با آن همنشین هستند و در ارتباط معنایی آنها با کلمه «مرد» دریافت می‌شود.

به طور کلی، همانطور که ملاحظه می‌شود، «حروف اضافه» در دستگاه زبان فارسی کاربردهای گوناگون دارند و معنی آنها از روی رابطه همنشینی اجزای حاضر در جمله مشخص می‌شود. به عبارت دیگر، یکی از کاربردهای حروف اضافه یادشده - علاوه بر معانی معمول - نقش نمایی و تعیین حالت‌های نحوی اسم می‌باشد که به عنوان وظیفه‌ای ثانوی پس از اضمحلال سیستم صرف اسامی و ساده‌شدن ساختمان زبان فارسی بر عهده گرفته‌اند.

پرسشها

۱. زبان فارسی جدید صورت تحوّل یافته کدام یک از زبان‌های ایرانی است؟
۲. مهم‌ترین ویژگی دستگاه زبان فارسی در دوره باستان چیست؟
۳. عمده‌ترین تحوّل زبان فارسی از جهت نحو زبان در کدام برهه تاریخی روی داده است؟
۴. بارزترین ویژگی «اسم» در فارسی باستان چه بود؟
۵. حالت‌های هشتگانه اسم در فارسی باستان چه بود؟
۶. با انحلال سیستم صرف اسامی آیا زبان فارسی دچار نقصی در رساندن معانی و مفاهیم شد؟
۷. از بین رفتن سیستم صرف اسامی چه تأثیری در زبان گذاشت؟
۸. بارزترین تفاوت فارسی میانه و جدید با فارسی باستان از نظر دستگاه یا نظام زبانی در چیست؟
۹. منظور از «دوران تاریک» یا «حلقه گمشده» در تاریخ زبان فارسی چیست؟
۱۰. در فارسی میانه و جدید «حالت اضافی» یا «وابستگی» چگونه بیان می‌شود؟
۱۱. سابقه تاریخی «علامت اضافه» در زبان فارسی چیست؟
۱۲. در فارسی جدید «رابطه مفعولی» چگونه نشان داده می‌شود؟
۱۳. آیا تکواژ «مر» در فارسی جدید علامت مفعول است؟
۱۴. آیا تکواژ «را» در فارسی جدید علامت مفعول است؟
۱۵. در فارسی جدید برای نشان دادن حالت‌های مختلف نحوی یک اسم از چه عناصری استفاده می‌شود؟
۱۶. آیا حروف اضافه‌ای که در فارسی جدید حالات اسم را مشخص می‌کنند، از دوره باستان جزو واژگان زبان بوده‌اند؟

شمار در زبان فارسی

در فارسی باستان سه شمار: «مفرد»، «مثنی» و «جمع» وجود داشت. این مفاهیم با لاحق‌های متعددی که به اعتبار جنس، حالت و اصوات پایانی واژه‌ها فرق می‌کرد نشان داده می‌شد. با تحوّل زبان فارسی از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی از دوره میانه به بعد به طور کلی ساخت دستوری «مثنی» از دستگاه زبان خارج شد و برای رساندن مفهوم مثنی از واژه‌های معمول دیگری که متضمن معنای تشبیه هستند مانند: «جفت»، «دو» و مانند این‌ها استفاده می‌شود. از این‌رو از دوره میانه تنها ساخت دو شمار «مفرد» و «جمع» در دستگاه زبان فارسی وجود دارد.

علامت جمع در فارسی میانه

از میان تکواژهای متعددی که در دوره باستان برای نشان دادن شمار جمع به اسامی در حالات و جنسهای مختلف افزوده می‌شد، تنها علامت جمع مذکر در حالت اضافی باقی مانده و بقیّه‌علایم جمع از دستگاه زبان خارج شده است. علامت جمع مذکر در حالت اضافی تکواژ "ānām" بود. این تکواژ با یک دگرگونی آوایی یعنی حذف هجای پایانی به صورت "ān" تنها علامت جمع دوره میانه بود مانند:

dēv	دیو	dēvān	دیوان
veh	نیک	vehān	نیکان
mardom	مردم	mardomān	مردمان

در دوره میانه تکواژ دیگری وجود داشت که برای ساختن قید به اسم و صفت افزوده می‌گشت. این تکواژ "ihā" بود مانند:

brāstī + ihā → rāstīhā براستی
ādān + ihā → ādānīhā عادلانه

با توجه به اینکه علامت جمع در فارسی میانه یعنی "ān" در برخی از موارد نقش قید سازی نیز داشته است، در اواخر دوره میانه تکواژ قیدساز فارسی میانه یعنی "īhā" نیز، به قیاس از "ān" گهگاه برای ساختن جمع به کار می‌رود. بدین جهت در متون نخستین فارسی میانه "īhā" فقط نقش قیدسازی دارد ولی در متون متأخر به عنوان علامت جمع نیز به کار رفته است.

علایم جمع در فارسی جدید

علامتهای جمع ساز فارسی جدید همان تکواژهای دوگانه جمع ساز و قیدساز فارسی میانه یعنی "ān" و "īhā" می‌باشد. با این تفاوت که «ān = ان» بدون هیچ تغییر آوایی و "īhā" با حذف مصوت آغازی به صوت «hā = ها» به کار می‌رود. و برعکس دوره میانه که ān- اغلب علامت جمع بود و īhā- علامت قیدساز، در فارسی جدید «ان» برای ساختن قید هم به کار می‌رود مانند: بهاران، بامدادان، ناگهان... ولی «ها» دیگر نقش قیدسازی ندارد و فقط علامت جمع ساز است.^۱

جمع با «ان»

در فارسی جدید علامت جمع «ان» در صورتی که کلمه مفرد، مختوم به صامت باشد مستقیماً بدان افزوده می‌شود. ولی هرگاه کلمه مفرد مختوم به مصوت باشد بنابر قواعد واج آرای فارسی جدید که التقای مصوت‌ها روا نیست، پیش از تکواژ «ان» یک صامت میانجی افزوده می‌گردد. این صامت میانجی یکی از سه واج: «گ»، «ی»، «و» می‌باشد^۲ مانند:

۱. یکی از موارد نادری که در فارسی جدید تکواژ «ها» نقش قیدی خود را حفظ کرده است در واژه «تنها» است که به معنی «به تنهایی» و «یک تنه» می‌باشد. چنانکه درین بیت هر دو کاربرد «ها» نشان داده شده است:

دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلاخیزد
سعادت آن کسی دارد که از تنها بهره‌یزد

۲. واژه‌هایی که در دوره میانه به پساوندهای: -āg, -ūg, -īg, -ag ختم می‌شدند در فارسی جدید «گ پایانی» آنها حذف می‌شود. ولی در موقع ترکیب با تکواژهایی که با مصوت آغاز می‌شوند، دوباره «گ» مخدوف، به عنوان صامت میانجی ظاهر می‌شود. اگر واج پایانی واژه مصوت کوتاه "a" باشد، «g = گ» بدون تحوّل آوایی ظاهر می‌شود. ولی اگر واج پایانی واژه مفرد یکی از مصوت‌های کشیده: qā, ā باشد، «گ» بدل به «ی» و گاهی نیز بدل به «و» می‌شود.

بندگان	بنده
دانایان	دانا
آهوان	آهو
رومیان	رومی

در حالیکه علامت جمع «ها» بدون هیچ افزونه‌ای به واژه‌های مفرد مختوم به مصوت ملحق می‌شود مانند:

بنده‌ها	بنده
بچه‌ها	بچه
آهوها	آهو
ابروها	ابرو
رومی‌ها	رومی
پاها	پا

بدین ترتیب در مقایسه کاربرد این دو تکواژ «جمع‌ساز» فارسی جدید روشن می‌گردد که در اغلب موارد «ان» نیاز به تلفظ یک واج صامت اضافی دارد و ظاهراً همین امر موجب شده است تا بر اثر یک قانون کلی ناظر بر تحولات آوایی یعنی «صرف کمترین انرژی در گفتار»، کاربرد «ها» در فارسی جدید رفته رفته بر کاربرد «ان» غلبه کند.

علایم جمع عربی

تأثیر زبان عربی در فارسی موجب شد تا علایم جمع عربی به صورت دخیل در فارسی به کار رود. استفاده از این علایم جمع فرضی لاحق‌های جدید بوجود آورده است که نیم‌تازی و نیم‌فارسی است. توضیح اینکه، یکی از تکواژهای دخیل عربی علامت جمع مؤنث است که در قلمرو زبان فارسی وارد و معمول گشته است مثل: دهات، باغات، فرمایشات... برای استفاده از تکواژ «ات» در مواقعی که کلمه مفرد مختوم به مصوت است با توجه به روان بودن التقای مصوتها لازم می‌شود که واجی به عنوان صامت میانجی میان دو مصوت افزوده گردد. در این جا به قیاس از «گان» در «بندگان، خستگان، کشتگان...» که پیش از علامت جمع، «گ» افزوده گشته است، صورت معرب «گ»^۱ یعنی

۱. قس. صورت معرب این واژه‌ها:

گوهر	گوز	گرگان	گندی‌شاپور	گندیستر
↓	↓	↓	↓	↓
جوهر	جوز	جرجان	جندی‌شاپور	جندیستر

«ج» به عنوان صامت میانجی بین کلمه مفرد و علامت جمع «ات» افزوده می شود مانند:

نوشته + ات ← نوشتجات

سبزی + ات ← سبزیجات

دوا + ات ← دواجات

بدین ترتیب یک علامت جمع جدید یعنی «جات» در زبان فارسی پدید می آید. جالب توجه است که در فارسی جدید علاوه بر علائم جمع عربی که به صورت دخیل به کار می روند گاهی نیز جمع های مکسر عربی چون به ظاهر علامت جمعی ندارند دوباره با علائم جمع فارسی جمع بسته می شوند مانند: اربابان، عمله ها، آداب ها و نظایر این ها.

پرسشها

۱. در دستگاه زبان فارسی باستان چند شمار وجود داشت؟
۲. کدام یک از علامت های جمع فرس قدیم به دوره میانه و جدید رسیده است؟
۳. تکواژهای «جمع ساز» فارسی جدید چه سابقه تاریخی دارند؟
۴. چرا "Thā" که علامت قیدساز دوره میانه بود در نقش جمع سازی نیز به کار رفته است؟
۵. به چه دلیل کاربرد تکواژ «ان» به عنوان علامت جمع در اوایل فارسی جدید بیشتر از «ها» بود؟
۶. علت غلبه کاربرد «ها» بر «ان» در فارسی جدید چیست؟
۷. چرا برخی از جمع های مکسر عربی را با نشانه های جمع فارسی دوباره جمع می بندیم؟
۸. تکواژ «جات» در زبان فارسی چه سابقه ای دارد؟

ساخت دستوری جنس در زبان فارسی

همچنانکه یادآور شدیم در فارسی باستان سه جنس دستوری مؤنث، مذکر و خنثی وجود داشت که برای نشان دادن هر یک از این سه مفهوم، تکواژهای متعددی به اعتبار شمار و حالت و واج پایانی واژه بدان افزوده می‌گشت. پس از تحوّل زبان از دوره باستان به دوره میانه و تبدیل آن از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی، به طور کلی ساخت دستوری جنس از دستگاه زبان فارسی خارج شد. لازم به توضیح است که مفهوم خنثی به کلی از میان رفت و برای بیان مفاهیم جنس (نر و ماده) به جای اینکه از ساخت‌های دستوری ویژه‌ای استفاده شود، از کلمه‌هایی که در فهرست واژگانی زبان وجود دارد و جنس را نیز می‌نمایاند مانند: «مرد - زن»، «پسر - دختر»، «نر - ماده» استفاده کرده، این واژه‌ها را به صورت صفت با اسم مورد نظر همنشین می‌سازند مانند:

کارگر زن	دانشجوی دختر	گوسفند ماده
کارگر مرد	دانشجوی پسر	گوسفند نر

گاهی نیز با به کار بردن کلمه‌های جداگانه‌ای که مفهوم جنس جزو مؤلفه‌های معنایی آنهاست، افاده منظور می‌کنند مانند:

میغ	خروس
کلفت	نوکر
کنیز	غلام
مادر	پدر
کدبانو	کدخدا
گیس سفید	ریش سفید

جالب توجه است که به دلیل نبودن جنس دستوری در زبان فارسی، واژه‌های عربی دخیل در فارسی نیز اغلب بدون علامت دستوری جنس به کار می‌روند مانند: مستخدم، معلم، ناظم، مدیر، رئیس... در ترکیباتی نظیر: خانم معلم، خانم مدیر، خانم ناظم، آقای رئیس، آقا معلم، آقای مدیر، آقای ناظم...

پرسشها

۱. آیا در دستگاه زبان فارسی باستان جنس دستوری وجود داشت؟
۲. از چه زمانی ساخت دستوری جنس در فارسی از بین رفت؟
۳. با از بین رفتن ساخت دستوری جنس، زبان فارسی برای نشان دادن مفهوم جنس از چه وسایلی استفاده می‌کند؟
۴. با توجه به اینکه ساختمان زبان عربی دارای جنس دستوری است، اسامی دخیل عربی در فارسی چگونه استعمال می‌شوند؟

ساختمان صفت در زبان فارسی

در فارسی باستان صفت نیز مانند اسم صرف می‌شد و جنس و شمار و حالت را مطابق با موصوف خود نشان می‌داد. در تحوّل تاریخی از دوره میانه صفت نیز مانند اسم هرگونه اثر و نشانه تصریف را از دست داده است و نه تنها جنس و حالت را نشان نمی‌دهد بلکه جمع هم بسته نمی‌شود. مگر اینکه جانشین موصوف بشود و دارای شخصیت اسمی باشد که در آن صورت علامت جمع می‌گیرد مانند: هنرمند ایرانی - هنرمندان ایرانی، ایرانیان هنرمند، هنرمندان پیر، پیران خردمند، خردمندان دلیر، دلیران آزاده، آزادگان بلندآوازه...

درجات صفت در فارسی

صفت در فارسی ممکن است عادی باشد یعنی کسی یا چیزی را بی‌سنجش با کسان یا چیزهای دیگری، وصف کند. صفت عادی را «مطلق» نیز می‌نامند. صفت می‌تواند سنجشی یا مقایسه‌ای باشد یعنی موصوف را با کسان یا چیزهای دیگری بسنجد. صفات سنجشی یا مقایسه‌ای در فارسی دوگونه‌اند که به نام‌های «صفت برتر» و صفت «برترین» موسوم‌اند.

«صفت برتر» موصوف خود را با یک یا چند فرد هم نوع می‌سنجد، این صفت را «تفضیلی» نیز می‌گویند.

«صفت برترین» موصوف خود را با همه افرادِ نوع خود می‌سنجد. این نوع صفت را «عالی» نیز می‌گویند.

بدین ترتیب صفات در فارسی سه درجه دارند: مطلق، تفضیلی و عالی. صفات

تفضیلی و عالی با افزودن پسوندهایی به صفت مطلق ساخته می‌شوند. در دوره باستان برای ساختن صفات تفضیلی و عالی از دو شیوه استفاده می‌شد. مطابق شیوه نخست برای ساختن صفت تفضیلی پسوند "yah-" و برای ساختن صفت عالی پسوند "išta" به کار می‌رفت. چنانکه صفات تفضیلی و عالی از صفت مطلق "vahu" به معنی «به» عبارت بود از:

vahu + yah → vahyah (صفت تفضیلی = برتر) بهتر

vahu + išta → vahišta (صفت عالی = برترین) بهترین

بنابراین هر صفتی که شکل تفضیلی آن با پسوند "yah-" ساخته می‌شد شکل عالی آن هم با پسوند "išta-" به کار می‌رفت.

مطابق روش دوم برای ساختن صفت تفضیلی پسوند "tara-" و برای ساختن صفت عالی پسوند "tama-" به صفت مطلق افزوده می‌گشت. برای مثال از صفت مطلق "frā-" به معنی (پیش و جلو) صفات تفضیلی و عالی به ترتیب زیر ساخته می‌شد:

frā + tara → frātara (صفت تفضیلی = برتر) پیش‌تر، جلوتر

frā + tama → frātama (صفت عالی = برترین) پیش‌ترین، جلوترین

نخستین روش تشکیل صفات مقایسه‌ای یا سنجشی زبان فارسی در تحوّل از دوره باستان به میانه از بین رفت. زیرا بر اثر تحوّل آوایی^۱ که منجر به حذف پسوند yah- گردید، صورت صفات تفضیلی مختوم به "yah-" با صفت مطلق آنها یکسان شد. با اینکه این نوع صفات تفضیلی در دوره میانه بخش پایانی خود را از دست دادند و با صفت مطلق از نظر ظاهر یکی شدند، ولی مفهوم تفضیلی آنها از بین نرفت و بدین ترتیب تعدادی از صفات که در فارسی باستان با پسوند yah- تشکیل صفت تفضیلی می‌دادند در فارسی میانه و جدید، ارزش مقایسه و تفضیل را در قالب صفت مطلق دوشادوش معنی وصفی ساده حفظ کرده‌اند. مثلاً «کلمه «به» در فارسی به دو معنی (به و بهتر) به کار می‌رود. زیرا این صفت هم بازمانده صفت مطلق باستانی یعنی "vahu" است و هم صورت تحوّل یافته صفت مقایسه‌ای "vahyah" می‌باشد. از روی این قاعده تحوّل معلوم

۱. مطابق قواعد مربوط به تحوّل تاریخی اصوات زبان فارسی از yah- نخست «h پایانی» حذف می‌شود و سپس «va» بدل به یک مصوت کشیده می‌گردد و چون مصوت‌های پایانی در دوره میانه از پایان واژه‌ها حذف می‌شوند، هیچ نشانی از این لاحق در دوره میانه برجای نمی‌ماند.

می شود واژه‌های دیگری هم که در فارسی جدید صفت مطلق و تفضیلی آنها گاهی به یک شکل به کار می‌رود مانند: کم، بیش، پیش، مه، که... و مانند اینها، صفت تفضیلی شان در دوره باستان مختوم به "yah" بوده است و در فارسی جدید با آن که yah- حذف شده هنوز در مفهوم تفضیل به کار می‌روند و برای تشخیص و تمییز نوع مطلق یا تفضیلی این صفات باید به روابط همنشینی آنها بر روی زنجیر گفتار یا به عبارت دیگر به بافت جمله توجه نمود. چنانکه در عبارات زیر واژه‌های: کم، بیش و پیش در مفاهیم: کمتر، بیشتر و بیشتر آمده است:

نیل کم از زاینده‌رود نیست.

بیش از اینم مرنجان.

پیش از آن کاندلر چمن باغ رز و انگور بود.

همچنین صفاتی که صورت تفضیلی آنها با پسوند yah- ساخته می‌شد صفت عالی شان با تکواژ "išta" تشکیل می‌گردید و این دو جزء از مقوله صفات به یکدیگر مربوط بودند. از این‌رو، با از بین رفتن کاربرد دستوری پسوند yah- جزء دیگر وابسته بدان که پسوند صفت عالی ساز "išta" بود نیز به عنوان یک تکواژ دستوری از زبان خارج شد. ولی برخی از صفات عالی دوره باستان به عنوان یک اسم در دوره میانه و جدید بدون توجه به نقش دستوری «išta = شت» یا گونه دیگر آن یعنی «ist = ست» به کار می‌رود مانند: «بهشت»، «بالست»، «مهست» و نظایر اینها.

ساختمان صفات سنجشی در فارسی میانه و جدید

با تحوّل تاریخی زبان فارسی، در دوره میانه روش دوم از روشهای دوگانه تشکیل صفات مقایسه‌ای در زبان معمول شد. توضیح اینکه، پسوند tara- باستانی در دوره میانه با حذف مصوت پایانی به صورت "tar-" تنها تکواژ صفت تفضیلی ساز این دوره به شمار می‌رفت و پسوندی که در دوره باستان صفت عالی می‌ساخت یعنی "tama-" با حذف مصوت پایانی و تبدیل مصوت a به u به صورت "tum-" برای ساختن صفت عالی به صفت مطلق افزوده می‌گشت. چنانکه از واژه‌های: "vazurg" و "dānāg" که صفت مطلق‌اند، صفات تفضیلی و عالی زیر ساخته می‌شود:

vazurg + tar → vazurgtar بزرگتر

vazurg + tum → vazurgtum بزرگترین

dānāg + tar → dānāgtar داناتر

dānāg + tum → dānāgtum داناترین

در دوره جدید نیز صفت تفضیلی مانند فارسی میانه، با افزودن «تر» به صفت مطلق ساخته می‌شود و حتی صفاتی که بازمانده روش نخست هستند و صورت مطلق و تفضیلی شان یکی است گاهی با «تر» به صورت تفضیلی درمی‌آیند مانند: کمتر، بیشتر، بهتر، پیشتر...

ولی علامتی که در فارسی میانه صفت عالی می‌سازد یعنی "tum"- ضمن تحوّل زبان در دوره جدید از میان‌رفته و در فارسی نوین شیوه دیگری جانشین آن گشته است.

ساختمان صفت عالی در فارسی جدید

در فارسی جدید برای ساختن صفت عالی به صفت تفضیلی پسوند «-ین» افزوده می‌گردد.

به	به‌تر	به‌ترین
پیش	پیش‌تر	پیش‌ترین
نیک	نیک‌تر	نیک‌ترین

ظاهراً علامت صفت عالی در فارسی جدید یک صیغه نوین است و سابقه آن را باید در دوره تحوّل فارسی دری جستجو کرد نه در زبانهای باستانی و میانه. زیرا در دوره جدید پسوندی که در دوره میانه صفت عالی می‌ساخت یعنی "tum"- از بین رفت و به همین دلیل در اوایل دوره اخیر برای بیان صفتی که دارای مفهوم «برترین» است تنها از ساخت نحوی جملاتی که متضمن صفت عالی هستند استفاده می‌شد. توضیح اینکه در دوره باستان موصوف صفت‌های عالی همواره به صورت جمع در حالت اضافی به کار می‌رفت. به عبارت دیگر، این نوع صفات به موصوف جمع اضافه می‌شدند مانند: *mašīsta bayānām* = بزرگ‌ترین بغان. همچنانکه ملاحظه می‌شود، در مثالی که ذکر شد موصوف به *-ānām* که علامت جمع در حالت اضافی است ختم شده است.

در فارسی میانه با اینکه یکی از دو علامت سازنده صفت عالی باستان یعنی "tum"- به کار می‌رفت، ترکیب جمله و رابطه همنشینی عناصر زبانی هم‌چنان رعایت می‌شد و

موصوف این قبیل صفات به صورت جمع در حالت اضافی به کار برده می‌شد. در فارسی جدید پس از حذف پسوند "tum-" از صفات عالی چون هنوز ترکیب جمله‌ای که متضمّن صفت عالی بود همان شیوه باستانی و قدیمی می‌بود و از روی ساخت جمله و رابطه همنشینی اجزای کلام مفهوم صفت عالی دریافت می‌شد، علامت دیگری جانشین تکواژ محذوف سازنده صفات عالی نشد. بلکه با اضافه کردن صفت تفضیلی به موصوف جمع، مفهوم صفت عالی اراده می‌شد مانند: بزرگ‌تر حکما، دانشمندتر مردمان، داناتر مردان.

چنانکه در تاریخ بیهقی و سایر مکتوبات بازمانده از قرون نخستین دوره جدید این کاربرد زبانی به چشم می‌خورد. به عبارت دیگر، در سده‌های نخستین از دوره جدید برای اراده صفت عالی، صفت تفضیلی به صورت مضاف به موصوف جمع اضافه می‌گردید. ولی رفته‌رفته در فارسی جدید این شیوه بیان «صفت برترین» منسوخ و روش دیگری برای ساختن صفت عالی رایج شد. توضیح ساخت جدید صفت عالی بدین قرار است: در فارسی جدید تکواژی وجود دارد که با پیوستن به اسم و صفت، صفت تازه‌ای می‌سازد که گاهی مفهوم وصف جنس دارد و گاه حاکی از دارندگی و اتّصاف موصوف از لحاظ ریشه صفت است. این تکواژ «-ین» است مانند:

پس + ین ← پسین (اخیر - آخرین)

بر + ین ← برین (عالی - بلند)

زر + ین ← زرین (ساخته شده از زر)

آهن + ین ← آهنین (از جنس آهن)

این پسوند با افزوده شدن به آخر صفات، صفتی قوی‌تر و مؤکدتر می‌سازد مانند:

بهین، مهین، نوین، کمین...

همین پسوند وصفی است که به پسوند تفضیل ساز «-تر» افزوده گشته با تقویت و تأکید روح تفضیل، صفت عالی را به وجود آورده است.

بدین ترتیب، ضمن دگرگونیهای ساختاری فارسی جدید رفته‌رفته شیوه جدیدی برای ساختن صفت عالی پدیدار می‌شود که عبارتست از افزودن تکواژ «-ین» به صفت تفضیلی مانند:

بزرگ - بزرگ‌تر - بزرگ‌ترین

کوچک - کوچک تر - کوچک ترین

اگر سابقه تاریخی تکواژ «-ین» را در زبان فارسی بررسی نمایم درمی یابیم که قدیم ترین صورت بازمانده این پسوند در فارسی باستان "aina" است که معادل اوستایی آن "aena" می باشد. این تکواژ که برای وصف جنس به کار می رفت در متون بازمانده اوستایی فراوان به چشم می خورد. چنانکه:

فب.	aθangaina	(سنگی = از جنس سنگ)
او.	drvaena	(دارین = ساخته شده از چوب)
او.	zaranaena	(زرین = از جنس زر)

همچنانکه در تاریخ دگرگونیهای آوایی فارسی دیدیم، در دوره میانه پس از حذف مصوت پایانی و با تبدیل آواگروه "ai" به "ē" این تکواژ به صورت "ēn" درمی آید، در فارسی جدید با تبدیل "ē" به "ī" تکواژی که هم وصف جنس می سازد و هم در مفهوم اِتصاف و دارندگی است به «īn = ین» بدل می گردد مانند: سنگین، زرین، پشمین، رشکین، چرکین...

به طور خلاصه می توان تحوّل آوایی این پسوند را از دوره باستان تا فارسی جدید بدین صورت نشان داد:

فن. فم. فب.
-īn > -ēn > -aina

شایان توجه است که در فارسی جدید، ترتیب صفت و موصوف در مورد صفات مطلق، تفضیلی و عالی متفاوت است. توضیح این که، در دو مورد نخستین، موصوف مقدم بوده و به صفت اضافه می گردد. در حالی که صفت عالی پیش از موصوف مفرد به کار برده می شود. مانند:

صفت مطلق	دخترِ دانا	پسرِ دلیر
صفت تفضیلی	دخترِ داناتر	پسرِ دلیرتر
صفت عالی	داناترین دختر	دلیرترین پسر

در این مورد، نکته جالب توجه اینست که چنانچه ترکیب باستانی جمله حفظ شده و ساخت جدید صفت عالی به موصوف جمع اضافه شود، همان معنی مستفاد می شود و صفت عالی بر موصوف مفرد دلالت می کند. مانند:

دلیرترین پسران = دلیرترین پسر
داناترین دختران = داناترین دختر
مهم‌ترین کتابها = مهم‌ترین کتاب

در حالی که در ساخت مشابه، با فک اضافه، صفت عالی بر موصوف جمع دلالت می‌کند. مانند:

دلیرترین پسران = پسرانی که از همه دلیرتر هستند.
داناترین دختران = دخترانی که از همه داناتر هستند.
مهم‌ترین کتابها = کتابهایی که از همه مهم‌تر هستند.

پرسشها

۱. مطابقت صفت و موصوف در زبان فارسی از دوره باستان تا دوره جدید به چه صورت بوده است؟
۲. «صفت» در فارسی چه درجاتی دارد؟
۳. منظور از صفت «عادی» یا «مطلق» چیست؟
۴. منظور از صفات «مقایسه‌ای» یا «سنجشی» چیست؟
۵. ساختمان صفت «تفضیلی» یا «برتر» در زبان فارسی چه سابقه‌ای دارد؟
۶. ساختمان صفت «عالی» یا «برترین» در زبان فارسی چه سابقه‌ای دارد؟
۷. آیا هیچ‌گونه نشانه‌ای از ساختمان «صفت عالی» فارسی باستان در واژه‌های فارسی جدید بر جای مانده است؟
۸. «صفت عالی» در اوایل دوره جدید چگونه بیان می‌شد؟
۹. علامت صفت عالی در فارسی کنونی چیست؟
۱۰. تکواژ «-ین» در زبان فارسی چه سابقه‌ای دارد؟
۱۱. به چه دلیل برخی از صفات یک هجایی نظیر: که، مه، بیش، کم، پیش، به... هم در مفهوم صفت «مطلق» و هم صفت «برتر» به کار می‌روند؟

ساختمان فعل در زبان فارسی

دستگاه فعل در زبان‌های ایرانی باستان مانند زبان‌های باستانی دیگری که از خانواده هند و اروپایی هستند، بسیار پیچیده و دارای ساخت‌های متعدّد و متنوعی بود و هر یک از آن ساختها برای رساندن معانی و نقشهای مختلفی به کار می‌رفت و اختلافاتی اندک از جهت: چگونگی وقوع فعل - آغاز، اتمام یا دوام عمل - مرجع اثر فعل - حتمی یا احتمالی بودن فعل - زمان وقوع فعل در آینده، حال، گذشته، گذشته نزدیک، گذشته دور و نظایر این معانی را تعیین می‌کرد.

بر اثر دگرگونیهای تاریخی زبان، دستگاه فعل فارسی نیز تغییر کرده از دوره میانه به بعد از هر جهت ساده شده است و چون برداشت و تلقی ما از نوع فعل و زمان وقوع آن مطابق ساختمان فعلی زبان فارسی است، نمی‌توانیم به‌طور دقیق برای ساخت‌های متعدّد و متنوع افعال دوره باستان و تقسیمات آن از نظر زمانی، اصطلاحات و معادل‌های رسایی بیابیم. بنابراین به اختصار می‌گوییم در دستگاه مفصل و پیچیده افعال فارسی باستان مقوله‌های گوناگونی از جمله: شخص، شمار، وجه، باب و زمان به شرح زیر وجود داشت:

۱. شخص: اوّل شخص (گوینده = متکلم)، دوم شخص (شنونده = مخاطب)، سوم شخص (دیگر کس = غایب).
۲. شمار: مفرد، مثنی، جمع.
۳. وجه: اخباری، التزامی، امری، تمنّایی، تأکیدی.
۴. باب: گذرا^۱، ناگذر^۲.

۱. «گذرا» (active) فعلی است که نتیجه آن به دیگران می‌رسد. مانند: «آشپز برای مهمانان غذا پخت.»
۲. «ناگذر» (middle) فعلی است که نتیجه آن به خود فاعل برمی‌گردد. مانند: «آشپز برای خودش غذا پخت.» فعل ناگذر را «میانی» هم نامیده‌اند. به سخن دیگر، «گذرا» انجام عملی برای غیر است و «ناگذر» انجام کاری برای خود است.

۵. زمان: حال، آینده، گذشته کامل، نقلی، بعید (انواع ماضی‌ها).

باید توجه داشت که اصطلاحاتی نظیر «گذرا»، «ناگذر»، «تام»، «میانی»، «نامعین» و غیره که برای نامیدن برخی از ساختهای افعال باستانی به کار می‌رود معادلهایی است که در برابر اصطلاحات دستوری کلاسیک (لاتینی - یونانی - سنسکریت) وضع شده است و در حقیقت ترجمه‌هایی از آن اصطلاحات کلاسیک است و از این نام‌گذارها نمی‌توان به کاربرد دقیق آن ساختهای فعلی پی برد.

جالب‌ترین نکته قابل ذکر درباره افعال فارسی باستان این است که ماده‌های هر یک از افعال از نظر زمانی مطابق چند سیستم و دستگاه جداگانه ساخته می‌شدند.

این دستگاهها یا سیستمهای زمانی افعال عبارت بودند از:

الف. دستگاه «حال یا مضارع» (Present).

ب. دستگاه «تام یا ماضی» (Perfect).

پ. دستگاه «نامعین» (Aorist).

ت. دستگاه «آینده» (Future).

لازم به یادآوری است که شناسه‌های افعال در این دستگاههای متفاوت، اغلب یکسان نبود.

در فارسی میانه دستگاه صرف فعلی زبانهای باستانی به سبب اسقاط مصوتها و یا هجاهای پایانی صیغه‌ها، یکسره فرو ریخته و به حکم ضرورت عوامل دیگری در کار آمده است و دستگاه تازه‌ای برای فعل ایجاد شده است.

در صرف افعال فارسی میانه نشانی از تثنیه نیست. وجه تأکید از بین رفته و جای خود را به وجه امری داده است. باب «ناگذر» بکلی متروک شده است. شناسه‌های گوناگون فارسی باستان نیز که بر حسب وجه و باب تغییر می‌کرد از روی قیاس به صورت یکسانی درآمده و ماده فعل که در زمانهای گذشته و اکنون به دستگاهی واحد تعلق داشت از دوره میانه به بعد، دو صورت جداگانه یافته است.

اینک پیش از آنکه به بررسی دستگاه فعل در زبان فارسی بپردازیم ضروری است نخست با چند اصطلاح که درین زمینه به کار خواهد رفت، آشنا شویم:

الف. ریشه

آن بخش از کلمه که پس از حذف کلیه اجزا و عناصر فرعی و اضافی به دست می‌آید، «ریشه» (root) خوانده می‌شود. ریشه جزء اساسی و مجردی است که معنی اصلی کلمه را دربردارد. با افزودن یک یا چند واج می‌توان از ریشه واژه‌های متعددی ساخت که به علت هم‌ریشه بودن و اشتراک معنایی، واژه‌های هم‌خانواده خوانده می‌شوند. مثلاً در واژه «روا» جزو اصلی و مجردی که پس از حذف «ا» به دست می‌آید «رو» است. این جزء در ساختهای صرفی متعددی از جمله: روان، رونده، می‌روم، روایی، روش، برود، روند،... به کار رفته است. لذا ریشه تمامی واژه‌های یاد شده «رو» می‌باشد. ریشه را با علامت «√» نشان می‌دهیم.

از یک ریشه می‌توان: اسم، صفت، فعل و کلمات دیگری ساخت. چنانکه از ریشه √dān با افزودن پساوندها یا اجزای صرفی چندی واژه‌های: دانا، داننده، دانش، دانستن، دانستم و نظایر اینها ساخته می‌شود.

گاهی برای ساختن کلمات متعدّد از یک ریشه، لزومی به افزودن واجی جدید نیست و می‌توان تنها با تغییر دادن مصوت درون ریشه معنی کلمه را تغییر داد. مثل √bar. از این ریشه ماده مضارع (bar = بر) در: می‌برم، می‌بری، می‌برد... به کار می‌رود و با تغییر مصوت a به ā (bār = بار) ساخته می‌شود.

در فارسی سه نوع ریشه وجود دارد که به نامهای: ضعیف، متوسط (guna) و قوی (vr̥ddhi) خوانده می‌شود.^۱ نوع ریشه از روی مصوت آن مشخص می‌شود. اگر مصوت درون ریشه "ā" باشد، ریشه قوی است و اگر "a" باشد ریشه متوسط و چنانچه غیر از این دو مصوت باشد ریشه ضعیف است. با تبدیل مصوتها به یکدیگر می‌توان یک ریشه را از صورت قوی به صورتهای متوسط و ضعیف و یا از متوسط به ضعیف و قوی و یا از ضعیف به متوسط و قوی بدل کرد. لازم به توضیح است که در زبانهای باستانی یکی از راههای اشتقاق کلمات فراوان از یک ریشه - علاوه بر افزودن پساوندها و اجزای صرفی - همین تبدیل ریشه‌ها به یکدیگر بوده است. مثلاً در فارسی از ریشه √bar ماده فعل ماضی «-bord = بُرد» و ماده فعل مضارع «-bar = بر» و اسم «bār = بار» ساخته شده است.

۱. انواع ریشه را با نامهای: «ضعیف»، «افزوده» و «بالانده» یا «ضعیف»، «قوی» و «قوی‌تر» نیز خوانده‌اند.

ب. ماده

آن بخش از فعل که اساس ساختهای گوناگون صرفی است «ماده» (stem) خوانده می‌شود. چنانکه در واژه‌های:

خوردم	خوردیم
خوردی	خوردید
خورد	خوردند

جزئی که در همهٔ صیغه‌ها صرف شده یعنی «خورد» مادهٔ این افعال محسوب می‌شود.

در زبان فارسی نیز مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی مادهٔ کلمات اغلب با افزودن یک یا چند واج به «ریشه» به دست می‌آید. اجزائی که برای ساختن «ماده» به «ریشه» افزوده می‌گردند، جزء «ماده‌ساز» (thematic) نامیده می‌شوند. همچنانکه مادهٔ «خورد» با افزایش جزء ماده‌ساز «د» به ریشهٔ «خور» به وجود آمده است و مادهٔ «رسید» با افزودن جزء ماده‌ساز «ید» به ریشهٔ «وس» ساخته شده است و از ریشهٔ «چی = čī» با افزودن جزء ماده‌ساز «ن» مادهٔ مضارع «چین -» و با افزایش جزو ماده‌ساز «د» مادهٔ ماضی «چید» را ساخته‌ایم.

چیدم	چیدم
چیدی	چیدی
چید	چیدند

گاهی نیز ماده‌های مضارع فارسی خود ریشه هستند بدون اینکه چیزی بدانها افزوده گردد. مثلاً ماده‌های مضارع از مصادر: «رفتن»، «گشتن»، «رسیدن» به ترتیب: «رو = rav-»، «کش = koš-» و «راس = ras-» می‌باشند که از ریشه‌های: \sqrt{ras} و $\sqrt{koš}$ گرفته شده‌اند.

در برخی موارد اختلاف ماده‌های ماضی و مضارع بسیار اندک است و جزو سازندهٔ مادهٔ ماضی تنها یک واج «ت» یا صورت و اکبر این واج یعنی «د» و یا گونهٔ دیگر آن «ید» می‌باشد که به ریشه افزوده شده است و مادهٔ مضارع نیز خود ریشه است. مانند:

ریشه	مادهٔ مضارع	مادهٔ ماضی
$\sqrt{koš}$	کش -	گشت -

خواند -	خوان -	$\sqrt{xv\bar{a}n}$
خورد -	خور -	$\sqrt{xv\bar{a}r}$
خواید -	خواب -	$\sqrt{xv\bar{a}b}$
رسید -	رس -	\sqrt{ras}
دوید -	دو -	\sqrt{dav}

ولی در مواردی دیگر اختلاف ماده‌های ماضی و مضارع فارسی که از یک ریشه گرفته شده‌اند زیاد است و نیاز به توضیح دارد، زیرا اجزای ماده‌ساز آنها متفاوت است. مثلاً:

ماده ماضی	ماده مضارع
آهیخت	آهنج
کوفت	کوب
خواست	خواه
فروخت	فروش
آسود	آسای
زاد	زای
پُخت	پَز
آفرید	آفرین

باید یادآوری کرد که ماده هر فعل همیشه ثابت است و شناسه‌ها هستند که متناسب با شخص و شمار تغییر می‌کنند و موجب صرف افعال می‌شوند. مانند:

رویم	روم
روید	روی
روند	رود

از میان ماده‌های متعدّد و فراوان افعال فارسی باستان تنها ساخت ماده مضارع در همان مفهوم به دوره‌های میانه و جدید رسیده است. به عبارت دیگر، تنها ساختمان ماده مضارع فارسی باستان با تحولات آوایی اندک، در دستگاه زبان فارسی تا دوره جدید باقی مانده است و ساختمان بقیه ماده‌های فعلی باستانی از این زبان خارج شده است. به همین جهت نخست به بررسی ساختمان ماده مضارع در فارسی باستان می‌پردازیم.

ساختمان ماده مضارع در فارسی باستان

همچنانکه پیش از این نیز یاد آور شدیم، ماده‌های افعال با افزودن اجزای صرفی به ریشه ساخته می‌شوند. از این‌رو، جزئی که برای ساختن ماده فعل به ریشه افزوده می‌گردد، «جزو ماده‌ساز» خوانده می‌شود. ماده فعل مضارع در فارسی باستان به ده روش گوناگون به شرح زیر ساخته می‌شد:

۱. در برخی موارد خود ریشه به تنهایی و بدون افزودن جزء ماده‌ساز می‌توانست ماده مضارع باشد. مانند:

ریشه	ماده	به معنی:
$\sqrt{p\bar{a}}$	pā-	محافظت کردن، پاییدن
$\sqrt{j\bar{a}n}$	jān-	زدن
$\sqrt{a\bar{h}}$	ah-	بودن

۲. یکی از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن مصوت a به ریشه ضعیف بود. مانند:

$\sqrt{i\bar{s}}$	iša-	برانگیختن
$\sqrt{v\bar{i}s}$	visa-	آماده شدن

۳. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن مصوت a به ریشه متوسط بود. مانند:

$\sqrt{b\bar{a}r}$	bara-	بردن
$\sqrt{t\bar{a}r}s$	tarsa-	ترسیدن

۴. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن پساوند -ya- به ریشه ضعیف و متوسط بود. مانند:

$\sqrt{\theta\bar{a}h}$	θahya-	گفتن، اعلام کردن
$\sqrt{m\bar{a}n}$	maniya-	اندیشیدن

۵. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن جزء صرفی -aya- به ریشه متوسط و قوی بود. مانند:

$\sqrt{d\bar{a}r}$	dāraya-	داشتن
$\sqrt{t\bar{a}p}$	tapaya-	تافتن، گرم کردن

$\sqrt{tāv}$ tāvaya- توانستن، تاب داشتن

۶. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن صامت خیشومی «n = ن» پیش از آخرین صامت ریشه ضعیف است که در این صورت «صامت m» جزو ماده ساز به شمار می آید. مانند:

\sqrt{vid} vind- یافتن

۷. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن جزو ماده ساز -nu- یا -nau- به ریشه ضعیف است. مانند:

\sqrt{ci} činu- چیدن، گزیدن

\sqrt{kr} kunau- کردن

۸. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع تکرار ریشه است. درین صورت اگر مصوت درون ریشه ā باشد، در جزو اول ترکیب بدل به a می شود. مانند:

$\sqrt{dā}$ dadā- آفریدن، خلق کردن

۹. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن مصوت u به ریشه است. مانند:

\sqrt{tan} tanu- تنیدن، کشیدن

\sqrt{dan} danu- جاری شدن، جریان یافتن

۱۰. یکی دیگر از روشهای ساختن ماده مضارع، افزودن n یا na یا nā به ریشه ضعیف است. مانند:

a + $\sqrt{frī}$ āfrīnā- آفریدن

\sqrt{grab} gərəwnā- گرفتن

با اینکه ساختهای دهگانه ماده مضارع از فارسی باستان تا دوره جدید رسیده است، تحولات آوایی که در طول تاریخ روی داده است، در صورت ظاهر مانع شناخت ساختهای گوناگون ماده مضارع می شود. توضیح اینکه اگر به ماده های مضارع فارسی باستان که مطابق ده شیوه متفاوت ساخته شده اند توجه کنیم و اجزای ماده ساز را از ریشه ها به شکل زیر مشخص نماییم:

۱-	jan	
۲-	vis	a
۳-	bar	a
۴-	θah	y a
۵-	dār	ay a
۶-	vind	
۷-	či	n u
۸-	da	d ā
۹-	tan	u
۱۰-	āfrī	n ā

این نکات بر ما آشکار می‌شود: نخست با حذف مصوت پایانی که ساده‌ترین و معمول‌ترین تحوّل صوتی از دوره باستان به دوره میانه است، فرمهای: ۱، ۲، ۳، ۹ یکسان می‌شوند و از جزء ماده‌ساز فرمهای: ۷ و ۱۰ تنها صامت «n = ن» باقی می‌ماند. چنانکه در مقایسه افعال ماضی و مضارع «آفریدن» و «چیدن» وجود این واج ماده‌ساز مشخص می‌شود:

ماضی	مضارع
چیدم	چینم
آفریدم	آفرینم

از فرم ۴ تنها «y = ی» باقی می‌ماند. چنانکه در ماده مضارع «زادن» این واج ماده‌ساز ظاهر می‌شود:

ماضی	مضارع
زادم	زایم

از جزء ماده‌ساز فرم ۵ «ay» باقی می‌ماند. باید توجه داشت که اگر در واژه‌ای اصوات پیش از این جزء ماده‌ساز، مصوت یا نیمه مصوت باشد، در آن صورت بر اثر ادغام «a» با واجهای پیشین، تبدیل به «āy = ای» می‌شود. مانند ماده‌های مضارع از مصادر: آلودن، ستودن، آسودن، سرودن، پالودن و نظایر اینها:

مضارع	ماضی	مضارع	ماضی
سرایم	سرودم	آلایم	آلودم
پالایم	پالودم	ستایم	ستودم
		آسایم	آسودم

در فرم ۶ که صامت «n = ن» به عنوان جزو ماده‌ساز پیش از آخرین صامت ریشه افزوده می‌گشت، تغییری پدید نمی‌آید و در برخی از ماده‌های مضارع فارسی جدید می‌توان این واج ماده‌ساز را بازشناخت. مانند ماده‌های مضارع از مصادر «سختن»، «آهیختن»، و نظایر اینها:

مضارع	ماضی
آهنجم	آهیختم
سنجم	سختتم

در فرم ۸ که «ماده» از تکرار «ریشه» حاصل می‌شد، پس از حذف مصوت پایانی، قسمتی از بخش مضاعف که «جزء ماده‌ساز» محسوب می‌شد باقی می‌ماند. مانند ماده مضارع از مصدر «دادن».

مضارع	ماضی
دَهَم	دادَم

در این جا «د» بدل به «ه» شده است. قبلاً در بخش تحولات تاریخی آوای زبان فارسی گفتیم که صوت «d = د» ممکن است تبدیل به «h = ه» شود. مانند:

spāda	→	sepāh	سپاه
māda	→	māh	ماه

(در ماه بصره، ماه کوفه، ماهات، ماه آباد...)

بدین ترتیب "dad" تبدیل به «dah = دَه» شده است.

فعل ماضی در زبان فارسی

در فارسی باستان برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته علاوه بر کاربرد انواع ماضیها از جمله ماضی تام و نامعین، از روش دیگری نیز استفاده می‌شد که عبارت بود از به کار بردن صفت مفعولی همراه با نامی که در حالت اضافی بود. مثلاً "به جای

جمله‌های:

- این را من کردم.
- این را من ساختم.
- این را من گفتم.
- این عبارات به کار می‌رفت:
- این کرده من است.
- این ساخته من است.
- این گفته من است.

چنانکه عبارت: ima: tya: manā: kartam به معنی: این که کرده من = اینست آنچه من کردم، در کتیبه بیستون به کرات به کار رفته است. در بررسی کتیبه‌های بازمانده از فارسی باستان آشکارا دیده می‌شود در جمله‌هایی که متضمن بیان وقوع فعل در زمان گذشته هستند، کاربرد صفت مفعولی بر استعمال ماده ماضی غلبه دارد. این نکته بیانگر آن است که در زبان رایج مردم نیز این شیوه متداول‌تر و معمول‌تر بوده است.

ساختمان صفت مفعولی در دوره باستان

صفت مفعولی در دوره باستان از ریشه (غالباً ریشه ضعیف) با افزودن جزء صرفی "-ta" ساخته می‌شد. مانند:

ریشه	صفت مفعولی	معادل فارسی
\sqrt{kr}	karta	کرده
\sqrt{br}	borta	برده
\sqrt{mr}	morta	مرده

گونه دیگر پساوند صفت مفعولی ساز باستانی، "ita" بود مانند:

para + ita → paraita به معنی پیش‌رفته، جلورفته

ساختمان ماده ماضی در فارسی میانه

در دستگاه فعل فارسی میانه دو ماده کاملاً مشخص و متمایز وجود دارد که

عبارتند از: ماده‌های مضارع و ماضی. نظر به رواج و تعمیم کاربرد صفت مفعولی فارسی باستان در جملاتی که متضمن بیان وقوع فعل در گذشته بودند، در دوره میانه صفت مفعولی‌های فارسی باستان به عنوان ماده ماضی در زبان به کار رفتند و تنها تفاوت صفت مفعولی‌های دوره باستان و ماده ماضی دوره میانه اختلافات آوایی و تحولات صوتی بود. بارزترین تحوّل صوتی از دوره باستان به میانه حذف مصوت پایانی است. لذا از پساوند "ta-" یا "ita-" که در فارسی باستان به ریشه افزوده می‌شد و صفت مفعولی می‌ساخت، مصوت "a" حذف گشته فقط «t = ت» یا «It = یت» باقی ماند. لذا ماده‌های ماضی دوره میانه که همان صفت مفعولی‌های دوره باستان بودند، جزء ماده‌سازشان «t = ت» یا «It = یت» بود که به ریشه افزوده می‌گشت، مانند:

معادل فارسی	ماده ماضی فارسی میانه	صفت مفعولی باستانی	ریشه
زد	ǰat	ǰata	√ǰa
دید	dīt	dīta	√dī
بود	but	buta	√bū
رسید	rasīt	*rasīta	√ras
دوید	davīt	*davīta	√dav

بدین ترتیب جزء ماده‌ساز فعل ماضی در دوره میانه «t = ت» یا صورت دیگر آن «It = یت» بود.

ساختمان ماده ماضی در فارسی جدید

در فارسی جدید نیز ماده‌های ماضی همان ماده‌های ماضی دوره میانه هستند که در برخی از موارد، تحولات آوایی پذیرفته‌اند. بنابراین، اگر بخواهیم تحوّل تاریخی ماده ماضی را در زبان فارسی بررسی نماییم، درمی‌یابیم که ماده‌های ماضی فارسی جدید دنباله طبیعی و تحوّل یافته ماده‌های ماضی فارسی میانه‌اند و ماده‌های ماضی فارسی میانه بازمانده صفت مفعولی‌های فارسی باستان می‌باشند. مهم‌ترین تحوّل آوایی که در ماده‌های ماضی زبان فارسی از دوره میانه به فارسی جدید رخ داده است، تبدیل واج «ت» به «د» می‌باشد. هم‌چنانکه متذکر شدیم، جزء ماده‌ساز ماضی در فارسی میانه «-ت» یا گونه دیگر آن «-یت» بود. در فارسی جدید هرگاه واج پیشین «ت» مصوت یا

یکی از دو واج «ر، ن» باشد، «ت» بدل به فرم واکبر خود یعنی «د» می‌شود. بنابراین، در فارسی جدید جزء صرفی ماده ماضی ساز «-ت» یا «-د» یا «-ید» است. چنانکه در ماده‌های زیر:

<u>گشت</u>	<u>رفت</u>
جزء ماده‌ساز	جزء ماده‌ساز
<u>نوشت</u>	<u>گفت</u>
<u>بست</u>	<u>ریخت</u>
<u>رست</u>	<u>سوخت</u>

چون واج پیش از «ت» مصوت یا یکی از دو واج «ر، ن» نیست، «ت» به همان صورت اصلی باقی مانده است. ولی در ماده‌های زیر:

<u>خورد</u>	<u>دید</u>
جزء ماده‌ساز	جزء ماده‌ساز
<u>خواند</u>	<u>داد</u>
<u>راند</u>	<u>بود</u>
<u>ماند</u>	<u>کرد</u>

چون واج پیش از جزء ماده‌ساز، مصوت یا یکی از دو واج «ر» یا «ن» است، «ت» بدل به «د» شده است. البته در مورد «-یت» چون پیش از «ت» مصوت «ی» واقع شده در همه موارد بدل به «-ید» می‌شود:

<u>رسید</u>
جزء ماده‌ساز
<u>دوید</u>
<u>پرید</u>
<u>خرید</u>

بدین ترتیب، اگر دو ماده ماضی و مضارع را در فارسی جدید بررسی و مقایسه کنیم در اغلب موارد تنها اختلافات این دو ماده فعل در جزء ماده‌ساز ماضی یعنی «ت، د، ید» است. مانند:

ماده مضارع	ماده ماضی
باَف-	باَفْت-
کُشَد-	کُشْت-
خِوَاذ-	خِوَاذَنَد-
خُور-	خُورَد-
سِپَر-	سِپَرَد-
دَو-	دَوِید-
بِخَش-	بِخَشِید-
پَسَنَد-	پَسَنَدِید-
خَنَد-	خَنَدِید-
بَار-	بَارِید-
چَر-	چَرِید-
وَز-	وَزِید-

چون در بیشتر موارد ماده ماضی تنها یک پساوند «-ید» از ماده مضارع بیشتر دارد، اهل زبان به قیاس از این اختلاف موجود میان ماده‌های ماضی و مضارع - در مواردی که تلفظ ماده ماضی اصلی دشوار است - با افزودن «-ید» به ماده‌های مضارع، ماده‌های ماضی ثانوی می‌سازند. مانند:

ماده مضارع	ماده ماضی ثانوی (قیاسی)	ماده ماضی اصلی
رِه-	رِهید-	رِست
جَهِ-	جَهِید-	جَست
خِوَاب-	خِوَابِید-	خِفت
رُود-	رُودِید-	رُفت
بِرَاشُوب-	بِرَاشُوبِید-	بِرَاشُفت
انگَار-	انگَارِید-	انگَاشت
انگِیز-	انگِیزِید-	انگِیخت
تَاب-	تَابِید-	تَاft

سنج -	سنجید -	سخت
آهنج -	آهنجید -	آهیخت
تاز -	تازید -	تاخت

باید گفت که در فارسی جدید با افزودن جزء ماده ساز «- ید» به نامها (اسم و صفت) نیز از آنها ماده ماضی ساخته شده است. مانند:

جنگ	جنگید
دزد	دزدید
خشک	خشکید
انجام	انجامید

بدین ترتیب برخی از افعال در فارسی جدید دو ماده ماضی دارند که یکی از آنها دنباله طبیعی و صورت تحوّل یافته و بازمانده از ماده های ماضی دوره های پیشین زیان است و ماده ماضی اصلی به شمار می رود و دیگری صورتی است که به قیاس از روی ماده های دیگر در دوره جدید ساخته شده است و ماده ماضی ثانوی محسوب می شود.

علت اختلافات ظاهر در ماده های ماضی و مضارع در فارسی جدید

با توجه به نکات یادشده، اختلاف میان ماده های ماضی و مضارع در فارسی جدید می بایست این باشد که مطابق قاعده، ماده های ماضی یک «ت» یا «د» یا «ید» افزون بر ماده های مضارع داشته باشند همچنانکه در مثالهای یادشده پیشین دیدیم. ولی در برخی از موارد، گذشته از جزء ماده ساز ماضی اختلافات دیگری نیز در این دو ماده فعلی مشاهده می شود. مانند:

ماده ماضی	ماده مضارع
دید -	بین -
آمد -	آی -
جست -	جه -
کاست -	کاه -
کوفت -	کوب -
تافت -	تاب -

چیند -	چید -
آفریند -	آفرید -
زای -	زاد -
آلای -	آلود -
پالای -	پالود -
سنج -	سخت -
سُنِب	سفت -
فروش -	فروخت -
سوز -	سوخت -
دوز -	دوخت -
دار -	داشت -
کار -	کاشت -

علل این قبیل اختلافات واجی موجود میان دو ماده ماضی و مضارع را می‌توان به سه دسته عمده به شرح زیر تقسیم کرد:

۱. اختلاف ریشه‌ها.
۲. تحولات آوایی.
۳. ساخت‌های دهگانه ماده مضارع.

۱. اختلاف ریشه‌ها

در زبان فارسی اغلب ماده‌های ماضی و مضارع فعلها از یک ریشه واحد گرفته می‌شوند. ولی در مواردی نادر ماده‌های ماضی و مضارع دو ریشه متفاوت دارند و هر کدام از ریشه‌ای جداگانه مشتق شده‌اند. مانند «آمدن»، «دیدن» و «بودن».

ماده ماضی «آمدن» از \sqrt{gam}^1 و ماده مضارع آن از \sqrt{ay} گرفته شده است.

ماده ماضی «دیدن» از \sqrt{di} و ماده مضارع آن از \sqrt{vain}^* است.

ماده ماضی «بودن» از \sqrt{bav} و ماده مضارع آن از \sqrt{ah}^2 گرفته شده است.

۱. از این ریشه واژه‌های متعددی چون: انجمن، گام، هگمتانه (همدان) مشتق شده است.
 ۲. از ریشه "ah" علاوه بر صیغه‌های مضارع: هستم، هستی، هست... شناسه‌های: ام، ای، است... نیز گرفته شده است.

۲. تحولات آوایی

یکی دیگر از دلایل ناهمگونی واجها در ماده‌های ماضی و مضارع افعال، تحولات آوایی است. زیرا دگرگونی و تغییر اصوات زبان در یک کلمه اغلب با اصوات همنشین و جانبی آنها ارتباط دارد و بر اثر فرایندهای واجی بویژه «همگون‌سازی» و «ناهمگون‌سازی»، ویژگیهای تولید هر صوت بر روی صوت جانبی اش نیز تأثیر می‌پردازد. مثلاً «واج «ج» در کنار مصوت بدل به «ز» می‌شود و در کنار صامت «ت» بدل به «خ» می‌گردد. همچنین واج «پ» در کنار مصوت بدل به فرم واکبر یعنی «ب» می‌شود و در کنار واج دندانی «ت» چون هر دو بستواج هستند بدل به «ف» که سایواج است می‌شود. واج «ه» نیز در کنار مصوت باقی می‌ماند ولی در کنار «ت» بدل به واج صفیری «س» می‌شود. واج «ر» در کنار مصوت تغییر نمی‌کند ولی در کنار «ت» اغلب بدل به «ش» می‌گردد.

اینک چندین مورد از این دگرگونیهای آوایی را در ماده‌های ماضی و مضارع فارسی بررسی می‌کنیم:

الف. اگر واج پایانی ریشه فعلی « $\text{č} = \text{ج}$ » باشد در ماده مضارع واج « č » به تأثیر مصوت آغازی شناسه بدل به «ز» می‌شود. زیرا شناسه‌هایی که به ماده مضارع می‌پیوندند با مصوت آغاز می‌شوند. اما در ماضی چون جزء ماده‌ساز «ت» است که به ریشه افزوده می‌گردد، « č » در مجاورت «ت» بدل به «خ» می‌شود.^۱ مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
$\sqrt{\text{rič}}$	rīz- (ریز)	rīxt- (ریخت)
$\sqrt{\text{tač}}$	tāz- (تاز)	tāxt- (تاخت)
$\sqrt{\text{sūč}}$	sūz- (سوز)	sūxt- (سوخت)
$\sqrt{\text{sāč}}$	sāz- (ساز)	sāxt- (ساخت)

ب. اگر واج پایانی ریشه فعل بستواج بی‌واک « $\text{p} = \text{پ}$ » باشد، در ماده مضارع واج «پ» به تأثیر مصوت آغازی شناسه و به حکم قاعده همگون‌سازی (assimilation) تبدیل به فرم واکبر یعنی «ب» می‌شود و در ماده ماضی چون «پ» در کنار جزء ماده‌ساز «ت» قرار می‌گیرد و تلفظ پایایی این دو بستواج دشوار است، مطابق قاعده «تباعده» یا

۱. این تحول را می‌توان چنین نشان داد: چُت < خُت

«دگرگون‌سازی» (dissimilation)، «پ» تبدیل به سایواج «ف» می‌شود.^۱ مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
$\sqrt{t\bar{a}p}$	tāb - (تاب)	tāft - (تافت)
$\sqrt{r\bar{u}p}$	rūb - (روب)	roft - (ژفت)
$\bar{a} + \sqrt{x\bar{s}up}$	āšūb - (آشوب)	āsoft - (آشفت)
$*\sqrt{k\bar{a}up}$	kūb - (کوب)	kūft - (کوفت)

ج. اگر واج پایانی ریشه فعل «h = h» باشد، در ماده مضارع باقی‌مانده در ماده ماضی چون در کنار «ت» قرار می‌گیرد، تبدیل به واج «س» می‌شود.^۲ مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
$\sqrt{r\bar{a}h}$	rah - (ر)	rast - (زست)
$\sqrt{k\bar{a}h}$	kāh - (کاه)	kāst - (کاست)
$\sqrt{j\bar{a}h}$	jāh - (جه)	jast - (جست)
$\sqrt{x\bar{v}\bar{a}h}$	x ^v āh - (خواه)	x ^v āst - (خواست)

د. اگر واج پایانی ریشه فعل «d = d» باشد، در ماده مضارع چون «د» در کنار مصوت آغاز این شناسه قرار می‌گیرد، تبدیل به «ی» می‌شود. ولی در ماده ماضی چون «د» در کنار «ت» که ماده‌ساز است واقع می‌گردد و این هر دو صوت بستواج هستند، «د» تبدیل به «س» که سایواج است می‌گردد. مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
$\sqrt{x\bar{s}ud}$	šuy- (شوی)	šost- (شتت)
$\sqrt{r\bar{u}d}$	rūy - (روی)	rost - (ژست)
$\sqrt{m\bar{a}ud}$	mūy - (موی)	most - (مُست) ^۳

ه. اگر واج پایانی ریشه فعل «r = r» باشد، در ماده مضارع باقی می‌ماند و در ماده ماضی

۱. این تحوّل را می‌توان به اختصار چنین نشان داد: پت < قُت

۲. این تحوّل را می‌توان چنین نشان داد: هت < سُت

۳. از مصدر «موبیدن» به معنی گریه و زاری و ناله کردن، فعل مضارع و امر در فارسی جدید به کار رفته است. ولی «مُست» به تنهایی به عنوان ماده ماضی به کار نرفته بلکه بصورت فعل مرکب «مستی کردن» به کار رفته است. قس.

زاری مکن که نشنود او زاری (رودکی)

مُستی مکن که نشنود او مُستی

«ر» در کنار جزء ماده ساز «ت» به «ش» بدل می‌گردد^۱. مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
$\sqrt{dār}$	dār - (دار)	dāšt - (داشت)
vi + $\sqrt{mār}$	gomār - (گمار)	gomāšt - (گماشت)
vi + \sqrt{tar}	gođār - (گزار)	gođāšt - (گذاشت)
vi + \sqrt{tar}	gođar - (گذر)	gođašt - (گذشت)
ham + $\sqrt{bār}$	anbār - (انبار)	anbāšt - (انباشت)

و. اگر در پایان ریشه فعلی، گروه صامت «خ ش = xš» یا «رش = rš» موجود باشد، در هر یکی از ماده‌های ماضی و مضارع یکی از آن دو صامت حذف می‌گردد. مثلاً^۲ در ریشه‌های: - waxš و duxš که گروه صامت "xš" وجود دارد، در ماده مضارع «x = خ» و در ماده ماضی «š = ش» حذف می‌گردد. مانند:

ریشه	ماده مضارع	ماده ماضی
fra + $\sqrt{waxš}$	furūš - (فروش)	furūxt - (فروخت)

از ریشه duxš «دوشیدن» ماده مضارع «-dūš = دوش» به کار می‌رود:

دوشم

دوشی

دوشد...

ولی ماضی آن که «دوخت» است، دیگر در زبان مستعمل نیست و بجای آن ماده ماضی ثانوی «دوشید» که به طور قیاسی از افزودن «-ید» به ماده مضارع ساخته شده به کار می‌رود^۲.

همچنین از ریشه kars- ماده مضارع «-kār = کار» با حذف «š = ش» و ماده ماضی «-kāšt = کاشت» با حذف «r = ر» ساخته می‌شود.

۱. این دگرگونی آوایی را می‌توان چنین نشان داد: ژت < شت

۲. گذشته از اینکه در متون قدیمی فارسی دری صورتهای ماضی «دوختم، دوختی، دوخت...» در مفهوم «دوشیدن» به کار رفته است، هم‌اکنون نیز در برخی از نواحی مرکزی ایران نظیر خمین و خوانسار و شهرهای اطراف، ماده ماضی از «دوشیدن» به صورت «دوخت -» به کار می‌رود.

۳. ساختهای دهگانه ماده مضارع

برخی از اختلافهای موجود میان دو ماده ماضی و مضارع یک فعل، ناشی از شیوه‌های گوناگون و دهگانه ساخت مضارع در زبان فارسی است که از دوره باستان تاکنون در زبان برجای مانده است. توضیح اینکه - در تحوّل تاریخی - از اجزای صرفی ماده مضارع ساز باستانی، تنها مصوت‌های پایانی حذف می‌گردد و واجهای صامت همچنان در ساخت ماده مضارع باقی می‌مانند و تا فارسی جدید هم می‌رسند. بنابراین، از جزء ماده ساز -na و -nu که به پایان ریشه افزوده می‌گشتند، با حذف مصوت پایانی، "n" باقی می‌ماند و علت وجود «n = ن» در ماده‌های مضارع «چیدن» و «آفریدن» همین است:

ماده مضارع	ماده ماضی
چینه-	چید-
آفرینه-	آفرید-

همچنین ماده‌هایی که با افزودن واج «n = ن» به پیش از آخرین صامت ریشه حاصل می‌گشتند، تا فارسی جدید نیز همچنان این واج ماده ساز را حفظ می‌کنند.

چنانکه در ماده‌های مضارع «سفتن»، «آهیختن» و «سختن» واج «ن» وجود دارد:

ماده مضارع	ماده ماضی
سنب-	سفت-
آهنج-	آهخت-
سنج-	سخت-

ماده‌های مضارعی که با افزودن اجزای ماده ساز "-ya" و "-aya" حاصل می‌گشتند، با حذف مصوت پایانی، واج «y = ی» و «ay = ای» همچنان تا فارسی جدید باقی می‌ماند:

ماده مضارع	ماده ماضی
زای	زاد
آسای	آسود
ستای	ستود

باید توجه داشت که جزء ماده ساز "-aya" در دوره باستان به ریشه‌های متوسط و قوی افزوده می‌گشت بنابراین، از ریشه‌های ضعیف: \sqrt{stu} ، \sqrt{stru} و نظایر اینها، برای

ساختن ماده مضارع می‌بایست نخست ریشه ضعیف را به ریشه قوی مبدل ساخته سپس جزء ماده‌ساز را بدانها بیافزایند. بدین شکل:

ریشه ضعیف	ریشه قوی	ماده مضارع باستانی	ماده مضارع فارسی میانه	ماده مضارع فارسی جدید
\sqrt{stu}	$\sqrt{stāv}$	stāvaya ↓ ā	stāy-	setāy- (ستای)
\sqrt{sru}	$\sqrt{srāv}$	srāvaya ↓ ā	srāy-	sarāy- (سرای)

همچنین وجود واج «ه = h» در ماده مضارع «دَه = dah» از مصدر «دادن» صورت تحول یافته صامت «د = d» می‌باشد که بر اثر تکرار ریشه در ماده مضارع ظاهر گشته است:

ریشه	ماده مضارع	ماده مضارع فارسی میانه	ماده مضارع فارسی جدید	
$\sqrt{dā}$	dadā-	*dad- > dah-	dah-	(دَه-)
				دهم
				دهی
				دهد...

پیش از این توضیح دادیم که «د» ممکن است در تحول تاریخی خود بدل به «ه» شود.

ساختمان مصدر در زبان فارسی

در فارسی باستان برای ساختن مصدر پساوند "tanaiy-" به ریشه افزوده می‌گشت مانند:

ریشه	مصدر باستانی	معادل فارسی
\sqrt{kar}	kartanay	کردن
\sqrt{kan}	kantanay	کندن
\sqrt{bar}	bartanaiy	بردن

بر اثر تحولات آوایی، دو مصوت و یک نیمه مصوت پایانی پساوند مصدرساز فارسی که طبق قاعده می‌بایست به یک مصوت ساده تبدیل یابد، از پایان مصدر حذف

می‌شود. از این‌رو، در فارسی میانه پساوند مصدرساز "tan-" می‌باشد مانند:

kartan (کردن)

būtan (بودن)

đitan (دیدن)

kantan (کندن)

در فارسی جدید همین پساوند مصدرسازِ دورهٔ میانه با دو تلفظ: «tan = تَن» و «dan = دَن» به کار می‌رود. زیرا در یک تحوّل آوایی از دورهٔ میانه به دورهٔ جدید، هرگاه واج پیش از «ت» مصوت و یا یکی از دو صامت «ر» یا «ن» باشد، «ت» بدل به فرم واکبر خود یعنی «د» می‌شود. از این‌رو، هرگاه واج پیشین پساوندِ مصدری در فارسی جدید مصوت و یا یکی از دو واج «ر» و «ن» باشد، پساوند مصدرساز «dan = دَن» است و در غیر این صورت «tan = تَن» می‌باشد. مانند:

دادن	راندَن	ریختَن	بافتَن
دیدَن	بُردَن	سوختَن	گفتَن
بودَن	سپردَن	گُشتَن	جُستَن
ماندَن	خوردَن	نوشتَن	شُستَن

پرسشها

۱. آیا ساختهای گوناگونِ دستگاه فعل فارسی باستان به فارسی میانه و جدید رسیده است؟
۲. کدام یک از ماده‌های فعلی فارسی باستان به دوره‌های بعدی رسیده است؟
۳. ماده‌های فعل مضارع در فارسی باستان چگونه ساخته می‌شدند؟
۴. اجزای ماده‌ساز فعل مضارع در دورهٔ باستان کدامند؟
۵. منظور از ریشه چیست؟
۶. از ریشه چه کلماتی می‌توان ساخت؟
۷. مادهٔ فعل چیست و چگونه ساخته می‌شود؟
۸. فرق میان «ریشه» و «ماده» چیست؟
۹. درجات «ریشه» را در فارسی باستان توضیح دهید.

۱۰. چگونه می‌توان «ریشه‌ها» را به یکدیگر تبدیل کرد؟
۱۱. «ریشه» را با چه علامتی نشان می‌دهند؟
۱۲. سابقه تاریخی ماده مضارع را در زبان فارسی بررسی کنید.
۱۳. سابقه تاریخی ماده ماضی را در زبان فارسی بررسی کنید.
۱۴. صفت مفعولی در فارسی باستان چگونه ساخته می‌شد؟
۱۵. چرا صفت‌های مفعولی فارسی باستان ماده ماضی فارسی میانه شدند؟
۱۶. ماده‌های ماضی در فارسی جدید چگونه ساخته می‌شوند؟
۱۷. منظور از ماده ماضی ثانوی (قیاسی) چیست؟
۱۸. چرا برخی از افعال فارسی جدید دو ماده ماضی متفاوت دارند مانند:
- | | |
|------|-------|
| تافت | تایید |
| رست | رهید |
| تاخت | تازید |
۱۹. «جزء ماضی ساز» در فارسی جدید چیست؟
۲۰. عواملی که موجب اختلافات واجی میان ماده‌های ماضی و مضارع می‌شوند چیستند؟
۲۱. سابقه تاریخی پساوند مصدر ساز را در زبان فارسی بررسی کنید.
۲۲. چرا در زبانهای فارسی باستان و فارسی میانه تنها یک پساوند مصدری وجود دارد ولی در فارسی جدید دو پساوند یکی «-تن» و دیگری «-دن» برای ساختن مصدر به کار می‌رود؟
۲۳. در فارسی جدید، در چه مواردی نشانه مصدر «-دن» است و در چه مواردی «-تن»؟

کتابنامه

الف - منابع فارسی و عربی:

- ۱- ابن ندیم: الفهرست، چاپ مصر، ۱۳۴۸ ه.ق.
- ۲- ابوعلی سینا: مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف، تصحیح و ترجمه مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ۳- اورانسکی، ای.م. مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.
- ۴- پیرنیا، حسن: ایران باستان، انتشارات ابن سینا.
- ۵- پورداوود، ابراهیم: فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۵.
- ۶- پیگولوسکایا، ن.و.: تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۶.
- ۷- تاوادی، جهانگیر: زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه دکتر س. نجم‌آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۸- حمزه اصفهانی: التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۳۸۷ ه.ق.
- ۹- دیاکونوف، ا.م.: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۰- راستارگویا، و.س.: دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- ۱۱- ریاحی، محمدامین: زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۲- کامرون، جورج: ایران در سینه دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۳- ۱۳۱۹۵۰- کریستن سن، آرتور: کیانیان، ترجمه مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۴- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۵- گیرشمن، ر.: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه مرحوم دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۶- ماتسوخ، رودلف: «زبان آرامی در دوره هخامنشی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال دهم، شماره‌های ۲ و ۳.
- ۱۷- مقرئ مصطفی: ترکیب در زبان فارسی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۸- ناتل خانلری پرویز: تاریخ زبان فارسی، سه جلد، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴.
- ۱۹- _____: دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش خانم دکتر عفت مستشارنیا، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۲.
- ۲۰- یار شاطر احسان: «چند نکته درباره زبان خوارزمی»، مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره ۱-۲، ۱۳۳۳، صص. ۴۸-۴۱.

ب - منابع خارجی:

- 1- Andreas F. C. and Henning W. B., "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch Turkestan I", SPAW 1932, 175-222; II, SPAW 1933 294-363; III, SPAW 1934, 848-912.
- 2- Bailey H. W., "Languages of the Saka", in Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, vierter Band, Iranistik, Erster Abschnitt, Linguistik, 1958, 131-154.
- 3- ———, The Persian Language, oxford, 1963.
- 4- ———, Dictionary of Khotan Saka, Cambridge University press 1979.
- 5- ———, The content of Indian and Iranian Studies, Cambridge, 1938.
- 6- Bartholomae chr., Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904.
- 7- Benveniste E., Essai de Grammar Sogdienne II, Morphologie, Syntax et glossaire, 1929.
- 8- ———, Textes Sogdiens, Paris, 1940.
- 9- Benzing J., Chwaresmischer Wortindex, Wiesbaden, 1983.
- 10- ———, Das Chwaresmische Sprachmaterial einer Handschrift der "Muqaddimat al-Adab" Von Zamaxšari, Wiesbaden 1968.
- 11- Beresin I., Recherches sur les dialectes Persans, Casan, 1853.
- 12- Bogdanov L., A Middle Persian Grammar, 1930.
- 13- Boyce M., "Middle Persian Literature", in Iranistik Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band. Zweiter Abschnitt, Lieferung 1, 1968, 31-66.
- 14- ———, A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection, 1960, X-XXI.
- 15- ———, The Manichaeen hymn-cycles in Parthian, 1954.
- 16- Brunner C. J., A Syntax of Western Middle Iranian, New York, 1971.
- 17- Cameron G. G., Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.
- 18- Darmesteter J., Etudes Iraniennes, vol 1-II, Paris, 1883.
- 19- Davary G. D., Baktrisch Ein Wörterbuch, Heidelberg, 1982.
- 20- ———, and Humbach H., Eine Weitere Aramäo iranische Inschrift der Periode des Aśoka aus Afghanistan 1974.
- 21- Delamarre, Le vocabulaire Indo-Européen, Paris, 1984.
- 22- Emmerick R. E., Saka Grammatical Studies, London, 1968.
- 23- ———, "Some Chorasmian and Khotanese etymologies", in JRAS 1970, 67-70.
- 24- ———, and Skjaervø P. O., Studies in the Vocabulary of Khotanese, 2 vols., Wien, 1982, 1987.
- 25- Frye R. N., The Parthian and Middle Persian inscriptions of Dura-Europos (corpus Inscriptionum Iranicarum), 1968.
- 26- Geiger, B., The Synagogue, The Middle Iranian Texts, in the excavations at Dura-Europos, Final Report VIII, Part 1, C. H. Kraeling ed., 1956, 283-317.

- 27- ———, and Kuhn E., *Grundriss der Iranischen Philologie*, Strassburg, 1898-1901.
- 28- Gershevitch I., "Bactrian inscriptions and manuscripts", *IF* 78, 1967, 25-67.
- 29- ———, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1961.
- 30- Hansen O., *Berliner Soghdische Texte* 1, APAW, 1941; II, Wiesbaden, 1955.
- 31- Henning W. B., *A Fragment of a Khwarezmian dictionary*, 1971.
- 32- ———, "The Sogdian Texts of Paris", *BSOAS* II, 1946, 713-740.
- 33- ———, "Sogdian Tales", *BSOAS* II, 1945, 465-487.
- 34- ———, "The Khwarezmian Language", *Zeki Validi Togan'a Armagan*, Istanbul, 1955, 43-49.
= *Selected papers* AI 15, 1977, 421-436.
- 35- ———, "The Structure of the Khwarezmian verb", *AM, New Series*, 2, 1955, 43-49.
- 36- ———, "The Choresmian documents", *AM, New Series*, II, 1965, 166-179.
- 37- ———, *Bibliography of important Studies on old Iranian Subjects*, Tehran, 1950.
- 38- ———, "Mitteliranisch", *Handbuch der Orientalistik, Erste Abteilung, Vierter Band, Iranistik, Erster Abschnitt, Linguistik*, 1958, 20-130.
- 39- ———, "New Pahlavi inscriptions on Silver Vessels", *BSOAS*, 22, 1959, 132-134.
- 40- ———, "Surkh - Kotal", *BSOAS* 18, 1956, 366-367; "Surkh - Kotal and Kaniska", *ZDMG* 115, 1965, 75-87.
- 41- ———, "A New Parthian inscription", *JRAS* 1953, 132-136.
- 42- ———, "A List of Middle - Persian and Parthian Words", *BSOS* g, 1937, 79-92.
- 43- ———, "The date of the Sogdian Ancient Letters", *BSOAS* 12, 1948, 601-615.
- 44- Herzfeld E., "Essay on Pahlavi" in *Paikuli I*, 1924, 52-73.
- 45- Horn P., *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, New York, 1974.
- 46- Hübschmann H., *Etymologie und Lautlehre der Ossetischen Sprache*, Strassburg, 1887.
- 47- ———, *Persische Studien*, Strassburg, 1895.
- 48- Johnson E. U., *Historical grammar of the Ancient Persian Language*, New York, 1917.
- 49- Kent R. G., *Old Persian*, New Haven, 1953.
- 50- Lentz W., *Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdausi* = *ZII* 4, 1926, 251-316.
- 51- MacKenzie D. N., *A concise Pahlavi Dictionary*, 1971.
- 52- ———, "The Khwarezmian glossary I", *BSOAS* 33, 1970, 540-559; II, *BSOAS* 34, 1971, 74-90; III, *BSOAS* 34, 1971, 314-330; IV, *BSOAS* 34, 1971, 521-537; V, *BSOAS* 35, 1972, 35, 56-73.
- 53- Morgenstierne G., "Notes on Bactrian Phonology", *BSOAS* 33, 1970, 125-131.
- 54- ———, *An Etymological vocabulary of Pashto* = *Skrifter utgift av det Norske Videnskans - Akademi*, Oslo, 1927.
- 55- Müller F. W. K. and Lentz W., *Sogdische Texte II*, SPAW, 1934.
- 56- Nyberg H. S., *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1964.

- 57- Reichelt H., Die Soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums 1-II, 1928-31.
- 58- Samadi M., Das Chwaresmische Verbum, Wiesbaden, 1986.
- 59- Schwartz M., "On the Vocabulary of the Khwarezmian Muqaddimatu - I - Adab, as edited by J. Benzing", ZDMG, 120, 1970, 288-304.
- 60- Sims - Williams N., A Note on Bactrian Syntax = IF 78, 1973, 95-99.
- 61- Sundermann W., "Die Mittelpersischen und Parthischen Turfan texts als Quellen zur Geschichte des vorislamischen Zentralasiens", in: Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia (Hg.: J. Harmatta), Budapest 1979, 143-151.
- 62- Tavadia J. C., Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier, 1956.
- 63- Tolman H. C., Ancient Persian Lexicon and Texts, Nashville, 1908.
- 64- Wilson A. T., A Bibliography of Persia, oxford, 1930.